

و لم یستعملین
مبصرة

فی احکام الدین

تالیف

آیت الله علی اقا غلامی موسیٰ بن علی بن میرزا محمد علی البدر

بالعلاء المحلی

یا نصنام قصه فارسی

بقلم آیت الله الباقی

حاج شیخ ابوالحسن مشیرانی

کتابخانه سردوشی اسلامیه

تهران، خیابان ۵ خرداد

تلفن ۵۶۲۵۴۴۸

بَصَرَةُ الْمُتَعَلِّمِينَ

فِي أَحْكَامِ الدِّينِ

تأليف:

إِنَّمَا اللَّهُ عَلَى الْأَعْلَانِ يُؤَيِّتُ عَلَيْنَا مَطْهَرًا الْحَلَالِ

بِالْعَلَامَةِ الْحَلَالِ

کتابخانه

مرکز تحقیقات کلام و ترویج علوم اسلام

شماره ثبت: ۰۰۶۴۸۱

تاریخ ثبت:

بانتظام فقه

بقلم آية ۱۰۰۱

حاج شیخ ابو الحسن شعرانی

حق چاپ محفوظ

از انتشارات

کتابفروشی اسلامیة

تهران، خیابان ۱۵ خرداد شرقی، تلفن ۵۶۳۵۴۴۸

چاپ اسلامیة

نام کتاب : تبصرة المتعلمين

مؤلف : علامه حلی (ره)

مترجم و شارح : علامه حاج شیخ ابوالحسن شعرانی (ره)

نوبت چاپ : پنجم

تعداد : ۲۰۰۰ جلد

تاریخ نشر : ۱۳۷۷ شمسی

ناشر : انتشارات اسلامیة

چاپخانه : اسلامیة

شابک : ۹۶۴-۴۸۱-۰۴۳-۰

ISBN-964-481-043-0



خداوندی را سپاس که ما را بر اہ حق ہدایت فرمود و ابواب
سمادت بر روی ما بگشود پیروی خاندان رسول صلی اللہ علیہ وآلہ
را شمار ما کرد و طینت ما را بولایت آنان بہرورد . درود نامعدود
از رب ودود براو و خاندان پاکش باد کہ اشرف خلق عالمند و
فخر دودمان آدم ، اما بعد چنین گوید ابوالحسن بن محمد
المدعو بالشعرانی عفی عنہ کہ مدتی از عمر خویش کہ در فنون علوم
دینی از معقول و منقول مصروف ، میگردید و ہنگام مطالعہ کتب از
تفاسیر و احادیث و اصول و فروع نکاتی لطیف بخاطر میرسید و در وقت
ثبت میشد تا آنکہ بتوفیق خدا بسیاری از آنها برسم تعلیق در
حواشی بعضی کتب ضبط گردید ما نند مجمع البیان و ارشاد القلوب
و صحیفہ سجادیہ و تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی و منہج الصادقین و

کتاب کافی و وافى و بعض مجلدات وسائل و لغات القرآن و غیر آن و مناسب دیدیم بعض نکات فقهی نیز جایی فراهم گردد و تألیف مستقل را برای گنجانیدن آن مناسب نیافتم چون در تألیف باید باستفناخ مطالب موجود و تکرار مکرر پرداخت. کتب موجود را نیز دیدم غالباً فروع بسیار دارد با مطالب غیر محتاج الیه و جزئیات و تفصیل ملالت آور که بکار خواص اهل فن میآید نه عامه مردم، آنکه حاجت خود را از آن کتب میجوید مانند کسی است که خواهد قطعه الماسی از هزار قطعه بلور جدا کند اما ناچار حاشیه باید بر متنش معلق شود ضمناً کتاب تبصره علامه قدس سره را دیدم جامع عمه ابواب فقه است و عمده احکام بی زواید و فروغی که بکار نمی آید، مناسب دانستم که آنرا بعبارت فصیح فارسی با حفظ اصطلاح فقها ترجمه کنم و هر چه مجمل باشد تفصیل دهم و مبهم را شرح کنم و اگر قبلی لازم بود بر آن افزایم و نکات منظور در آن آمیزم امید است عامه مسلمانان و هر کس را که مایل بدانستن فقه شیعه است سودمند باشد اما خوب شدن را مقید نساختم که از مطالب کتاب آنچه خود نمی پسندم و معتمد نیستم رد کنم

والله الموفق و هو المعین

ضمناً از جناب آقای حاج سید اسماعیل کتابچی مدیر کتابخانه اسلامیة و اخوان گرامی او آیدهم الله سپاسگزاریم که در نشر اینگونه کتب مفیده از بذل مال و وقت دریغ نمیفرمایند و بی ملاحظه نفع معتدبه طلباً لامرضاء الله و ترویجاً لشریعة رسول الله صلی الله علیه و آله آثار بزرگان دین را زنده میکنند و درهم و علیه اجرهم .

(ترجمه مؤلف)

مؤلف کتاب تبصره جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی ره مشهور تر از آن است که بوصف او حاجت باشد چنانکه سید مصطفی تفرشی در رجال خود گوید به خاطر م میرسد که صفت او نکویم چون کتاب من گنجایش ذکر علوم و تصانیف و فضائل و محامد او ندارد و هر کمال نیکو و فضیلتی که مردم کسی را بدان بستانند علامه فوق همه است انتهى و برآستی باید گفت پس از آنکه معصومین علیهم السلام در شیعه عالمی بزرگی او نیامد بلکه در میان اهل سنت نیز مانند او نمی شناسیم امام فخر رازی در احاطه بعلوم ضرب المثل است چنانکه گفتند :

گر کسی از علم با تمکین بدی فخر رازی را ز داردین بدی
اما چون علامه حلی را با او قیاس کنیم وسعت علم او بسیار از
فخر رازی بیشتر است با این مزیت که علامه بدقت حقائق هر علم
رایافته و اما فخر رازی الفاظ و اصطلاحات از حفظ کرده است
و در معنی مردد مانده است و تشکیک کرده، علامه را در فقه باید
باسید مرتضی و شیخ طوسی قیاس کرد و در حکمت با خواجه نصیر الدین
طوسی و در ریاضی همسر ابوریحان بیرونی شمرد و در تحقیق عقلی
و تنبیه قرین ارسطو و در هر فن قرین بزرگترین مرد آن فن پس
بی شبهه بزرگترین علمای اسلام است از سنی و شیعه گرچه بفقہ
تبریز داشت اما اهل دقت دانند که استادی او در هیچ فن کمتر از
فقه نبود و یکی از افتخارات عرب و شرف امت اسلام است
تولد او در ۱۹ رمضان سال ۶۴۸ و رحلتش ۱۱ محرم ۷۲۶
هجری است .

كتاب تبصرة المتعلمين فى احكام الدين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله القديم سلطانه العظيم شأنه الواضح برهانه المنعم
على عباده بارسال الانبياء المتطوّل عليهم بالتكليف المؤدى
الى حسن الجزاء و صلى الله على سيد رسله فى العالمين محمد
المصطفى و عترته الطاهرين .

اما بعد ، فهذا الكتاب موسوم بتبصرة المتعلمين فى
احكام الدين و وضعناه لارشاد المبتدين و افادة الطالبين
مستمدّين من الله المعونة والتوفيق فانه اكرم المعطين و
اجود المسئولين و نبذ بالاهم فالاهم .

کتاب الطهارة

(وفیه ابواب الباب الاول فی المیاء :)

الماء علی ضربین مطلق ومضاف فالمطلق ما یتحقق
اطلاق اسم الماء علیه ولا یمکن سلبه عنه والمضاف بخلافه
فالمطلق طاهر مطهر و باعتبار وقوع النجاسة فیہ ینقسم
اقساماً :

الاول الجاری کمیاء الانهار ولا ینجس بما یقع فیہ
من النجاسة مالم یتغیر لونه او طعمه اورائحتہ بها فان تغیر

کتاب طهارت در آن چند باب است

باب اول در آبها

آب بر دو قسم است آب مطلق و آب مضاف و آب در حقیقت
همان آب مطلق است و آب مضاف را آب نمیگویند مانند آب میوه
و شربت قند . آب معدن و آب گوگردی و آب شور و آب گرم
وامثال اینها را آب نمیگویند و از قبیل آب مطلق است .
آب مطلق چند قسم است :

۱- آب جاری . یعنی آب روان که سرچشمه داشته باشد
بنجاستی که در آن بیفتد نجس نمیشود مگر بوی و رنگ و مزه آن
بنجاست تغییر کند و در صورتیکه تغییر کند همان اندازه که تغییر کرد
نجس میشود نه پیش و نه پس از آن یعنی نه آنکه نزدیکتر به سرچشمه
است و نه آنکه دور است . بشرط آنکه جای دورتر کر باشد
یا از جهتی بمنبع آن متصل باشد .

نجس المتغیّر خاصّة دون ما قبله وما بعده وحکم ماء الغیث
حال نزوله و ماء الحمام اذا كانت له مادّة حکمه .

الثانی الواقف کماء الحياض والاواني ان كان مقداره
کر "أوحد" الکر "الف و مائتا رطل بالعراقي" او ما کان کل
واحد من طوله وعرضه و عمقه ثلاثة أشبار و نصفاً بشبر
مستوی الخلقة لم ینجس بوقوع النجاسة فيه ما لم یتغیّر أحد
أوصافه فان تغیر نجس و یطهر بالقاء کر "دفعه علیه حتی
یزول التغیّر، وان کان أقل من کر ینجس برقوع النجاسة

آب باران و آب حمام در حکم آب جاری هستند بشرط
آنکه آب حمام بمنبع متصل و آب باران در حال باریدن باشد
۲- آب ایستاده . مانند آب حوض و ظروف . اگر کر
باشد در بر خورد با نجاست نجس نمیشود و کر یک هزار و دوست
رطل عراقی است یا سه وجب و نیم در سه وجب و نیم در سه وجب و
نیم مساحت مگر آنکه رنگ و بوی و طعم آن تغیر کند و باید یک
کر آب یکباره بر آن افکند تا پاک شود نه بتدریج چون اگر
بتدریج ریزند هر مقدار بریزند بتدریج نجس میشود . آب کمتر از
کر بملاقات نجاست نجس میشود هر چند تغیر نکند و پاک شدن آن
بافکندن یک کر است بر آن یک دفعه چنانکه در کر گفته شد یا ریختن

فيه وان لم يتغير أحد اوصافه ويطهر بالقاء كر دفعة عليه
 الثالث ماء البئر ان تغير بوقوع النجاسة فيه نجس ويطهر
 بزوال التغير بالنزح والا فهو على أصل الطهارة وجماعة
 من أصحابنا حكموا بنجاستها بوقوع النجاسة فيها وان لم
 يتغير ماؤها و اوجبوا نزح الجميع بوقوع المسكر أو
 الفقاع أو المنى أو دم الحيض أو الاستحاضة أو النفاس فيها أو
 موت بعير فيها فان تعذر تراوح أربعة رجال عليها مثني يوماً
 ونزح كر ملوت الحمار والبقرة و شبههما ونزح سبعين دلواً
 آن در كر بالجمله پاك شدن آب بمقانی شدن آن است در كر
 و جاری

۳- آب چاه اگر چیز نجس در آن بیفتد و اوصاف آنرا تغییر
 دهد نجس میشود و پاك شدن آن بکشیدن آب است آنقدر که
 تغییرش برطرف شود و گروهی از علما گفتند آب چاه نیز
 مانند آب قلیل بملاقات نجاست نجس میگردد اگرچه تغییر
 نکند و برای پاك کردن آن مقدار معین باید کشید تا پاك شود .
 و واجب دانستند اگر شراب مست کنند در آن بریزد همه آب را
 بکشند. همچنین اگر منی یا خون حیض و استحاضه و نفاس در آن
 بریزد یا شتری در آن افند و بمیرد، و اگر نتوان همه را کشید
 يك روز چهارمرد بنوبت آب بکشند و دو چنانکه هیچ زمانی از
 روز نگذرد مگر دو نفر بر سر چاه بآب کشیدن مشغول باشند . و
 گفتند يك كر برای مردن خرو گاو و امثال آن بکشند و هفتاد دلو

لموت الانسان و خمسين للعذرة الذائبة والدم الكثير غير
الدماء الثلاثة و أربعين لموت الكلب والسنور والخنزير
والثعلب والارنب وبول الرجل ونزح عشرة للعذرة اليابسة
والدم القليل و سبع لموت الطير والفارة اذا تفسخت أو
انتفخت وبول الصبي واغتسال الجنب وخروج الكلب منها
حيًا و خمس لذرق الدجاج و ثلث للفارة والحية و دلو
للعصفور وشبهه وبول الرضيع وعندى أن ذلك كله مستحب
الرابع أسرار الحيوان كلها طاهرة الا الكلب
والخنزير والكافر والناسي

برای مردن انسان و پنجاه دلو برای مدفوع آدمی که در آب
آمیخته شود و هم برای خون بسیار مانند سر بریدن گوسفند و
چهل دلو برای مردن سگ و گربه و خوک و روباه و خرگوش و
بول مرد و ده دلو برای مدفوع که متفرق نشده باشد و برای خون
کم و هفت دلو برای مردن مرغ و موش اگر بشرد یا وزم کند و بول
کودک و غسل کردن جنب و بیرون آمدن سگ زنده از چاه و پنج
دلو برای فضله مرغ خانگی و سه دلو برای موش و مارویک
دلو برای گنجشک و مانند آن و برای بول بچه شیرخوار و علامه
رحمه الله فرمود نزد من همه اینها مستحب است .

۴- آبی که حیوان از آن بخورد یا دهن بزند پاک است
مگر دهن زده سگ و خوک و کافر .

و أمّا المضاف فهو المعتصر من الاجسام أو الممتزج
بها من جأيسلبه الاطلاق كماء الورد والمرق وهو ينجس بكل
ما يقع فيه من النجاسة سواء كان قليلاً أو كثيراً ولا يجوز
رفع الحدث به ولا ازالة الخبث وان كان طاهراً .

مسائل : الاولى الماء المستعمل في رفع الحدث
طاهر و مطهر . الثانية الماء المستعمل في ازالة
النجاسة نجس سواء تغيرت بالنجاسة أو لم يتغير عدا ماء
الاستنجاء . الثالثة غسالة الحمام نجسة ما لم يعلم خلوها

آب مضاف آن است که از اجسام فشرده باشد یا باجسامی
آمیخته گردد چنانکه آن را آب نگویند مانند کلاب و آب گوشت
و آن بهر نجاست که بدان برخورد نجس میشود اندک باشد یا بسیار
و تطهیر نجاسات بآب مضاف صحیح نیست هر چند پاک باشد و
و بدان وضو و غسل نمیتوان کرد .
چند مسئله درباره آبها :

۱- آبی که بدان وضو گیرند یا غسل کنند پاک است و پاک
کننده .

۲- آبی که بدان نجاست را بشویند نجس است خواه
اوصاف آن تغییر کند یا نکند .

۳- غسالة حمام نجس است مگر آنکه طهارت آنرا بدانی

من النجاسة . الرابعة الماء النجس لا يجوز استعماله في الطهارة ولا في ازالة النجاسة ولا الشرب الا مع الضرورة .

الباب الثاني في الوضوء (وفيه فصول)

الفصل الاول في موجباته : إنما يجب بخروج البول والغائط والريح من المعتاد والنوم الغالب على السمع والبصر وما في معناه والاستحاضة القليلة الدّم ولا يجب بغير ذلك .

الفصل الثاني في آداب الخلوة ، ويجب ستر العورة على طالب الحديث ويحرم عليه استقبال القبلة واستدبارها

۴- آب نجس را نمیتوان در وضو غسل و شستن نجاست بکار برد و آشامیدن آن جائز نیست مگر در حال ضرورت .

باب دوم در وضو و در آن چند فصل است

فصل اول در موجبات وضوء .

بول و غائط و باد و خواب که غالب شود بر چشم و گوش و هر چه هوش را زائل کند و استحاضه قلیله موجبات وضو هستند

فصل دوم در آداب خلوت

در هنگام حدث پوشیدن عورت واجب است و حرام است روی بقبله و پشت بقبله نشستن خواه در بیابان و خواه در ساختمان

فی الصحاری والبنیان ویستحب له تقدیم الرجل الی سری
عند دخول الخلاء والیمنى عند الخروج و تعظیة الرأس
والنسمية والاستبراء والدعاء عند الدخول والخروج
والاستنجاء والفراغ والجمع بین الاحجار والماء و یکره
الجلوس فی الشوارع والمشارع و مواضع اللعن و تحت
الاشجار المثمرة وفیئى النزال و استقبال الشمس والقمر
والبول فی الأرض الصلبة و فی مواطن الهوام و فی الماء و
استقبال الریح به والأكل والشرب والسواك والكلام
إلا بذكر الله تعالى وللضرورة والاستنجاء بالیمین وباليسار

ها و مستحب است هنگام داخل شدن پای چپ را پیش گذارد و هنگام
بیرون آمدن پای راست و اینکه سر را بپوشد و بسم الله بگوید و
استبراء کند و هنگام دخول و خروج و تطهیر و فارغ شدن دعاهاى
وارد را بخواند و میان آب و سنگ جمع کند و مکروه است در
راه بنشینند یا جائیکه محل آب برداشتن است و هر جای که نشینند
رالعن و نفرین کنند و در زیر درختان میوه دار و درجای سایه که
مسافر یا غیر آن بدان جا فرود می آیند و استراحت میکنند و روی
بخورشید و ماه نشستن و در زمین سخت بول کردن و در سوراخ
حیوانات و در آب و مقابل باد و خوردن و آشامیدن در آن حال و
مسواک کردن و سخن گفتن مگر ذکر خدا یا برای ضرورت و بدست

وفیها خاتم فیہ اسم الله تعالى وأنبیاءہ علیہم السلام أو أحد
الائمة ~~والتابعین~~ ويجب علیہ الاستنجاء و هو غسل مخرج البول
بالماء خاصة و غسل مخرج الفائط مع التعدی و بدونه
يجزى ثلاثة أحجار طاهرة أو ثلاث خرق .

الفصل الثالث فی کیفیته و يجب فیہ سبعة أشياء :
النیة مقارنة لغسل الوجه أو لغسل الیدین المستحب و
استدامتها حکما حتی یفرغ ، و غسل الوجه من قصاص شعر

راست استنجا کردن و همچنین بدست چپا اگر در آن انگشتی
باشد و در آن نام خدا و پیغمبر و ائمه علیهم السلام نقش شده . استنجا
یعنی شستن یا ازاله نجاست واجب است ، بول را بهر حال باید شست
و غائط را اگر تعدی کرده باشد هم باید شست اما اگر تعدی نکرده
میتوان به سنگ پاک یا سه جسم دیگر پاک کرد .

فصل سیم در کیفیت وضوء

هفت چیز در وضوء واجب است ۱- نیت همان هنگام که
بشستن روی شروع میکند و اگر دستها را از میج پیش از شستن روی
بشوید نیت هنگام شستن دست باشد و این شستن دست مستحب است .
و باید بر این نیت پیوسته بماند و نیت خلاف نکند تا وقتی که از وضوء
فارغ شود .

۲- شستن روی از رستنگاه موی سر تا محاذی زنج و از پهنا
باندازه که انگشت بزرگ و میانه از روی فرا گیرد .

الرأس إلى محاذي شعر الذقن طولاً وما اشتملت عليه الأبهام والوسطى عرضاً ، و غسل اليدين من المرفقين إلى أطراف الأصابع ولوعكس لم يجز ، ومسح بشرة مقدم الرأس أو شعره بالبلل من غير استيناف ماء جديد بأقل ما يقع عليه اسم المسح ، ومسح بشرة الرجلين من رؤس الأصابع إلى الكعبين و يجوز منكوساً والترتيب على ما قلناه والمواالة و هي متابعة الأفعال بعضها لبعض من غير تأخير ويستحب فيه

۳- شستن دستها از آرنج تا سر انگشتان و اگر بمکس بشوید از سر انگشتان تا آرنجها کافی نیست .

۴- مسح پیش سر، پوست یا موی آن هر کدام باشد، بتری دست بی آنکه آب تازه بردارد باقل مقداری که مسح بر آن صادق آید و اندازه معین ندارد که از آن کمتر نباشد .

۵- مسح پشت پا از سر انگشتان تا کعب یعنی بند و مفصل پشت پا و مسح وارونه نیز جائز است از کعب تا سر انگشتان .

۶- ترتیب چنانکه گفته شد روی را پیش از دست بشوید و مسح سر را پیش از مسح پا بکشد . [دست راست هم مقدم بر دست چپ] .

۷- پی در پی بودن افعال بی فاصله مستحب است دست را پیش از آنکه در ظرف آب وارد کنند

غسل الیدين قبل ادخالهما الاثناء مرة من حدث النوم والبول ومرتین من الغائط وثلاثاً من الجنابة ووضع الاثناء على اليمين والاغتراف بها والتسمية والمضمضة والاستنشاق ثلاثاً ثلاثاً وتثنية الغسلات ووضع الماء في غسل الیدين في الرجل على ظهر الذراعين وفي المرأة على باطنهما وبالعكس لهما في الثانية والدعاء عند كل فعل ويكره التمدل والاستعانة ويحرم التولية . مسائل : الاولى لا يجوز للمحدث مس

بشويند ، اگر موجب وضوء خواب یا بول باشد یکبار و اگر غائط باشد دوبار و از جنابت سه بار و ظرف آب را در جانب راست گذارد و بدست راست آب بردارد و نام خدا گوید و دهان و بینی هر يك را راسه بار بشوید و روی و دستها هر يك را دوبار ،

و مرد چون آغاز شستن دستها کند آب را بر پشت آرنج بریزد و زن بر پیش آن در شستن اول و بعکس در شستن دوم و در هر يك از افعال وضوء دعاء وارد را بخواند و کراهت دارد آب وضو را بدستمال خشك کند و در وضو از دیگری کمک خواهد و اگر کسی روی و دست او را بشوید و مسح کند صحیح نیست .

مسائل

جائز نیست کسی که وضو ندارد دست بخط قرآن بزند یا هر جای بدن خود را .

کتابه القرآن. الثانية لوتيقن الحدث و شك في الطهارة
تطهر وبالعكس لا يجب الطهارة. الثالثة لو شك في أفعال
الوضوء وهو على حاله أتى به وبما بعده ولو أنصرف لم يلغى .

الباب الثالث

في الغسل و يجب بالجنابة والحيض والاستحاضة
والنفاس ومس الأموات بعد بردهم بالموت و قبل تطهيرهم
بالغسل و يستحب لما يأتي فیهنا فصول :

الفصل الاول في الجنابة و هي تحصل بانزال الماء

- ۲- اگر یقین دارد که وضو نداشته و شك دارد وضو گرفته
است باید وضو بگیرد و اگر یقین دارد که وضو داشت و شك دارد
وضو او شکسته است وضو گرفتن لازم نیست .
- ۳- اگر مشغول وضو گرفتن است در جزئی از اعضای
وضو شك کند باید آنرا با هر چه بعد از آن است بیاورد و اگر
از وضو فارغ شده در یکی از افعال شك کند وضویش صحیح
است و اعتنا نکند .

باب سیم در غسل

غسل واجب میشود به جنابت و حیض و استحاضه و نفاس و
مس میت پیش از غسل دادن آنها و پس از سرد شدن بدنشان و در این
باب چند فصل است .

فصل اول در جنابت

جنابت بدو چیز حاصل میشود یکی بخروج آب جهنده

الدافق مطلقا وبالجماع فى الفرج حتى تغيب الحشفة سواء فى القبل أو الدثر وان لم ينزل ويجب بها الغسل ويجب فيه النية عند غسل اليدين أو الرأس واستدامة الحكم واستيعاب الجسد بالغسل و تخليل ما لا يصل إليه الماء إلا به والبدئة بالرأس ثم بالجانب الأيمن ثم بالجانب الأيسر و يسقط الترتيب مع الارتماس و يستحب فيه الاستبراء بالبول و الاجتهاد والمضمضة والاستنشاق والغسل بصاع فما زاد و تخليل ما يصل إليه الماء ويحرم عليه قبل الغسل قراءة العزائم

دیگر بمقاربت کردن از هر طرف باشد باذن یا مرد اگر چه آب بیرون نیاید و بسبب جنابت غسل واجب میشود. و در غسل واجب است نیت کردن، و وقت نیت هنگام شستن دست است یا هنگام شستن سر اگر دست را پیش از غسل نشوید و باید حکم نیت را ثابت نگاهدارد تا آخر عمل. و واجب است همه تن را بشوید و بدست یا هر وسیله آب را بهمه جا برساند و آغاز شستن از سر کند آنگاه جانب راست آنگاه جانب چپ و این ترتیب ساقط است اگر غسل ارتماسی کند.

مستحب است پیش از غسل استبراء کردن باینکه بول کند تا چیزی در مجری نماند آنگاه درون دهان و بینی را با آب بشوید و غسل بکمتر از یک صاع آب نباشد (صاع نزدیک يك من تبریز یا سه کیلو است) و هم مستحب است که هر جا که آب بآن میرسد هم دست بکشد تا آب به بن موی درست برسد.

ومس "كتابة القرآن وشيء عليه اسم الله تعالى وأسماء أنبيائه
أو أحدا لأئمة عليهم السلام و دخول المساجد إلا اجتيازاً ما عدى
المسجد الحرام و مسجد الرسول صلى الله عليه وآله ووضع شيء فيها و
يكره قراءة ما زاد على سبع آيات ومس المصحف والا كل
والشرب إلا بعد المضمضة والاستنشاق والنوم إلا بعد
الوضوء والخضاب ولو أحدث في أثناء الغسل أعاد .

حرام است بر جنب قرائت چهار سوره عظيمه كه سجده
واجب دارد و دست بخط قرآن بزند يا جائی از بدن خود را، وهم
مس نام خدا و پيغمبران يا یکی از امامان عليهم السلام كه بر جائی
نوشته يا نقش شده باشد وهم حرام است داخل شدن در مساجد
مگر عبور کند غير مسجد الحرام و مسجد رسول صلى الله عليه وآله
كه عبور کردن هم جائز نیست . و حرام است چیزی در مسجد
بگذارد . مکروه است تلاوت قرآن بیش از هفت آیه و دست به
مصحف زدن یعنی جای نا نوشته قرآن مانند جلد و کاغذ ، هم
مکروه است بر جنب چیزی خوردن و آشامیدن مگر آنکه درون
دهان و بینی را بشوید و مکروه است خواب مگر بعد از وضو و
مکروه است حنا بستن و اگر در بین غسل کردن موجبات وضو پیدا
شود علامه فرمود غسل را اعاده کند . و بعضی گویند آن غسل را
تمام کند و پس از آن وضو بگیرد .

الفصل الثانی فی الحيض

و هو فی الاغلب دم أسود غلیظ يخرج بحرقة و حرارة و ماتراه بعد خمسين سنة ان لم تكن قرشية ولا زبطية أو بعد ستين سنة ان كانت إحدیهما أو قبل تسع سنين مطلقا فليس بحيض و اقله ثلاثة أيام متواليات و اکثره عشرة أيام و ما بينهما بحسب العادة ولو تجاوز الدم العشرة فان كانت المرأة ذات عادة مستقرّة رجعت إليها و إن كانت مبتدئة أو مضطربة ولها تميز عملت عليه ولو فقدته

فصل دوم در حیض

خون قاعده زنان بیشتر سیاه و غلیظ است با سوزش و گرمی بیرون میآید . (و طرف چپ معتبر نیست) هر خونی که زن پس از پنج سال بیند حیض نیست مگر از طائفه قریش یا نبط باشد (یا هر قومی که بتجربه ثابت شود) که تا شصت سالگی بقاعده زنان خون می بینند و همچنین هر خون که پیش از نه سال باشد حیض نیست . کمتر مدت قاعده سه روز پی در پی است و بیشتر آن ده روز و عادت بین سه و ده هر چه باشد معتبر است ، اگر خون از ده روز بگذرد زنی که عادت مقرر دارد رجوع بعادت کند و هر چند روز که همیشه میدید آنرا حیض قرار دهد و زائد بر آنرا استحاضه و اگر عادت ندارد مثل آنکه آغاز حیض اوامت یا عادت او بر مقدار معین قرار نکرفته، بصفات خون بنگردد

رجعت المبتدئة الى عادة أهلها فان فقدن أو كن "مختلفات
العادة تحيضت في كل "شهر سبعة أيام أو ثلاثة من الاول
وعشرة من الثاني والمضطربة تنحيز بالسبعة أو الثلاثة
والعشرة في الشهرين ويحرم عليها دخول المساجد الا
اجتيازاً عدى المسجدين وقراءة العزائم و مس " كتابه
القرآن و يحرم على زوجها وطبها قبلًا ولو وطى عمداً عزر

هرچه پر رنگ و شدید باشد حیض قرار دهد و آنکه ضعیف و
کم رنگ است استحاضه و اگر دو حالت ممتاز در خون او نیست
بطوریکه نتوان قوی تر را حیض قرار داد اگر بار اول قاعده گی
او است بمعادت خویشان رجوع کند و اگر خویش ندارد همسالان
و اگر ندارد یا مختلفند در هر ماه هفت روز را با اختیار خود حیض
قرار دهد یا سه روز از یکماه و ده روز از ماه دیگر .

اگر اول قاعده گی او نیست و چند بار خون دیده اما بمعادت
مستمر نبوده باید هر ماه هفت روز حیض قرار دهد یا ماهی سه روز
و ماه دیگر هفت روز .

و اگر زن پنبه داخل کند و بیرون آورد و خون را مانند
طوق دائره برگرد پنبه بیند یا بر یکطرف پنبه راست یا چپ یا
بالا یا پائین ، از رحم نیست بلکه از زخمی در اطراف
مجری است .

زن در روزهای قاعدگی خود حرام است در مساجد رود مگر
عبور کند و در مسجد مکه و مدینه عبور کردن هم جائز نیست

و کفر مستحباً و لا ینعقد لها صلوٰة و لا صوم و لا طهارة رافعة
للحدث و لا طواف و لا اعتکاف و لا یصح طلاقها و لا یجب
علیها قضاء الصلوات و یجب علیها قضاء الصوم و یکره لها
قراءة ما عدی العزائم و مس المصحف و حملہ و الخضاب و الوطی
قبل الغسل و الاستمتاع منها بما بین السرة و الر "کبة و یستحب"
لها الوضوء لكل صلوٰة فريضة و الجلوس فی مصلاً اذا کره

و حرام است خواندن چهار سوره قرآن که سجده واجب دارد
الم تنزیل، حم فصلت، النجم، اقرء . و نیز حرام است بروی
دست زدن بخط قرآن و بر شوهر او حرام است نزدیکی در آن حال
و اگر عمداً این عمل کرد او را تعزیر کنند یعنی چند تازیانه برای
تأدیب بزنند و مستحب است کفاره دهد در اوائل حیض یک دینار
(یک مثقال طلا) و در اواسط آن نیم دینار و در اوایام ربع دینار .
از چنین زن نماز و روزه صحیح نیست و وضو و غسل رفع
ناپاکی او نمیکند و طواف خانه خدا و اعتکاف بر او حرام و باطل
است و طلاق زن در آن حال صحیح نیست . قضای نماز پس از پاکی
بر او واجب نیست اما قضای روزه واجب است .

مکروه است بر او قرآن خواندن غیر چهار سوره گذشته
و دست زدن بقرآن غیر نوشته های آن و برداشتن قرآن و هم مکروه
است حنا بستن و پس از پاک شدن پیش از غسل نزدیکی با او کراهت
دارد و هم مکروه است از بدن زن حائض میان ناف تا زانو تمتع گرفتن
مستحب است زن در این حال هنگام نماز واجب وضو بسازد

بقدر صلواتها .

الفصل الثالث في الاستحاضة وهو في الاغلب دم اصفر

بارد رقيق تراه بعد ايام الحيض او ايام النفاس او بعد الياس فان كان قليلا وهو ان يظهر على القطنه ولا يغمسها وجب عليها تغيير القطنه وتجديد الوضوء لكل صلوة وان كان كثيرا وهو ان يغمس القطنه ولا يسيل وجب عليها مع ذلك تغيير الخرقه والغسل لصلوة الغداة وان كان اكثر منه وهو ان يسيل وجب عليها مع ذلك غسلان غسل للظهر والعصر تجمع بينهما ودرجای نماز خود بشیند و یا ندانم نماز ذکر بگوید و دعا بخواند

فصل سیم - استحاضه

خون استحاضه غالبا سرد و زرد و رقيق است و هر خون که از رحم آید و از زخم و جراحت نباشد و حیض و نفاس که قاعده عادی زنان سالم است نباشد استحاضه است و عامه زنان گویند بعلت افتاده است یا خون ریزی دارد. چنین زن سه حالت دارد یکی آنکه خون بسیار کم باشد که به پنبه فرو نرود برای نماز واجب است وضو بسازد و پنبه را عوض کند دوم آنکه به پنبه فرو رود و از جانب دیگر بیرون نیاید واجب است برای نماز صبح غسل کند و او را تا صبح فردا کافی است و برای هر نماز پنبه و خرقة روی آن را عوض کند و وضو بسازد .

سیم آنکه خون از جانب دیگر پنبه بیرون آید بر او واجب است سه غسل یکی برای نماز صبح دیگر برای نماز ظهر و

و غسل للمغرب والعشاء الاخرة تجتمع بينهما وغسلها كغسل الحائض وإذا فعلت ما قلناه صارت بحكم الطاهرة .

الفصل الرابع في النفاس وهو الدم الذي تراه المرأة عقب الولادة او معها ولا حد لقله واكثره عشرة ايام و حكمها حكم الحائض في جميع الاحكام .

عصر واين دو نماز را باهم بی فاصله بخواند وسیم برای نماز مغرب وعشا باهم و بی فاصله بخواند . و بهتر آن است که بگوئیم در هر حال برای هر نماز پنبه را عوض کند و وضو بگیرد و تا وقتی که خون از پنبه بیرون نیامده غسل واجب نیست و چون بیرون آید غسل واجب است و نماز فوراً و اگر باندازه خواندن نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا فرصت نیست و خون از پنبه بیرون میاید معفو است و می تواند بهمان خون دو نماز خواند .

چون زن این اعمال بجای آورد در حکم زن پاک است

فصل چهارم - نفاس

خونی است که زن پس از ولادت یا هنگام ولادت بیند اقل آن حدی ندارد و بیشتر آن ده روز است و حکم آن حکم حائض است هر چه بر حائض حرام است بر او هم حرام است و هر چه واجب است بر او هم واجب است و بسیاری اوقات خون پس از ولادت از ده روز تجاوز میکند باید زن بشماره عادت حیض نفاس قرار دهد و مابقی را استحاضه چنانکه اگر تا پانزده روز خون بیند و عادت حیض شش روز باشد همان شش روز اول ولادت را نفاس شمارد و نماز را ترک کند و نه روز مابقی را استحاضه شمارد .

الفصل الخامس في غسل الاموات ومباحثه خمسة
 الأول الاحتضار ويجب فيه استقبال الميت إلى القبلة
 بأن يلقى على ظهره ويجعل وجهه و باطن رجليه إليها
 ويستحب تلقينه الشهادتين والاقرار بالنبي ﷺ والائمة
 عليهم السلام وكلمات الفرج وقراءة القرآن وتغميض عينيه واطباق
 فمه ومد يديه واعلام المؤمنين وتعجيل امره الا مع الاشتباه
 فيرجع إلى الامارات ويكره أن يحضره جنب أو حايض

فصل پنجم - غسل میت

در آن پنج فصل است . اول در احتضار . واجب است در
 آن حال میت را بر پشت بخوابانند بطوریکه کف پایش سوی قبله
 باشد و مستحب است باو تلقین شهادتین کنند یعنی بر زبان گذارند
 اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله گوید و اقرار به
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و دو اذنه امام علیه السلام نماید و کلمات
 فرج بگوید لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم
 سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضين السبع و مافیهن
 و ما بینهن و رب العرش العظيم ، و خواندن قرآن بر بالین او و هم
 تلقین خواندن خود او مستحب است آنکاء چشم او را بدهانش
 رابیندند و دست او را بکشند تا چشم و دهان باز و دست خم شده
 خشک نشود و مومنان را برای تجهیز او خبر کنند و در کار او شتاب

أو يجعل على بطنه حديد.

الثاني الغسل ويجب تغسيله ثلاث مرّات الأولى

بماء السّدر والثّانية بماء الكافور والثالثة بماء القراح
كغسل الجنابة ولو خيف تناثر لحمه وجلده تيمم، ويستحب
وقوف الغاسل على يمينه وغمز بطنه في الغسلتين الأولىين
والذكر والأستغفار وارسال الماء إلى حفيرة وتغسيله
تحت سقف واستقبال القبلة به وغسل رأسه وجسده برغوة
السّدر وفرجه بالاشنان وأن يوضأ ويكره اقعاده وقص
أظفاره و ترجيل شعره.

کنند مگر مردن او مشکوک باشد و مکروه است جنب یا حایض نزد
او حاضر باشند و هم مکروه است چیزی از آهن روی شکم او بگذارند
فصل دوم غسل واجب است غسل دادن میت سه مرتبه اول
بآب سدر دویم بآب کافور سیم بآب خالص و غسل او مانند غسل جنابت
است - رو کردن را می شویند پس از آن جانب راست و پس از آن
جانب چپ و اگر بیم آن باشد که گوشت یا پوست او از هم بپاشد
باید بجای غسل او را تيمم دهند و مستحب است غسل دهنده در
جانب راست او بایستد و در غسل اول و دویم شکم او را فشار دهد و
ذکر و استغفار کند و غسله را در گودالی بریزند و زیر سقف یا خیمه
غسلش دهند و روی بقبله باشد و سروتن او را بکف سدر بشویند و
عورت او را به اشنان و او را پیش از غسل وضو بدهند و مکروه است
بنشانند و ناخن بگیرند و سرش را شانه کنند .

الثالث التكفين و يجب تكفينه في مئزر و قميص و ازار و امساس مساجده بالكافور ويستحب أن يزداد للمرجل حبرة غير مدارزة بالذهب و الفضة و الخرقه لفحذيه و عمامة يعمم بها مخنكاً و يزداد للمرئة لفافه اخرى لثدييها و نمطا و تعوض عن العمامة بقناع و التكفين بالقطن و تطيبه بالذريرة و جريدتان من النخل و أن يكتب على اللفافة و القميص و الازار و الجريدتين اسمه و أنه يشهد الشهادتين و أسماء الأئمة عليهم السلام و أن يكون

فصل سوم کفن کردن واجب است در سه جامه لنگ و پیراهن و سرتاسری و واجب است هنت جای سجده را (پشانی و دو کف دست و دو زانو و دو شست پا را) بکافور مسح کردن و مستحب است برای مرد علاوه بر سه قطعه بر دیمانی روی همه بپوشند که طراز طلا و نقره نداشته باشد و قطعه جامه برای بستن رانها و عمامه با تخت الحنک بپفرايند و برای زن لفافه که پستانها را به بندند و نمطی روی همه بپوشند و بجای عمامه مقنعه مزید کنند و کفن برای زن یا مرد از پنبه باشد و باذریره خوشبوی کنند (ذریره گیاهی است) و دو شاخه از درخت خرما که جریده گویند با میت بگذارند و بر لفافه و پیراهن و ازار و بر جریده ها نام او بنویسند و اینکه بخدا و پیغمبر مقرر بوده است و نام ائمه علیهم السلام را هم بنویسند و کافور که بکار میت میبرند سوزده درهم و ثلث درهم وزن

الكافور ثلاثة عشر درهما وثلاثاً ويكره التكفين في السواد
وجعل الكافور في سمعه وبصره وتجمير الا كفان .

الرابع الصلوة عليه وهي تجب على كل ميت مسلم
أو بحكمه ممن بلغ ست سنين من اولادهم ذكر أو أنثى
حر أو كان أو عبداً وتستحب على من نقص سنه عن ذلك واولاهم
بالصلوة عليه واولاهم بالميراث والزواج أولى من غيره والهاشمي
أحق إذا قدمه الولي ويستحب له تقديمه مع الشرائط
والامام أولى من غيره ووجوبها على الكفاية وكيفية أن
داشته باشد تقريباً هفت مثقال بیست وچهار نخودی . کراهت دارد
کفن کردن در جامه سیاه و کافور در گوش و چشم اورینختن و کفن
را بخور دادن هم مکروه است .

نماز میت - واجب است نماز خواندن بر هر مسلمان و فرزند
مسلمان که شش سال بروی گذشته باشد پسر یا دختر و آزاد یا بنده
و بر کودک کمتر از شش سال مستحب است . هر کس بارت میت اولی
است بر دیگران مقدم است در نماز و شوهر در نماز خواندن بر
زوجه خود بر دیگران مقدم است و سزاوار است ولی میت هاشمی
را مقدم دارد و امام از دیگران اولی است .

نماز خواندن بر میت مانند سایر اعمال او واجب کفائی است
کیفیت نماز میت این است که نیت کند و پنج تکبیر گوید
و چهار دعای آن تکبیرات بخواند . بهتر آن است که پس از

يكبر. بعد النية خمساً بينها أربعة ادعية افضلها أن يكبر.
ويتشهد الشهادتين ثم يصلي على النبي وآله بعد الثانية ثم
يدعو للمؤمنين بعد الثالثة ثم يدعو للميت إن كان مؤمناً وعليه
إن كان منافقاً وبدعاء المستضعفين إن كان منهم في الرابعة
وإن كان طفلاً سأل الله تعالى أن يجعل له ولا يويه فرطاً وإن
كان لم يعرفه سأل الله تعالى أن يحشره من كان يتولاه ثم
يكبر الخامسة وينصرف بعد رفع الجنازة ولا قراءة فيها
ولا تسليم ويستحب فيها الطهارة وليست شرطاً.

تكبير اول شهادتين گوید وپس از تكبير دوم صلوات بر پيغمبر و
خاندان او فرستد وپس از تكبير سيم براي عامه مومنان دعا كند
و پس از تكبير چهارم دعا براي ميت كند اگر ميت از شيعة باشد
و نفرين كند بروي اگر منافق يا ناصبي باشد و دعای مستضعفين
بخواند اگر مستضعف باشد و اگر نمی شناسد از خدا بخواهد
اورا با هر كس دوست دارد محشور كند و اگر ميت كودك نابالغ
باشد پس از تكبير چهارم دعا كند كه خداوند كه اورا براي
پدر و مادر او موجب اجر و ثواب قرار دهد و جای آنها را در بهشت
آماده كند آن گاه تكبير پنجم بگوید و نماز را تمام كند و جائز
است اگر منافق يا ناصبي باشد بچهار تكبير اكتفا كند .
در نماز ميت قرائت وسلام نيست و طهارت واجب نيست و اگر
با وضو يا غسل باشد بهتر است .

مسائل الاولى: لا یصلی علیه الا بعد تغسیله و تکفینه.

الثانية یکره الصلوة علی الجنابة مرتین .

الثالثة لو لم یصل علی المیت صلی علی قبره یوماً

وليلة .

الرابعة یستحب أن یقف الامام عند وسط الرجل

و صدر المرأة و لو اتفقا جعل الرجل ممایلیه و المرأة

ممایلی القبلة .

الخامسة یجعل رأس المیت عن یمین المصلی .

چند مسئله در نماز میت :

۱- نماز باید پس از غسل و کفن خوانده شود .

۲- نماز خواندن بر جنازه یکبار واجب است و دو بار خواندن مکروه است .

۳- اگر نماز میت نخوانند تا یکشنبه روز پس از دفن او بر قبر او نماز گذارند .

۴- مستحب است امام جماعت نزد کمر گاه میت بایستد اگر میت مرد باشد و نزدیک سینه او اگر زن باشد و نیز مستحب است اگر بر دو میت با هم نماز می گذارد مرد را نزدیک تر بنماز گذار بنهند وزن را نزدیکتر بقبله .

۵- واجب است سر میت طرف راست نماز گذار باشد

الخامس الدفن والواجب ستره في الارض عن
الهوام والسباع وكنتم رائحته عن الناس ويوضع على
جانبه الايمن موجهاً إلى القبلة ويستحب اتباع الجنازة أو
مع احد جانبيها وتربيعةها ووضعها عند رجل القبر إن كان
رجلاً وقدامه ممّا يلي القبلة أن كانت امرأة واخذ الرجل
من قبل رأسه والمرأة عرضاً وحفر القبر قد رقامة أو إلى
الترقوة واللحد افضل من الشق بقدر ما يجلس فيه الجالس
والذكر عند تناوله وعند وضعه في اللحد والتحنى وحل

پنجم از واجبات میت دفن است. واجب است او را چنان بپوشند
که از درندگان ایمن باشد و بوی او بمردم نرسد و بدست راست
روی بقبله بخوابانند. مستحب است در تشییع جنازه در دنبال یا
در دو طرف آن بروند و مستحب است از چهار گوشه بنوبت بردوش
گیرند و جنازه را اگر مرد است در جانب پائین قبر نهند پیش از دفن
و اگر زن است در قبله قبر گذارند و مرد را از طرف سرش بردارند
و از همان جانب سر بقبر فرو برند وزن را بعرض در قبر فرو نهند
که سر تا پای او با هم در قبر رود. و مستحب است قبر را باندازه يك
قامت انسانی بکنند یا تا تر قوه و استخوان اطراف کردن و اگر
لحد بسازند بهتر است از آنکه کف قبر را بشکافند. و لحد آن است
که دیوار قبر را از طرف قبله مانند نقبی بکنند و سقف نقب را

الازرار و كشف الرأس وحل عقدة الكفان و وضع خده
على التراب و وضع شيء من التربة معه و تلقينه الشهادتين
والاقرار بالائمة عليها السلام و شرح اللبن و الخروج من قبل
رجليه و اهالة الحاضرين التراب بظهور الاكف و طم القبر
و تربيعه و صب الماء عليه دوراً و وضع اليد عليه و الترحم
و تلقين الولي بعد انصراف الناس و يكره نزول ذوى الرحم
الافى المرأة و اهالة التراب و فرش القبر بالساج من غير

باندازه آنکه انسانی بنشینند بلند قرار دهند و میت را در آنجا
نهند و شق آن است که کف قبر را باریکتر از بالای آن بشکافند و
میت را در آن شکاف بنهند و روی میت آجرو مانند آن بچینند .
و مستحب است ذکر و دعا آن هنگام که میت را بر میدارند و در
قبر می گذارند و آنکه متصدی دفن پای برهنه باشد و شهادتین و
اقرار بائمه با و تلقین کنند آنگاه خشت بچینند و از جانب پای او بیرون
آید ، آنها که هنگام دفن میت حاضرند به پشت دست خاک ریزند
و قبر را هموار کنند و چهار گوشه ، و آب بر آن ریزند و بگردانند
و دست بر خاک نهند و از خدای طلب رحمت کنند بروی و پس از آنکه
همه باز گشتند ولی میت بماند و تلقین کند و خوبش و ندان مرد در قبر
نروند و خاک نریزند و مکروه است قبر را بدون حاجت بچوب
ساج فرش کنند یا گچ بمالند و نو کنند و دومیت در یک قبر بنهند
و هم نقل میت مکروه است مگر بمشاهد . و آنکه در کشتی بمیرد

حاجة و تجصيصه و تجديده و دفن الميتين في قبر و أحد و نقله إلى غير المشاهد و الميت في البحر يثقل ويرمى فيه و لا يدفن في مقبرة المسلمين غيرهم إلا الذمية الحاملة من المسلم فيستد برها القبلة .

مسائل : الاولى الشهيد لا يغسل و لا يكفن بل يصلي عليه و يدفن بشيابه ، الثانية صدر الميت كالمت في احكامه و غيره . إن كان فيه عظم غسل و كفن ، و كذا السقط لاربعة أشهر والا دفن بعد لفه في خرقة و كذا السقط چیز سنگین بر او به بندند و در دریا افکنند .

جائز نیست غیر مسلمان را در مقبره مسلمانان دفن کردن مگر زن کافر که فرزند او در شکم از پدر مسلمان باشد یا پدر او در قبرستان مسلمانان پشت بقبله دفن کرد تا جنین روی بقبله باشد .

چند مسئله در احکام میت

- ۱- شهید را غسل دادن و کفن کردن واجب نیست بلکه بر او نماز میگذارند و با جامه که در تن دارد دفن می کنند .
- ۲- سینه میت در حکم میت است اما غیر سینه او مانند دست و پای و سراگر استخوان دارد غسل و کفن و دفن آن واجب است و غاز واجب نیست و اگر استخوان ندارد در جامه به پیچند و دفن کنند . جنین که سقط شود پیش از چهار ماه مانند عضوی استخوان است و پس از چهار ماه مانند عضو با استخوان غسل و کفن کنند .

لدون الاربعة اشهر. الثالثة يؤخذها لكفن من اصل التركة قبل الدّيون والوصايا وكفن المرأة على زوجها وإن كانت موسرة. الرابعة الحرام كالاحلال الا في الكافور فلا يقربه الخامسة من مس ميتاً من الناس بعد برده بالموت وقبل تطهيره بالغسل أو مس قطعة فيها عظم قطعت من حي أو ميت وجب عليه الغسل ولو خلت القطعة من العظم أو كان الميت من غير الناس غسل يده خاصة.

الفصل السادس في الاغسال المسنونة وهي غسل يوم الجمعة ووقته من طلوع الفجر إلى الزوال وأول ليلة من رمضان وليلة

۳- کفن میت از مال او برداشته می شود و بردین و وصیت مقدم است و کفن زن بر شوهر است اگر چه زن ثروتمند باشد
۴- اگر محرم در حج یا عمره در گذرد کافور برای او بکار نبرند.

۵- کسی که مس انسان مرده کند پس از آنکه بدنش سرد شده و غسل نداده باشند واجب است غسل مس میت کند همچنین مس هر عضو استخواندار که از زنده یا میت جدا شده باشد. اما مس میت غیر انسان یا عضوی که استخوان ندارد غسل هم ندارد.

فصل ششم غسل‌های مستحب

غسل روز جمعه مستحب است از طلوع فجر تا ظهر و شب اول ماه رمضان و شب نیمه آن و شب هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم

النِّصْف منه وسبع عشرة وتسع عشرة وأحدى وعشرين وثلاث
وعشرين وليلة الفطر ويومى العيدين وليلة نصف رجب وليلة
نصف شعبان ويوم المبعث والغدير والمباهلة وغسل الاحرام
وزيارة النبی ﷺ و الأئمة علیهم السلام وقضاء الكسوف مع
الترك عمداً و احتراق القرص كله و غسل التوبة و صلوة
الحاجة والاستخارة ودخول الحرم والمسجد الحرام والكعبة
والمدينة ومسجد النبی ﷺ وغسل المولود .

الباب الرابع

فی التیمم ~~و یجب عند~~ فقد الماء او تعذر استعماله
لمرض او برد او خوف عطش أو عدم آلة يتوصل بها اليه أو

وبیست وسیم وشب عید فطر وروز عید فطر و قربان وشب نیمه رجب
ونیمه شعبان وروز مبعث وغدير ومباهله و غسل احرام و زیارت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وائمه علیهم السلام و برای قضای نماز کسوف
اگر همه ماء یا خورشید گرفته و عمدا نماز را ترک کرده
باشد . و غسل توبه و برای نماز حاجت و استخاره و داخل شدن
در حرم مکه و مسجد الحرام و کعبه و مدینه و مسجد پیغمبر صلی الله
علیه وآله و غسل کودک نوزاد .

باب چهارم - در تیمم

تیمم واجب است هنگامی که آب نباشد یا استعمال آب ممکن
نباشد برای بیماری یا سرمائی که سبب بیماری شود یا از تشنگی

ثمن یضربه فی الحال ولولم یضربه وجب وإن کثر ویجب
الطلب غلوة سهم فی العزنة وسهمین فی السهلة من جوانبه
الاربعة ولو کان علیه نجاسة ولم یفضل الماء عن ازالتها
تیمم وازالها به ولا یصح الا بالتراب الخالص ویجوز بارض
النورة والحجر والجص ویکره بالسبخة والرمل ولولم
یجد الا الوحل تیمم به ، وکیفیته أن یضرب بیدیه علی

بقرسد یا آب باشد اما آلتی که بتوان بدان رسید در دست نباشد
یا بقیمتی بفروشد که خریدن بآن قیمت برای او مقدور نباشد
اما اگر مقدور باشد واجب است خریدن بهر بهائی که فروشنده
راضی شود اگرچه بسیار گران باشد .

واجب است طلب آب در بیابان تا دو تیر پرتاب در
زمین هموار و تا یک تیر پرتاب در زمین ناهموار و تیر پرتاب
در اصطلاح آن عهد دو یست ذراع بود نزدیک یک صد ذرع پس
تا دو یست یا صد ذرع دنبال آب رفتن واجب است از هر طرف
که احتمال وجود آب داده شود و اگر بدور بین یا تحقیق از اهل
آنجا معلوم شود در طرفی آب نیست نباید رفت و اگر معلوم شود
آب هست تا هر اندازه مسافت باید بطلب آن رفت هر چند بسیار

الارض ناوياً وينفضهما ويمسح بهما وجهه من قصاص الشعر إلى طرف الأنف ثم يمسح ظهر كفه الأيمن بيطن الأيسر ثم ظهر كفه الأيسر بيطن الأيمن من الزند إلى أطراف الأصابع ولو كان بدلاً من الغسل ضرب ضربتين ضربة للوجه واخرى

دور باشد و تمکن رفتن داشته باشد و اگر آب دارد و جامه و تن او نجس است باید اول جامه و تن را بشوید اگر چیزی از آب بهجاماند و حاجت نداشت طهارت کند بوضو و غسل و الاتیمم کند .

تیمم جائز نیست مگر بخاک خالص نیامیخته به چیز دیگری یا زمین و سنك آهك و گچ چون صعيد یعنی روی زمین خالی از سنگ نیست خصوصاً در حجاز و آهك و گچ پختن از زمین بودن خارج نمیشود

کیفیت تیمم این است که نیت کند و دو دست بر زمین زند پس خاک را از دست بیفشاند و بروی خود دست بکشد از رستنگاه موی سر تا بالای بینی آنگاه پشت دست راست را بکف دست چپ و پشت دست چپ را بکف دست راست و بهتر آن است که در تیمم بدل از غسل یکبار دست بر زمین زند برای کشیدن به پشانی و یکبار برای پشت دستها و بهمان زدن اول برای هر دو اکتفا نکند اما واجب نیست و این ترتیب که گفتیم واجب است .

للیدین ویجب الترتیب وینقضه کل* نواقض الطهارة ویزید
 علیه وجود الماء مع التمكن من استعماله ولو وجدہ قبل
 الشروع فی الصلوة تطهر ولو وجدہ فی الاثناء اتم الصلوة
 ولا یعید بل صلی بنیمتہ ولا یجوز قبل دخول الوقت ویجوز مع
 الغشیق وفي حال السعة قولان .

الباب الخامس

هرچه طهارت را بشکند تیمم را می‌شکند چنان نیست که
 تیمم بدل از غسل در حکم غسل باشد و تیمم بدل از وضو در حکم وضو
 بلکه تیمم یک عمل است و یک حکم دارد خواه بدل از وضو باشد
 و خواه بدل از غسل . تیمم بدل از غسل هم بشکستن وضو باطل
 می‌شود . و همچنین یافتن آب هر تیممی را باطل می‌کند . اگر تیمم
 کرد و پیش از شروع بنماز آب یافت طهارت کند و اگر در بین نماز
 آب پیدا شد همان نماز صحیح است و تمام کند . کسی که نماز به
 تیمم گذارد عملش صحیح است و پس از یافتن آب اعاده لازم نیست
 تیمم پیش از وقت جائز نیست و در حال وسعت وقت اگر امید
 یافتن آب دارد نیز درست نیست و در تنگی وقت جائز است
 و خلاف است در حال وسعت و دور نیست که بگوئیم اما اگر مایوس
 باشد درست است .

ففي النجاسات وهي عشرة: البول والغائط ممثلاً لا يؤكل لحمه من ذی النفس السائلة والمنی من ذی النفس السائلة مطلقاً ، وكذا الميتة والدم منه والكلب والخنزير والكافر والمسكر والفقاع ويجب ازالتهما عن الثوب والبدن للصلاة عدا ما نقص عن سعة الدرهم بغلي من الدم غير الدماء الثلاثة ودم نجس العين وعفی عن دم القروح

نجاسات ده است: ۱ و ۲ بول و غائط از هر حیوان حرام گوشت که خون جهنده داشته باشد . ۳ - منی از هر حیوان که خون جهنده دارد اگرچه حلال گوشت باشد ۴ و ۵ - مردار و خون از هر حیوان که خون جهنده دارد ۶ - سگ ۷ - خوک ۸ - کافر . ۹ - مسکر . ۱۰ - آب جو . چون الکل دارد اما بسبب کمی الکل مستی آن غیر محسوس است همچنین عصیر یعنی آب انگور و کشمش جوش آمده داخل مسکرات است برای پیدایش الکل در آن از این جهت در بعض کتب نام عصیر بخصوص نبرده اند .

واجب است نجاست را از بدن و جامه شستن هنگام نماز مگر خونی که کمتر از یک درهم بغلی باشد و خون سگ و خوک و خون زنان (حیض و استحاضه و نفاس) هر چند کم باشد نماز در آن جائز نیست و خون زخم و جراحت هر چند بسیار باشد نماز

والجروح مع السيلان ومشقة الازالة وعن نجاسة ما لا يتم
الصلوة فيه منفرداً كالنسكة و الجورب والقلنسوة ويكفي
للمربية للصبي إذا لم يكن لها الاثوب واحد غسله
في اليوم والليلة مرة واحدة ويجب ازالة النجاسة مع علم
موضعها فلو جهل غسل جميع الثوب ولو اشتبه الثوب بغيره
صلّى في كل واحد منهما مرة ولو لم يتمكن من غسل
الثوب صلي عرياناً إذا لم يجد غيره ولو خاف البرد صلي

با آن صحيح است چون شستن آن ممکن نیست و هر جامه که مردان
در آن جامه تنها نماز نمی توانند خوانند یعنی عورت را نمی توان
بآن پوشانید اگر نجس باشد هم نماز با آن صحیح است . و در
عمامه خلاف است . وزنی که بچه را نگهداری می کند مادر یا
غیر او اگر غریک جامه نداشته باشد در هر شباً روز یکبار بشوید
و با آن جامه نماز بخواند صحیح است .

اگر جای نجاست را در جامه نداند همه آنرا بشوید و اگر
يك جامه میان چند جامه نجس مشتبّه شود و نمیداند کدام است
همه آنها را بشوید یا در هر يك نماز علیحده بخواند و آنكه جامه
پاك ندارد و از سرما زیان نمی بیند در خلوت برهنه نماز کند و اگر
از سرما میترسد با همان جامه نماز کند و اگر خلوتی میسر نشود هم
با جامه نجس نماز صحیح است .

فيه ولا اعادة ولو صلى في النجس مع العلم اعاد في الوقت
وخارجة ولونسي في حال الصلوة اعاد في الوقت لا خارجه
ولولم يتقدم العلم حتى فرغ فلا اعادة

وتطهر الشمس ما يجففه من البول وغيره على الارض
والأبنية والحصر والبهاري و الارض باطن الخف واسفل

اگر فراموش کرد جامه یا تن را بشوید و با نجاست نماز
خواند و هنوز نماز قضا نشده باشد آمد نماز از سر بخواند و اگر
وقت گذشته است علامه رحمه الله گوید قضا واجب نیست و گوید
اگر از اول نمیدانست جامه یا تن نجس است و نماز خواند نماز
صحیح است نه در وقت اعاده واجب است و نه در خارج وقت قضا
آفتاب پاک می کند هر چه را بر آن بتابد و خشک کند زمین
و بنا باشد یا حصیر و بوریا بلکه هر چه عادت بشستن آن نیست و
حمل و نقل آن دشوار است چون در روایت وارد است آفتاب همه
چیز را پاک می کند اما ظروف و لباس و بدن را عادتاً با آب می شویند و باید
شست چون از اول اسلام تا کنون کسی آنها را بگذاشتن در آفتاب
تطهیر نکرد با آنکه آفتاب در عربستان فراوانتر از آب است
زمین پاک می کند کف کفش و پای را .

القدم ولو نجس الأثناء وجب غسله، فيغسله من ولو غ
الكلب ثلثاً أوليهن بالتراب، ومن الخنزير سبعاً ومن الخمر
والقارة ثلثاً والسبع أفضل ومن غير ذلك مرة والثلث أفضل
ويحرم استعمال اواني الذهب والفضة في الاكل وغيره
ويكره المفضض واواني المشركين طاهرة ما لم يعلم
مباشرتهم لها برطوبة .



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

اگر ظرف نجس شود باید آنرا شست و اگر بدهان سک نجس
شود یکبار با خاک بشویند چنانکه با اشنان و چوبه می شویند و
دوبار بآب خالص و اگر بدهان خوک نجس شود هفت بار و از شراب
مسکروموش مرده سه بار و هفت بار بهتر است و از دیگر نجاسات یک
بار کافی است .

استعمال ظروف طلا و نقره در خوردن و غیر آن حرام است
و ظروفی که مقداری از آن طلا و نقره خالص و مقداری از آن غیر
طلا و نقره باشد مکروه است .

ظروف مشرکین تا یقین بنجاست آن نداشته باشند پاک است

کتاب الصلوة

وفیه ابواب - الاول - فی المقدمات - وهی فصول
 الفصل الاول ، فی اعدادها : الصلوة الواجبة فی
 کلّ يوم وليلة خمس :

الظهر - أربع رکعات فی الحضر وفي السفر رکعتان
 والعصر كذلك ، والمغرب ثلاث فیهما والعشاء كالظهر ، والصبح
 رکعتان فیهما والنوافل اليومية اربع وثلاثون فی الحضر
 ثمان رکعات قبل الظهر وثمان بعدها للعصر ، وأربع رکعات

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی

کتاب الصلوة

در آن چند باب است

باب اول در مقدمات و در آن چند فصل است .

فصل اول اعداد نماز

نمازهای واجب در هر روز و شب پنج است : ظهر چهار رکعت
 و در سفر دو رکعت ، عصر همچنین ، مغرب سه رکعت در حضر و سفر ،
 عشاء مانند ظهر در سفر دو رکعت و در حضر چهار رکعت ، صبح دو
 رکعت در حضر و سفر ، نمازهای نافله مرتب سی و چهار رکعت است
 در حضر : پیش از نماز ظهر هشت رکعت و بعد از نماز ظهر هشت رکعت
 نافله عصر ، چهار رکعت پس از مغرب ، دو رکعت نشسته بعد از

بعد المغرب، و در کعتان من جلوس بعد العشاء الاخرة تعدان
بر کعة، وثمان ركعات صلوة الليل و در کعتا الشفع و
ركعة الوتر و در کعتا الفجر و تسقط في المستقر نوافل التهار
والتوتيرة خاصة و من الصلوات الواجبة الجمعة والعیدان
والكسوف و الزلزلة والایات و الطواف و الجنائز و
المنذور و شبهه و ما عدا ذلك مسنون .

الفصل الثاني في أوقاتها: إذا زالت الشمس دخل
وقت الظهر حتى يمضي مقدار أربع ركعات ثم يشترك
الوقت بينهما وبين العصر إلى أن يبقى لغروب الشمس

عشا که يك ركعت محسوب است. هشت ركعت نماز شب و دو ركعت
بنام نماز شفع و يك ركعت بنام وتر و دو ركعت نافله صبح .
در سفر شانزده ركعت ظهر و عصر و دو ركعت نشسته بعد از عشا ساقط
است . دیگر از نمازهای واجب نماز جمعه است و عید فطر و عید
قربان و نماز کسوف و آیات و نماز طواف و نماز نذر و عهد . و هر
نماز دیگر غیر اینها مستحب است .

فصل دوم - اوقات نماز

چون ظهر شود یعنی آفتاب بنصف النهار رسد وقت نماز ظهر
داخل میشود و بقدر آنکه چهار ركعت نماز بگذارند خاص ظهر
است آنگاه وقت میان ظهر و عصر مشترك است تا آنکه چهار
ركعت بنروب مانده باشد خاص نماز عصر است و هر گاه آفتاب
غروب کند وقت نماز مغرب داخل می شود و تا مقدار خواندن سه
ركعت خاص نماز مغرب است و حد غروب آفتاب آن است که سرخی

مقدار أربع ركعات فيختص بالعصر وإذا غربت الشمس وحده غيبوبة الحمرة المشرقية دخل وقت المغرب إلى أن يمضي مقدار ادائها ثم يشترك الوقت بينها وبين العشاء إلى أن يبقى لانتصاف الليل مقدار أربع ركعات فيختص بالعشاء وإذا طلع الفجر الثاني دخل وقت الصبح إلى أن تطلع الشمس .

وأما النوافل فوقت نافلة الظهر إذا زالت الشمس إلى أن يصير ظل كل شيء مثله فإذا صار كذلك ولم يصل شيئاً من النافلة اشغل بالفريضة ولو تلبس بركة من النافلة

در جانب مشرق آسمان نه بینی . پس از آنکه مقدار سه رکعت از غروب بگذرد وقت میان مغرب و عشاء مشترک است تا چهار رکعت بنصف شب مانده آنگاه چهار رکعت تا نیمه شب مختص نماز عشاء است و هرگاه فجر طلوع کند وقت نماز صبح است تا برآمدن آفتاب .

اما نمازهای نافله : وقت نافله ظهر از آنگاه است که خورشید بنصف النهار رسد تا وقتی سایه هر چیز با اندازه خود او شود و چون سایه باین حد رسید و نافله نخوانده بود شروع به نماز واجب کند مگر یک رکعت از نافله خوانده باشد . وقت نافله عصر پس از نماز ظهر است تا سایه دو برابر شاخص شود و اگر سایه باین

زاحم بها الفريضة و وقت نافلة العصر بعد الظهر إلى أن يصير ظل "كل" شيء مثليه ولو خرج وقد تلبس بركة زاحم بها والا فلا و وقت نافلة المغرب بعدها إلى أن تذهب الحمرة المغربية ولو ذهبت ولم يكملها اشتغل بالعشاء و وقت نافلة الوتيرة بعد العشاء وتمتد بامتداد وقتها و وقت نافلة الليل بعد انتصافه وكلما قرب من الفجر كان افضل ولو طلع وقد تلبس باربع زاحم بها الصبح والا قضاها و وقت اندازه رسید و نافله را شروع نکرده بود بتماز عصر پردازد و وقت نماز مغرب از غروب آفتاب است تا آنکه سرخی از جانب مغرب آسمان برطرف شود و اگر سرخی برطرف شد و نافله مغرب را شروع نکرده بود بعشا پردازد و وقت نافله عشا که تیره گویند بعد از عشا است تا آخر وقت . وقت نماز شب پس از نیمه شب است و هر چه بفجر نزدیکتر باشد بهتر باشد و اگر فجر طالع شد و چهار رکعت از نماز شب خوانده بود آنرا تمام کند والا بنماز صبح واجب پردازد و نافله شب را قضا کند و وقت نافله صبح پس از نماز شب است و اگر صبر کند تا فجر طالع شود بهتر است تا وقتی که سرخی پیش از طلوع آفتاب در جانب مشرق پدید نیامده و چون سرخی پدید آید اول نماز واجب را بخواند و پس از آن نافله را قضا کند و همچنین

ركعتی الفجر بعد الفراغ من صلوة الليل وتأخيرها إلى طلوعه
افضل ولو طلع الفجر زاحم بها إلى أن تطلع الحمرة المشرقية
• سائل الاولی تصلى الفرائض فی کل وقت اداء وقضاء
مالم تنضیق الحاضرة والنوافل مالم تدخل الفریضة
الثانیہ یکره ابتداء النوافل عند طلوع الشمس وعند
غروبها وعند قیامها نصف النهار إلى أن تزول الا فی يوم

هر يك از نوافل را كه در وقت خود بخواند می تواند پس از نماز
واجب قضا کند مثلاً ظهر یا عصر را پس از وقت نافله خوانده و نافله
راترك کرده بود پس از ظهر و عصر نافله بخواند .
چند مسئله در اوقات نماز .

۱- هر گاه وقت نمازی تنگ باشد باید بآن پرداخت و
نماز دیگر واجب یا مستحب جایز نیست و نمازهای نافله مرتب را
چنانکه گفتیم در وقت نماز واجب نباید بجای آورد مگر پس از
آن قضا کند .

۲- نماز مستحب وقت برآمدن آفتاب و غروب آن و هنگام
زوال در غیر روز جمعه مکروه است همچنین پس از نماز عصر تا غروب
مگر آنکه سبب نماز در این اوقات موجود شود مانند آنکه پس از
نماز عصر یا هنگام زوال بخواهد احرام بندد از میقات و بعضی
گویند مطلقاً هر نماز مستحب که سببی دارد اگر چه سببش در این
اوقات نباشد مکروه نیست مثل نماز اول ماه و نماز قضای نوافل

الجمعة وبعد الصبح والعصر عداذی السبب الثالثة تقديم كل صلوة في اول وقتها افضل الا في مواضع ولا يجوز تأخير الصلوة عن وقتها ولا تقديمها عليه .

الفصل الثالث في القبلة وهي الكعبة مع القدرة وجهتها مع البعد والمصلی في الكعبة يستقبل إی جدرانها شاء وعلى سطحها يبرز بين يديه بعضها و كل قوم يترجمون ظهور عصر .

۳- پیش انداختن نماز در اول وقت بهتراست مگر بعلتی راجع و تاخیر نماز از وقت یعنی قضا کردن آن و هم پیش از وقت خواندن جائز نیست .

فصل سیم - قبله

قبله خانه کعبه است هر کس بتواند روی بدان کنند واجب است و هر که دور باشد و نتواند روی بسوی عین کعبه کند روی بطرفی نماز گذارد که آنرا جهت گویند . و جهت مقداری مسافت است پیش روی نماز گذارد که اگر کسی از آن منحرف شود یقین کند روی بکعبه نیست و اگر روی بهر نقطه از آن حد بایستد احتمال دهد روی بکعبه است چنانکه اگر جهت نیم ذرع باشد روی بهر نقطه از آن بایستد احتمال کعبه دهد و اگر از نیم ذرع بیرون افتد یقین دارد از کعبه منحرف است وقتی گویند جهت قبله يك وجب است معنی آن است که هر نقطه از این يك وجب احتمال دارد قبله باشد اما خارج از آن حد یقیناً

إلى ركنهم فالعراقي لاهل العراق و اليماني لاهل
اليمن و المغربي لاهل المغرب و الشامي لاهل الشام
و علامة العراق جعل الفجر محاذياً لمنكبه الايسر و الشفق
لمنكبه الايمن و عين الشمس عند الزوال على طرف الحاجب
الايمن ممّا يلي الانف و الجدي خلف المنكب الايمن
و مع فقد الامارات يصلّى إلى اربع جهات مع الاختيار



قبله نیست . این مقدم است بر آنکه جهت يك ذراع باشد
و هر چه جهت تنگتر باشد اولی است . اگر کسی بتواند
جهتی با اندازه يك و جب تحصیل کند نباید بجهتی که نیم ذرع
است اکتفا کند و در مسجد مدینه که محراب پیغمبر صلی الله علیه آله
بتواتر معلوم است منحرف ایستادن جائز نیست هر چند بقدر چهار
انگشت و کمتر باشد . کسی که در خانه کعبه نماز گذارد روی به ريك
از دیوارها بایستد صحیح است و اگر بر پشت بام آن نماز کند باید
اندازه از خانه پیش روی او باشد چنانکه اگر بر لب بام بایستد
و روی به بیرون کند استقبال بعمل نیامده است . مردم روی زمین
هر يك بجانبی از کعبه روی می کنند و غیر آن نمیتوانند : اهل عراق
روی بآن رکن میایستند که در شمال شرقی کعبه است و آنرا رکن
عراقی گویند و همچنین رکن شامی و یمنی و مغربی .

ومع الضرورة إلى أى جهة شاء ولو ترك الاستقبال عمداً
اعاده ولو كان ظاناً أو ناسياً وكان بين المشرق والمغرب فلا
اعادة ولو كان اليهما اعاد في الوقت ولو كان مستدبر القبلة

علامت قبله در عراق وقت نماز صبح آنست که سفیده فجر
را بردوش چپ قرار دهند و اگر نماز مغرب میخوانند شفق را بر
دوش راست و برای نماز ظهر خورشید را هنگام زوال بر ابروی
چپ قرار دهند از طرف بینی که از جنوب بطرف راست منحرف شود
[ابروی راست سهو است] . و این سه علامت برای سه نماز کافی
است . اما جهت قبله که از این علامات تحصیل میشود بالنسبة وسعت
دارد و اگر نماز هنگام تاریکی شب باشد وجدی پدیدار بود آن
را بر پشت شانه راست قرار دهد جهت تنگتر و بواقع نزدیکتر
خواهد بود و هر چه بتوان باید جهت تنگتر را بدست آورد و بقبله
واقعی نزدیکتر شد و در سایر شهرها غیر عراق باید بطرق و وسائل
ممکن بکوشد تا که به راتمیین کند و علما جهات غالب بلاد را از علائم
نجومی استخراج کرده اند و اگر علامتی برای قبله نیابد بهر
چهار طرف نماز گذارد و اگر ممکن نشود بیک طرف و یا هر چه
ممکن باشد .

اگر کسی عمداً استقبال نکند نمازش باطل است و اگر سهو
باشد و پس از نماز معلوم شود از قبله بین دست راست و چپ منحرف
شده است نمازش صحیح است و اگر درست روی بر است و چپ ایستاده بود

اعاد مطلقاً ، ولا یصلی علی الراحلة اختیاراً الا نافلة.

الفصل الرابع فی اللباس يجب ستر العورة إما

بالقطن أو الكتان أو ما تنبت الأرض من أنواع الحشيش أو
بالخز الخالص أو بالصوف والشعر والوبر والجلد ممّا
یؤكل لحمه مع التذکية ولا يجوز الصلوة فی جلد المیمة
وأن دبغ ولا جلد مالا یؤكل لحمه وأن ذکی ودبغ ولا فی
صوفه وشعره ووبره ولا الحریر الممض للرجال مع الاختیار
ویجوز فی الحرب و للنساء والرکوب علیه والافتراش

و در وقت متنبه شد اعاده کند و در خارج وقت قضا ندارد همچنين
اگر پشت بقبله بوده است و بعضی گویند در این صورت بعد از وقت هم
قضا کند . در حال اختیار نماز واجب را سواره نمی توان بجا
آورد اما نماز مستحب جائز است.

فصل چهارم . در لباس

پوشیدن عورت بر مردان واجب است در نماز و بر زنان همه
بدن . و اگر نامحرم حاضر نباشد جائز است زن روی و دودست تا
مچ و دو پای تا قوزک باز گذارد و فرق میان کف پا و پشت پا نیست و
شرط است جامه از پنبه یا کتان یا از گیاهان زمین یا پشم و موی
و کرک و پوست حیوان حلال گوشت باشد و پوست باید تذکیه شده

ولافي المغصوب ولا فيما يستر ظهر القدم إذا لم يكن له
ساق ويكره في الثياب السود إلا العمامة والخف وأن
يأتزرفوق القميص وأن يستصحب الحديد ظاهراً واللباس
والقباء المشدود في غير الحرب واشتمال الصماء ويشترط
في الثوب الطهارة إلا ما عفى عنه مما تقدم والملك أو حكمه
وعورة الرجل قبله ودبره وجسد المرأة كله عورة

باشد و خز خالص در حکم حلال گوشت است و نماز در پوست میته
جائز نیست و همچنین با اجزای حیوان حرام گوشت . حریر که
جامه از ابریشم خالص باشد برای مردان جائز نیست در حال
اختیار و برای زنان یا مردان در حال جنگ جائز است و از جامه
حریر فرش یا زین مرکوب میتوان ساخت . و در جامه غصبی نماز
صحیح نیست و هر چه پشت پای را بپوشد اما ساق پارانپوشد مانند
جوراب بی ساقه اختلاف است علامه در این کتاب و بعضی حرام
میدانند و بعضی مکروه و در پوست سنجاب نیز خلاف است .

نماز در جامه سیاه مکروه است مگر عمامه و پاپوش و مکروه
است لنگ روی پیراهن بپندد و آهن که همراه دارد پدیدار باشد
و هم مکروه است چیزی بر دهان بستن و پوشیدن قبای کمر بسته
و جامه بر خود پیچیدن بدین طریق که يك سر آن را از زیر
يك بغل بیرون آورد و بر دوش دیگر اندازد ، و جامه باید پاک

ويسوغ لها كشف الوجه واليدين والقدمين وللأمة والصبية كشف الرأس ويستحب للرجل ستر جميع جسده والرءاء افضل للمرأة ثلثه اثواب قميص ودرع وخمار ولو لم يجد ساتر أصلى قائماً بالأيماء إن أمن اطلاع غيره عليه والاّ قاعداً مومياً .

الفصل الخامس في المكان - كل مكان مملوك

أو مأذون فيه يجوز فيه الصلوة وتبطل في المغصوب مع العلم بالغصب و يشترط طهارة موضع الجبهة، ويستحب

باشد چنانكه در احكام نجاسات گذشت و غصبى نباشد . كنيز و دختر نابالغ اگر نامحرم حاضر نباشد ميتوانند با سر باز نماز گذارند و مستحب است مردهم تن را بپوشد و رداء افضل است وزن درسه جامه پيراهن و روى پوش و مقنعه نماز گذارد .

كسى كه جامه ندارد اگر كسى حاضر نباشد كه او را ببندايستاده و برهنه نماز گذارد بايماء و اگر كسى باشد نشسته بخواند بايماء

فصل پنجم . در مكان

هر جا كه ملك خود انسان باشد يا مالك اذن دهد نماز در آن جائز است و در مكان غصبى با علم به غصبى بودن نماز باطل است و جاى پيشانى بايد پاك باشد و نماز واجب را مستحب است در مسجد و نافله را در خانه و مكروه است نماز در حمام و ميان قبر و روزه بين

الفريضة في المسجد و النافلة في المنزل و تكره الصلوة في الحمام و وادي ضجنان و الشقرة و البيداء و ذات الصلاصل و بين المقابر و ارض الرمل و السبخة و معاطن الابل و قرى النمل و جوف الوادي و جواد الطرق و الفريضة في جوف الكعبة و بيت المجوس و النيران و أن يكون بين يديه أو إلى أحد جانبيه امرئة تصلي أو إلى باب مفتوح أو انسان مواجه أو نار مضرمة أو حائط ينشز من بسالوعة ولا يجوز السجود الا على الارض أو ما أنبتته الارض مما لا يؤكل

شنزار و شوره زار و خوابگاه شتر و جائی که لانه مورچه بسیار است و کف دره و میان جاده و نماز واجب را در جوف کعبه خواندن نیز مکروه است.

از چند وادی در عربستان نهی شده است بنام ضجنان و شقره و بییدا و ذات الصلاصل . مکروه است نماز در خانه مجوس و در آتشکده آنان و روی بدر گشاده یا روی بانسانی که مقابل نماز گذار باشد یا روی آتش افروخته و بدیواری نمناک که از چاه فاضلاب رطوبت بدان سرایت کرده یا در جائی که زنی در برابر یا پیشتر از او بنماز ایستاده باشد و بعضی آنرا باطل میدانند .

سجده جائز نیست مگر بر زمین یا چیزی که از زمین روئیده و پاک باشد و شرط است از خوراک و پوشاک انسانی و منسوب و نجس نباشد و پاک بودن محل دیگر اعضای سجده غیر پیشانی لازم نیست.

ولا يلبس إذا كان مملوكاً أوفى حكمه خالياً من النجاسة ولا يجوز على المغموب مع العلم ولا على النجاسة ولا يشترط طهارة مساقط بقیة اعضاء السجود ولا يجوز السجود على ما ليس بارض كالجلود أو خرج عنها بالاستحالة كالمعادن ويجوز السجود مع عدم الارض على الثلج والقيروغيرهما ومع الحرّ على الثوب وإن فقد فعلى اليد .

الفصل السادس في الاذان والاقامة . وهما مستحبان في جميع الصلوات الخمس اداءً وقضاء المنفرد و الجماع رجلاً كان أو امرأة بشرط أن تسر المرأة ويتأكد أن في الجهرية خصوصاً في الغداة والمغرب ، وصورة الاذان :

اگر زمین یاروئیدی آن نباشد سجده بر برف و قیرو چیزهای دیگر جائز است و اگر زمین بسیار گرم باشد می توان بر جامه سجده کرد و اگر از اینها هیچ نباشد سجده بر دست هم می توان کرد .

فصل ششم - اذان و اقامه

اذان و اقامه مستحب است در نمازهای پنجگانه یومیّه ادا یا قضا فرادی نماز کند یا بجماعت مرد یا زن اما زن آواز بلند نکند و در نماز مغرب و عشا و صبح تاکید بیشتر است خصوصاً در مغرب و صبح . و صورت اذان چنین است :

الله اكبر الله اكبر الله اكبر الله اكبر ، اشهد أن لا اله الا الله
 اشهد أن لا اله الا الله ، اشهد أن محمداً رسول الله اشهد أن
 محمداً رسول الله ، حي على الصلوة حي على الصلوة ، حي
 على الفلاح حي على الفلاح ، حي على خير العمل حي
 على خير العمل ، الله اكبر ، الله اكبر ، لا اله الا الله ،
 لا اله الا الله .

والاقامة مثله الا التكبير فانه يسقط منه مرتان
 في أوله ، والتسهيل يسقط منه مرة واحدة في آخره ويزيد
 قد قامت الصلوة مرتين بعد حي على خير العمل فجميع
 فصولها خمسة وثلثون فصلاً ، ولا يؤذن قبل دخول الوقت
 الا في الصباح ويستحب اعادته بعد دخوله ويشترط

الله اكبر چهار بار اشهد ان لا اله الا الله دو بار وهمچنین اشهد
 ان محمداً رسول الله . حي على الصلوة . حي على الفلاح حي على
 خير العمل . الله اكبر . لا اله الا الله هريك دو بار .

واقامه همچنين است الا آنكه الله اكبر در اول دو بار لا اله
 الا الله در آخر يك بار بگويد و پس از حي على خير العمل دو بار
 بگويد قد قامت الصلوة پس همه جمل آن سی و پنج است .

پیش از وقت نماز اذان گفتن جائز نیست مگر در نماز صبح و پس

فیهما الترتیب و يستحب: کون المؤذن عدلاً صیفاً بصیراً
 بالاوقات منطهرأ قائماً علی مرتفع مستقبلاً للقبلة رافعاً
 صوته مرتلاً للاذان محندراً للإقامة فاصلاً بینهما بجلسة
 أو سجدة أو خطوة ویکره ان یکون ماشياً أو راكباً مع القدرة
 واعراب او اخر الفصول والکلام فی خلالهما والترجیع لغير
 الاشعار ویحرم قول الصلوة خیر من النوم .

از آن که وقت داخل شد اعاده باید کرد یا استحباب و در اذان و اقامه
 و از کار آن ترتیب شرط است اول اذان است پس از آن اقامه و اذکار
 آن را هم بهمان ترتیب که گفتیم باید گفت . مستحب است مؤذن
 عادل باشد و بلند آواز و وقت شناس و با طهارت اذان بگوید
 و بر جای بلند روی بقبله بایستد و آواز بلند کند و اذان را
 با تانی و فاصله بگوید، و اقامه را پشت سر هم و میان اذان و اقامه
 اندکی فاصله کند بنشیند یا سجده کند یا گامی بردارد و مکروه
 است در حال راه رفتن یا سواره اذان گوید، مگر آنکه نتواند و نیز
 مکروه است حرف آخر جمله را حرکت دهد و بجملة بعد از
 آن متصل کند و در میان آنها سخن بگوید و مکروه است مکرر
 کردن شهادتین یا حی علی الصلوة بیش از دو بار و همچنین سایر
 فصول اذان مگر برای اعلام و تنبیه . و جائز نیست گفتن الصلوة
 خیر من النوم . اما ذکر و دعا و قرآن و صلوات در هر حال خوب
 است حتی در میان فصول اذان بلکه در نماز هم اما نه بنیت آنکه

الباب الثاني

في افعال الصلوة وهي واجبة ومندوبة فیهنا فصول
الفصل الاول الواجبات ثمانية .

الاول النية مقارنة لتكبير الاحرام ويجب نية
 القربة و التعيين والوجوب أو الندب ، و الاداء أو القضاء
 واستدامتها حكماً إلى الفراغ .

جزء نماز یا اذان قرار دهد .

باب دوم - در افعال نماز

افعال نماز بر دو گونه است واجب و مستحب و در
 آن چند فصل است

فصل اول در واجبات

واجبات نماز که مقارنات گویند هشت است : اول نیت
 مقارن تکبیر الاحرام ، واجب است نماز گذار قصد قربت داشته
 باشد و عمل را تعیین کند که چه نمازی است و واجب است یا
 مستحب؟ و ادا است یا قضا و بعضی گویند اگر نمازی بخواند و نداند
 واجب است یا مستحب یا بر خلاف پندارد یا نداند ادا است یا قضا و نا
 دانسته تا آخر نماز بر این قصد باقی باشد یا نیت خلاف کند باز نماز
 صحیح است چون عمل را معین کرده است و ادا یا قضا صفت يك
 عمل است و آنکه علامه فرموده صفت دو عمل است چنانکه قضای

الثانی تکبیرة الاحرام وهی رکن و کذا النیة ،
 و صورتها الله اکبر ولا ینکفی الترجمة مع القدرة و ینجب
 التعلّم ، والاخرس یشیر بها مع عقد قبله و شرطها القيام مع
 القدرة ، و ینسحب رفع الیدین بها إلى شحمتی الاذنین .
الثالث القيام و هو رکن مع القدرة ولو عجز اعتمد
 فان تعذر صلی قاعداً ، ولو عجز صلی مضطجعا بالایماء
 ولو عجز صلی مستلقیا مومئاً .

عصر روز گذشته است یا ادای عصر امروز یا دور کمت نافله صبح
 است مستحب یا دور کمت نماز صبح است واجب .

دوم از واجبات نماز تکبیره الاحرام است و آن رکن
 نماز است مانند نیت و صورت آن الله اکبر است و ترجمه آن
 در حال قدرت کافی نیست و کسی که یاد نگرفته است باید بیاموزد
 و کسی که زبانش گنگ است اشاره کند و آن را که تصور کرده
 است مردم بزبان میآورند در قلب بگذراند و شرط است با قدرت
 ایستاده باشد و مستحب است مقارن آن دست هارا تا محاذی زمره گوش
 بالا برد .

سیم از واجبات قیام یعنی ایستاده بودن است با قدرت
 و آن رکن است و اگر عاجز باشد بنشیند و اگر نشستن نتواند
 بپهلوی بخوابد و اگر از آنهم عاجز باشد به پشت بخوابد و در

الرابع القراءة ويجب الحمد والسورة في الثنائية

والاولتين من غيرها ولايجزى الترجمة ويجب التعلم لولم يحسن مع المكنة ومع العجز يصلّى بما يحسن ولولم يحسن شيئاً كبر الله وهلمه ، والاخرس يحرك لسانه ويعقد بها قلبه ويتخير في الثالثة والرابعة بينهم - وبين التسبيحات الاربع

حال خوابیدن رکوع وسجود بایما کند یعنی با اشاره سر و چشم ، گویند قیام در دو حال رکن است یکی در حال تکبیرة الاحرام و یکی پیش از رکوع یعنی رکوع از حال قیام باشد . چهارم از واجبات نماز قرائت قرآن است در دو رکعت اول و باید سوره حمد را بایک سوره دیگر بخواند و بعضی بحمد تنها اکتفا کرده سوره را واجب نمیدانند و ترجمه قرآن کافی نیست و واجب است کسی که نمیداند پیاموزد و یاد گیرد با قدرت و اگر نتواند هر چه میتواند و اگر هیچ نمیتواند الله اکبر و لا اله الا الله و ذکر خدای کند و آنکه زبانش گنگ است زبان حرکت دهد و در دل نیت قرائت کند . در رکعت سیم و چهارم مختار است حمد بخواند یا چهار تسبیح گوید بدین صورت سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر و بعضی گویند این چهار تسبیح را سه بار تکرار کند تا دوازده تسبیح شود و بعضی علما گویند سه تسبیح اول را تکرار کند که نه بار شود والله

وصورته سبحانه الله و الحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر
 ويجب الجهر في الصبح واولنى المغرب واولنى العشاء
 والاخفات في البواقي ولايجوز قراءة العزائم في الفرائض
 ولا ما يفوت الوقت بقراءته ولا قراءة سورتين بعد الحمد ،
 ويستحب الجهر بالبسملة في الاخفات و قراءة الجمعة
 والمنافقين في الجمعة وظهرها ويحرم قول امين آخر الحمد
 وتبطل .



اكبر گوید برای رکوع .

واجب است قرائت دو رکعت اول را در نماز مغرب
 وعشا و صبح بلند بخواند و در ظهر وعصر آهسته و در رکعات
 سیم و چهارم نیز آهسته بخواند ، در نماز واجب قرائت چهار
 سوره که سجده واجب دارد (الم سجده ، حم فصلت ، والنجم
 واقراء) جائز نیست و اگر قصدش از اول آن باشد که آیه سجده
 را قرائت نکند و بسوره ناقص هم اکتفا نکند جائز است و در نماز
 مستحب با سجده هم جائز است و چون بآنجا رسد سجده کند
 و دنباله نماز را بگیرد .

جائز نیست سوره بزرگی اختیار کند که وقت نماز بگذرد
 و دو سوره بعد از حمد در نماز واجب جائز نیست و بعضی علما
 گویند مکروه است .

مستحب است بسم الله را در همه رکعت ها در هر نماز بلند

الخامس الرُّكُوعُ ويجب في كلِّ ركعة مرةً إلا في الكسوف والايات وهور كن في الصلوة ويجب أن ينحني بقدر أن يصل كفاء إلى ركبتيه ولو عجزا تى بالممكن والاء أو مأوان يطمئن بقدر التسبيح وان يسبح مرة واحدة وصورتها سبحان ربى العظيم و بحمده و ان ينتصب قائماً

بگوید ودر روز جمعه در نماز جمعه وظهر وعصر سوره جمعه و منافقین بخواند و گفتن آمین بعد از حمد جائز نیست و نماز را باطل میکند بلکه در هیچ جای نماز جائز نیست چون از کلام آدمیان است مانند سقياً و رعباً و حقاً و صدقاً اما اللهم استجب جائز است چون دعا است .

پنجم از واجبات نماز رکوع است در هر رکعت یکبار واجب است مگر در نماز آیات که پنج بار واجب است و آن رکن نماز است و واجب است آن اندازه خم شود که دستش بزانو برسد و اگر عاجز باشد هر قدر بتواند خم شود یا با اشاره سر و چشم رکوع کند .

و در رکوع به اندازه گفتن يك تسبیح درنگ کند و آرام گیرد و بدین صورت سبحان ربى العظيم و بحمده تسبیح بگوید آنگاه راست بایستد و اگر بجای این ذکر سه بار سبحان الله بگوید نیز کافی است و چون مسلمانان همیشه در عمل مقید بتسبیح بودند و در ذکر دیگر شك است باید بغیر تسبیح اكتفا نکرد .

مطمئناً، و يستحب التكبير له ورفع اليدين به و وضع يديه على ركبتيه مفرجات الاصابع وردّهما إلى خلفه وتسوية ظهره ومدّ عنقه والدعاء وزيادة التسبيح و ان يقول بعد رفع رأسه سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمين ويكره أن يركع ويداه تحت ثيابه .

السادس السجود ويجب في كل ركعة سجدتان وهما ركن في الصلوة ويجب في كل سجدة السجود على

و مستحب است برای رفتن بر کوع الله اکبر بگوید دست بالا برد و هنگام رکوع دست ها بر زانو گذارد با انگشتان باز کرده و زانو ها را تا حدی که ممکن است بطرف پشت ببرد و هیچ خم نگاه ندارد و پشت را راست نگاه دارد و گردن کشد و دعا بخواند و تسبیح را بیشتر از اندازه واجب بگوید و چون سر از رکوع بردارد سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمين بگوید و مکروه است هنگام رکوع دست هایش زیر جامه ها باشد .

و بعضی گویند هر ذکر غیر تسبیح در رکوع میتوان گفت و روایتی در این معنی واردست و همین روایت دلالت دارد بر آنکه مردم تسبیح میگفتند و بدان ملتزم بودند .

ششم از واجبات نماز سجده است در هر نماز دو سجده و این دو با هم رکن نماز است و در هر سجده باید هفت اندام بر زمین قرار

سبعة اجزاء الجبهة واليدين والرّكبتين وابهامي الرّجلين
 وعدم علو موضع السجود على القيام بازيد من لبنة ولو
 تعذر السجود اوماً أو رفع شيئاً وسجد عليه وان يطمئن
 بقدر التسبيح وان يسبح مرة واحدة و صورتها سبحان
 ربّي الاعلى وبحمده وان يجلس بينهما مطمئناً وان يضع
 جبهته على ما يصح السجود عليه ويستحب التكبير له وعند

گيرد پيشانی نبايد از جای پا و زانو بلندتر باشد مگر با اندازه يك خشت
 يعنی چهار انگشت بسته چون در بناهای باقی مانده از آن عهد
 آجر باين قطر است و اگر از سجده ها جز باشد بايما و اشاره
 سجده کند يا اگر بتواند چیزی بلند در پيش خود گذارد و بر آن
 پيشانی نهد و بايد با اندازه يك بار تسبيح در نك کند و آرام گیرد
 و تسبيح سجده سبحان ربّي الاعلى و بحمده يسه بار سبحان الله است
 و ذکر غير تسبيح از نماز گذاران معهود نبود و بزرگان اصحاب
 ائمه از غير تسبيح خبر نداشتند. پس از آن سراز سجده بردارد
 و بنشیند و آرام گیرد آنگاه بسجده دويم رود و واجب است در سجده
 پيشانی را بر خاک و سنك نهد يا چیزی که از خاک روئیده است
 چنانکه در مکان نماز گفتيم .

مستحب است برای رفتن بهر سجده تكبير گوید و هم برای

رفع الرأس منه والسبق بيديه والارغام بالانف والدعاء والتسبيح الزائد واللمأنة عقيب رفعه من الثانية والدعاء بينهما والقيام معتمداً على يديه سابقاً برفع ركبتيه ويكره الاقواء .

السابع التشهد - ويجب في كل ثنائية مرة و في الثلاثية والرباعية مرتان و يجب فيه الجلوس بقدره و الشهادتان والصلوة على النبي ﷺ وآله

برخاستن از آن و مستحب است ابتداء دست بر زمین گذارد و بینی بر خاک نهد و دعای سجده بخواند و تسبیح بیش از قدر واجب بگوید و پس از سجده دوم بنشیند و آرام گیرد پس از آن برخیزد و میان دو سجده دعا کند و چون بر میخیزد بقیام اول زانو را از زمین بردارد پس از آن دست را و مکروه است نشستن به اقواء بدین طریق که سینه پارا که نزدیک انگشتان است بر زمین گذارد و بر آن تکیه کند و سنگینی بدن بر آن باشد یا پاشنه پارا بلند نکند دارد و بر پاشنه بنشیند و دو دست را بر زمین گذارد که از پیش رو نیفتد بهیئتی که سگ می نشیند چون باین طریق آرام نیست و تشهد و دعا را با حضور قلب نمی خواند .

هفتم از واجبات تشهد است . در نماز دو رکعتی یکبار واجب است در رکعت دوم اما در سه رکعتی و چهار رکعتی دو بار، یکبار در رکعت دوم و یکبار در رکعت آخر بهر حال در حال

عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاَقْلَهُ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَاَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ
 اللهُ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاسْتَغْبِرْ اَنْ يَجْلِسَ فِيهِ
 مَنْوَرٌ كَاَوْانٍ يَدْعُو بَعْدَ الْوَاجِبِ

الثامن التسليم - وفي وجوبه خلاف و صورته السلام
 علينا وعلى عبد الله الصالحين أو السلام عليكم ورحمة الله
 وبركاته ويستحب أن يسلم المنقرء إلى القبلة ويؤمى بمؤخر

نشستن پس از سجده دویم باید بجا آورد و واجب است که
 شهادتین بگوید و صلوات بر محمد و آل او فرستد و احتیاط آن
 است که باین عبارت باشد اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
 وَاَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ
 وَاسْتَغْبِرْ اَنْ يَجْلِسَ فِيهِ مَنْوَرٌ كَاَوْانٍ يَدْعُو بَعْدَ الْوَاجِبِ
 دعاهاى كه وارد است بخواند .

هشتم از واجبات نماز سلام است و در واجب بودن آن
 خلاف است علامه رحمه الله در غالب كتب خود آنرا واجب
 نشمرده است پس اگر بعد از تشهد برخیزد و نماز را پایان دهد
 و هیچ سلام ندهد نمازش صحیح است و مشهور نماز را بترك سلام
 باطل میدانند. صورت سلام این است السلام علينا وعلى عباد الله
 الصالحين والسلام عليكم ورحمة الله و بركاته و اكتفا باولى
 نكند اما اكتفا بدوم میتوان کرد و مستحب است در نماز

عینه إلى یمنیه و الامام بصفحة وجهه والماموم عن یمنیه
ویساره إن كان علی یساره أحد .

الفصل الثانی

فی مندوبات الصلوة وهی خمسة : الاول التوجه
بسبع تکبیرات بینها ثلثة ادعیة ، واحدة منها تکبیرة
الاحرام .

الثانی القنوت وهو فی کل ثنائیة قبل الرکوع

فرا دی اشاره بقبله کنند و اندکی چشم را بجانب راست
بگردانند و امام جماعت روی بجانب راست بگرداند و اماموم بهر
دوجانب و اگر در جانب چپ کسی نباشد فقط روی بجانب راست
بگرداند کافی است و عوام مردم بهنگام گفتن الله اکبر بعد از سلام
اگر چه فرازی باشند روی بدوجانب می گردانند . آنچه از
شرح رسیده همان است که گفتیم .

فصل دوم - مستحبات نماز

مستحبات نماز پنج است : اول در آغاز شروع بنماز هفت
تکبیر بگوید و یکی را تکبیره الاحرام قرار دهد و اگر هیچ معین
نکند کدام یک تکبیر واجب باشد نیز کافی است و میان تکبیرات
سه دعا وارد است .

دویم قنوت یعنی دعای پیش از رکوع و بعد از قرائت در

وبعد القراءة ويقضيه لونسه بعد الر كوع .

الثالث نظره في حال قيامه إلى موضع سجوده وفي حال قنوته إلى باطن كفيته وفي ركوعه إلى بين رجليه وفي سجوده إلى طرف أنفه وفي جلوسه إلى حجره .

الرابع وضع اليدين قائماً على فخذه بهذاء ركبتيه وقائناً لقاء وجهه وراكماً على ركبتيه وساجداً بهذاء اذنيه وجالساً على فخذه .

الخامس التعقيب واقله تسبيح الزهراء عليها السلام ولا

ركعت دوم هر نماز واگر فراموش کند پس اذ رکوع بجا آورد .
سیم در حال ایستاده چشم بسجده گاه اندازد و در قنوت کف دست را بیند و در رکوع بمیان دو پا نگیرد و در سجده سر بینی نظر اندازد و در حال نشسته بدامن جامه و باین سوی و آن سوی نگاه نکند که حواس پریشان نشود .

چهارم در حال ایستاده دست هارا بر رانها گذارد محاذی زانو و در قنوت پیش روی نگاه دارد و در رکوع بر زانو نهد و در سجده محاذی گوش و در حال نشسته روی ران .

پنجم تعقیب و اقل آن تسبیح حضرت زهرا سلام الله علیها و اکثر آن حدی ندارد و مستحب است از دعا های وارد شده از امام معصومین (ع) بخواند و اگر خود دعائی از خود بسازد یا دعای

حصر لا کثره ویستحب أن یأتی فیہ بالمنقول .

الفصل الثالث

فی قواطع الصلوة و یبطلها کل نواقض الطهارة و إن کان سهواً و تعدد الالتفات إلی ماورائه و الکلام بحرفین فصاعداً ممّا لیس بدعاء ولا قرآن والقهقهة

منقول از غیر امام معصوم را بخواند حرام نیست

فصل سیم - در مبطلات نماز

۱- باطل میکند نماز راهی چه نقض طهارت کند یعنی وضو یا غسل را بشکند اگر چه سهو باشد .

۲- روی گرداندن بجانب پشت سر عمداً بعدی که اشیاء پشت خود را ببیند اما برگشتن از قبله بتمام بدن در احکام قبله گذشت .

۳- سخن گفتن بغیر ذکر و دعا و قرآن خواه گفتار بامعنی باشد یا بیمعنی. کلامی که نماز را باطل میکند آن است که غیر انسان نمیتواند از حروف ترکیب کند و طفل چون بآن حد رسد بگویند بزبان آمد یعنی دو حرف غیر مصوت را باهم بتواند ترکیب کند یا یک حرف بامعنی را بقصد تفهیم آن معنی بتواند بگوید اما یک حرف بی معنی کلام نیست چون حیوان هم میتواند .

۴- خنده با صدا که قهقهه گویند .

والفعل الكثير الخارج عنها والبكاء لامور الدنيا والتكفير ويكره الالتفات يمينا وشمالا والتثاؤب والتمطى و الفرقة والعيب و الاقعاء والتنخيم و البصاق ونفخ موضع السجود و التثاؤب بحرف ومدافعة الاخيشين ويحرم قطع الصلوة لغير ضرورة وفي عقص الشعر للرجل قولان و يجوز تسميت العاطس ورد السلام والدعاء بالمباح .

۵- کاری که انسان را از صورت نماز گذار خارج کند مانند جستن یا کاری بسیار و پی در پی که یکبار آن نماز را باطل نمیکند مانند آنکه سردا بسیار بجنباند .

۶- گریه کردن برای دنیا

۷- دست روی دست گذاشتن به نیت تواضع برای خدا و مکروه است در نماز روی بجانب راست و چپ کردن و دهن دره و خمیازه و انگشت شکستن و با دست وریش بازی کردن و بر سر پا نشستن و آب بینی و دهان گرفتن و بر جای سجده دمیدن و آه کشیدن و در حالت محصورى بیول و غیر آن نماز خواندن شکستن نماز بغير ضرورت حرام است و در موی سر تافتن و کاکل بستن مردان خلاف است اما جائز است چون کسی عطسه کند باو یرحمك الله بگویند به نیت دعا و رد سلام نیز جائز است بلکه واجب است و دعای مباح در همه جای نماز میتوان کرد اما

الباب الثالث

في بقية الصلوات الواجبة وفيه فصول :

الاول في الجمعة وهي ركعتان عوض الظهر ووقتها من زوال الشمس إلى ان يصير ظل كل شيء مثله و شروطها السلطان العادل أو من نصبه والعدد وهو خمسة نفر احدهم الامام والخطبتان

خواستن حاجت حرام از خدا جائز نیست .

باب سیم - در نمازهای واجب غیر نماز یومیه

در آن چند فصل است ۱ فصل اول نماز جمعه

نماز جمعه دو رکعت است بجای ظهر خوانده میشود از اول زوال تا هنگامی که سایه هر چیز باندازه خود اوشود و تقریباً باندازه نیمه فاصله میان ظهر و غروب است اگر از ظهر تا غروب پنج ساعت باشد نزدیک دو ساعت و نیم بعد از ظهر سایه شاخص باندازه شاخص میشود و اگر شش ساعت باشد نزدیک سه ساعت . شرط نماز جمعه در مذهب شیعه وجود سلطان عادل است یعنی امام معصوم و در اهل سنت خلاف است بعضی وجود امام را شرط میدانند و بعضی شرط نمیدانند و اگر امام خود کسی را برای نماز جمعه نصب کند یا برای چند منصب که یکی نماز جمعه باشد باز شرط نماز حاصل شده است .

وهما حمد الله تعالى والصلاة على النبي وآله والوعظ وقراءة سورة خفيفة من القرآن والجماعة وان لا يكون هناك جمعة اخرى بينهما اقل من ثلاثة اميال وتجب مع الشرائط على كل مكلف حر ذكر سليم من المرض والعمى والعرج وأن لا يكون همًا ولا مسافرًا ولو كان بينه وبين الجمعة ازيد من فرسخين لم يجب الحضور ولو فاتت وجبت الظهر ويجب

واگر این شرط حاصل نباشد مردم مختارند نماز جمعه گذارند یا ظهر و بعضی علما مبالغه کرده نماز جمعه را حرام دانند و بعضی شرط کردند امام جمعه مجتهد باشد یا بامرا و صحیح همان است که ما گفتیم. شرط دیگر نماز جمعه آن است که غیر از امام اقلاً چهار نفر ماموم حاضر باشند در ابتداء نماز و شرط سیم دو خطبه است پیش از نماز مشتمل بر حمد خدا و تعالی و صلوات بر پیغمبر و آل او صلوات الله علیهم و وعظ گفتن و یک سوره کوچک از قرآن. شرط چهارم جماعت است و نماز جمعه فرادی صحیح نیست. شرط پنجم آنکه فاصله میان یک جماعت و جماعت دیگر کم از سه میل نباشد یعنی یک فرسخ و چون جماعت در عصر امام برپا شود واجب است بر هر مرد مسلمان که بیمار و کور و لنگ و پیر و فرتوت سالخورده و مسافر نباشد بنماز حاضر شود مگر مسافت میان او و جماعت بیش از دو فرسخ باشد. اگر نماز جمعه

ایقاع الخطبتین بعد الزوال قبلها و قیام الخطیب مع القدرة
و يستحب فیهما الطهارة وأن يكون الخطیب بلیغاً مواظباً
على الصلوات مرتدياً ببردم معتمداً على شيء والاغصاء اليهما
مسائل: الاولى - الاذان الثاني بدعة .

الثانية يحرم البیع بعد النداء وینعقد .

الثالثة لو امکن الاجتماع حال الغیبة استحبت

الجمعة .

از کسی فوت شود نماز ظهر قضا کند و واجب است دو خطبه را پس
از وقت ظهر و پیش از نماز بخوانند و خطیب اگر بتواند واجب
است ایستاده باشد و مستحب است با طهارت باشد و بلیغ
و مواظب اوقات نماز و هنگام خطبه ردا بردوش اندازد و چیزی
مانند عصا تکیه زند و حاضران بسخن او گوش فرا دارند .

چند مسئله در احکام روز جمعه

۱- اذان دویم در روز جمعه بدعت است یعنی برای نماز
جمعه دوبار اذان گفتن .

۲- پس از اذان نماز جمعه خرید و فروش حرام است اما صحیح است
با حرام بودن .

۳- در زمان غیبت امام علیه السلام مستحب است نماز جمعه
خواندن گرچه بعضی حرام و بعضی واجب معین میدانند .

۴- مستحب است روز جمعه بیست رکعت نماز نافله خواند

الرابعة يستحب التثقل بعشرين ركعة وخلق
الرأس وقلم الأظفار واخذ الشارب والمشى بسكينة ووقار و
تنظيف البدن والتنطيب والدعاء والجهر بالقراءة.

الفصل الثاني في صلوة العیدین. وهی واجبة جماعة
بشروط الجمعة ومع فقدها تستحب جماعة وفرادى ووفتها
بعد طلوع الشمس إلى الزوال ولا تقضى لو فاتت وهی ركعتان
يقرأ في الأولى الحمد والأعلى ثم يكبر خمسا و يقنت

پیش از ظهر و مستحب است سر تراشیدن و ناخن گرفتن
و شارب چیدن و با آرام و وقار سوی جماعت رفتن و تن را پاک
کردن و غسل جمعه و بوی خوش زدن و دعاهاى وارد ده روز
جمعه و مستحب است قرائت نماز جمعه را بلند بخواند .

فصل دوم نماز عیدین

نماز عید فطر و عید قربان با شروط نماز جمعه واجب است
و با نبودن شرط مستحب است و اهل سنت آنرا سنت میدانند
مطلقاً و شرط آن جماعت است و در غیبت امام علیه السلام فرادى
نیز جائز است . وقت نماز عید از طلوع آفتاب است تا زوال و اگر
فوت شود قضا ندارد و آن دو رکعت است در رکعت اول حمد
و سوره اعلى بخواند یا هر سوره دیگر که خواهد آنگاه پنج تکبیر

بینها ثم یکبر السادسة للركوع و يسجد سجدة ثانی ثم
 یقوم ویقرأ الحمد والشمس ثم یکبر اربعاً ویقنت بینها ثم یکبر
 الخامسة للركوع و يسجد سجدة ثانی و يستحب الاصحار بها
 والخروج حافياً بسکينة و وقاراً أن یطعم قبل خروجه فی
 الفطر وبعد عوده فی الاضحی مما یضحی به والتکبیر عقیب
 أربع صلوات اولها المغرب و آخرها العید و فی الاضحی
 عقیب خمس عشرة اولها ظهر یوم العید لمن کان بمنی و فی
 غیرها عقیب عشرة .



بگوید و پس از هر تکبیر قنوتی بخواند و تکبیر ششم بگوید و بر کوع
 رود و دو سجده کند آنکاه بر کمت دوم بر خیزد و حمد یا سوره
 والشمس بخواند یا هر سوره که خواهد و چهار تکبیر گوید پس از هر
 تکبیر قنوتی و تکبیر پنجم و بر کوع رود و دو سجده کند و مستحب
 است برای نماز عید بصحرا رفتن و پای برهنه بودن با آرام
 و وقار و پیش از بیرون رفتن در عید فطر چیزی بخورد و در عید
 قربان ناشتا بیرون رود تا چون باز گردد از قربانی ناشتائی
 بشکند . مستحب است تکبیر گفتن بعبادت منقول پس از
 چهار نماز در عید فطر : مغرب ، عشا ، صبح و نماز عید و پس از
 ده نماز در عید قربان : ظهر روز عید ، عصر ، مغرب ، عشا تا صبح
 روز یازدهم و اگر در منی باشد پس از پانزده نماز از ظهر روز
 عید تا صبح دوازدهم .

مسائل: الاولى يكره التنقل قبلها و بعدها الا في مسجد النبي ﷺ قبل خروجه. الثانية قيل التكبير الزائد واجب وكذا القنوت: الثالثة يجب الخطبتان بعدها الرابعة يحرم السفر بعد طلوع الشمس قبلها ويكره قبله .

الفصل الثالث في صلاة الكسوف وتجب عند كسوف الشمس وخسوف القمر والزلزلة والرياح المخوفة وغيره.

چند مسئله در احكام عیدین

۱- مکروه است نافله خواندن پیش از نماز عید و پس از آن مکروهی که نماز عید در بیرون شهر مدینه یا شد مستحب است پیش از بیرون رفتن در مسجد پیغمبر صلی الله علیه واله نماز گذارد آنگاه بیرون رود .

۲- بعضی از علماء پنج تکبیر را در رکعت اول و چهار تکبیر در رکعت دوم را با قنوت ها که در میان تکبیرات خوانده می شود واجب شمرده اند .

۳- دو خطبه نماز عید بعد از نماز است برخلاف نماز جمعه
۴- سفر کردن بعد از طلوع خورشید پیش از نماز در روز عید حرام است و پیش از طلوع مکروه .

فصل سیم نماز آیات

نماز آیات واجب است هنگام گرفتن ماه و آفتاب و زلزله

هما من أخاویف السماء وهی رکعتان تشتمل کل رکعة علی خمس رکوعات وسجدتین ، و کیفیتها ان ینوی ویکبر و یقرء الحمد وسورة أو بعضها ثم یرکع ثم ینتصب فان کان اتم السورة قرء الحمد ثانیاً وسورة أو بعضها وهکذا إلی ان یرکع خمساً وإن لم یکن اتمها اکتفی بتمامها عن

و هراتفاق هولئک آسمانی یازمینى مانند شکافتن زمین و ریختن کوه و افتادن سنگ و صاعقه و بادهای سهمکین و طوفانهای مخوف و آتشفشان که عامه را آسیب رساند و سبب ترس آنان گردد و بیم هلاک گروه بسیار باشد و آیت بمعنی نشانه است و مقصود اینجا نشانه قیامت و برهم خوردن اوضاع جهان است و گرفتن ماه و آفتاب گرچه ترس نیاورد اما علامت تغییر و تبدیل اوضاع و نمونه ایست از پایان یافتن نیروی خورشید و ماه و بایدا انسان را بباد قیامت اندازد. طوفان دریا برای مسافران کشتی و سیل رودخانه برای ساکنان دهی که در مسیر آن است و افتادن حریق در جائی خصوصاً که فرار از آن ممکن باشد و امثال آن که انسان را بباد خرابی اوضاع جهان نیاورد و آیت قیامت نباشد و امر عادی تلقی کند موجب نماز آیات نمیشود.

نماز آیات دو رکعت است هر رکعت پنج رکوع دارد و دو سجده بدین کیفیت که نیت کند و تکبیر گوید و حمد بخواند

الفاتحه فاذا ركع خمسا كبيرا وسجد سجدتين ثم قام وصنع
ثانيا كما صنع او لا وتشهد وسلم ويستحب ان يقرأ فيها
السور الطوال ومساواة الركوع للقيام والجماعة والاعادة
مع بقاء الوقت والتكبير عند الانتصاب من الركوع الا

بایک سوره تمام یا مقداری از سوره آنگاه بر رکوع رود و بر
خیزد و باقی آن سوره که ناتمام گذارده بود بخواند و اگر سوره
تمام خوانده بود حمد از سر گیرد یا سوره یا بعض سوره و بر رکوع
رود و بر خیزد و در این قیام سیم هم اگر بقیه از سوره قیام
پیشین مانده باشد بخواند و اگر نمانده باشد حمد از سر گیرد یا
سوره یا بعض سوره و همچنین تا پنج بار قیام و قرائت و رکوع
و چون رکوع پنجم را بجای آورد تکبیر گوید و دو سجده گذارد
و بایستد و رکعت دوم را مانند اول با پنج رکوع بجا آورد
آنگاه دو سجده و تشهد و سلام گوید .

و مستحب است در نماز آیات سوره های بزرگ بخواند
و رکوع را بقدر قیام طول بدهد و نماز بجماعت گذارد و اگر
نماز یکبار خواند و باز آیت مخوف باقی بود بار دیگر نماز کند
و پس از برخاستن از هر رکوع تکبیری گوید مگر بعد از رکوع
پنجم و دهم که سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین باید
گفت و قنوت پنج بار پیش از هر رکوع که در مرتبه جفت باشد
مستحب است .

في الخامس والعاشر فانه يقول سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمين والقنوت خمس مرات ووقت الكسوف والخسوف من حين ابتدائه إلى ابتداء انجلائه وفي غيرهما مدته ، وفي الزلزاله مدة العمر ولو فاتته عمداً أو نسياناً قضاها ولو كان جاهلاً فان كان قد احترق القرص كله قضى

وقت نماز درمء و آفتاب گرفتن از آن وقت است که گرفتگی پدیدار گردد و دیده شود تا وقتی که بگشاید و گرفتگی در آن پیدا نباشد و بعضی گویند که شروع کند در انجلا و این قول صحیح نیست و در غیر کسوف و خسوف هر گاه فرصت نماز نباشد مانند زلزله واجب است فوراً پس از آن بجای آورد و اگر بجا نیامد تا آخر عمر اداست و اگر فرصت نماز نباشد مانند باد زرد و سرخ در همان هنگام که آیه مخوف اتفاق افتد نماز کند . نماز آیات که عمداً یا سهواً در وقت خود خوانده نشود قضای آن واجب است و اگر از گرفتن ماء و آفتاب آگاه نگردد تا وقت آن بگذرد قضا واجب نیست مگر کسوف یا خسوف کلی باشد .

هر گاه هنگام آیات یکی از نمازهای یومیه هم واجب باشد و وقت گنجایش هر دو دارد باید هر دو را بخواند و مخیر است هر کدام را بخواهد پیشتر اندازد و اگر وقت یکی تنگ باشد و از آن دیگری واسع آن که وقتش تنگ است مقدم دارد و اگر وقت هر

والا فلا ولو اتفقت وقت فريضة حاضرة تخير ما لم تنضيق
احديهما ولو تضيقا قدم الحاضرة ولا قضاء مع عدم
التفريط .

الباب الرابع

في الصلوة المندوبة : فمنها صلوة الاستسقاء وهي
مؤكدة مع قلة المياه و كيميتها مثل صلوة العيد الا انه
يقنت بسؤال توفير المياه والاستعطاف به ويستحب بالمأثور
وأن يصوم الناس ثلثاً والخروج يوم الجمعة أو الاثنين

دو تنك باشد نماز هر روزه را بخواند وآن دیگری قضا ندارد
چون خداوند عالم وعادل در وقت تنك امر بدو نماز نمی فرماید
که میداند ممکن نیست در چنان وقت تنك دو نماز کردن
وبعضی گویند نماز آیات را پس از آن قضا کند چون قضا بامر
جدید است و تکلیف تازه متوقف بر آن نیست که ادا واجب
باشد یا نباشد .

باب چهارم - نمازهای مستحب

نماز مستحب بسیار است و ذکر همه آنها ممکن نیست باید
بکتاب دعا رجوع کرد و چند نماز مستحب اینجا ذکر می شود
انشاء الله .

نماز استسقا آنگاه که آب اندک شود و باران نیارد مستحب

والتفريق بين الأطفال و أمهاتهم وتحويل الرّداء وتكبير
الامام بعدها مائة مرة مستقبل القبلة والتسبيح كذلك يميناً
والتهليل يساراً والتحميد تلقاء الناس ومتابعينهم له والمعاودة
مع تاخير الاجابة

ومنها نافلة رمضان وهي الف ركعة في كل ليلة

است و کیفیت آن مانند نماز عید است مگر آنکه در قنوت برای
فراوانی آب و طلب رحمت دعا باید کرد و مستحب است دعای
وارد بخوانند و مردم سه روز روزه دارند و روز جمعه یسا دو
شنبه بصحرا بیرون روند و میان مادرانی و فرزندان جدا کنند و ردا
وارونه افکنند و امام روی بقبله صد بار تکبیر گوید و صد بار
سبحان الله گوید روی بجانب راست و صد بار لا اله الا الله روی
بچپ و صد بار الحمد لله روی بمردم یعنی پشت بقبله و مردم
متابعت او کنند در اذکار . و اگر اجابت تاخیر افتاد و باران
نیامد نماز اعاده کنند .

دیگر نوافل ماه رمضان هزار رکعت است در شبها
و بجماعت جایز نیست و آن را تراویح گویند .
و ظاهراً مخیر است هزار رکعت را در شبهای ماه مبارک بهر
طور بتواند تقسیم کند .
واقض است که متابعت روایات کند . علامه فرماید در هر

عشرين وفي ليالى الافراد زيادة مائة وفي العشر
الاواخر زيادة عشرومنها صلوة الفطر ويوم الغدير وليلة
النصف من شعبان وليلة المبعث ويومه و صلوة على عليه السلام
وفاطمة عليها السلام وجعفر عليه السلام .

الباب الخامس

شب بیست رکعت بخواند که تا آخر ماه شصت رکعت شود آنگاه
در هر يك از شبهای طاق معروف یعنی نوزدهم و بیست و یکم و بیست
وسیم صد رکعت بخواند تا همه نهمصد رکعت شود و در هر يك از
شبهای دهه آخر ده رکعت بر آنچه می خواند بیفزاید تا هزار
رکعت بدین طریق تمام گردد و در کتاب قواعد گوید در سه شب
قدر مجموعاً صد رکعت بخواند و در هر جمعه ده رکعت نماز
بطریقه نماز امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها و جعفر
بخواند و در جمعه آخر ماه بیست رکعت نماز امیر المؤمنین (ع) و در شب
بعد از آن جمعه بیست رکعت نماز حضرت فاطمه سلام الله علیها
و باین حساب صدوسی رکعت از هزار کم می آید و بنحوی کامل کند.
دیگر از نمازهای مستحب نماز شب عید فطر و روز غدیر
و شب نیمه شعبان و شب مبعث و روز مبعث و نماز امیر المؤمنین علی
علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها و نماز جعفر طیار است .

باب پنجم - سهو و شك

فی السهو. من ترك شيئاً من واجبات الصلوة عمداً بطلت صلاته وان كان جاهلاً عدى الجهر والاختفات فقد عذر لوجهيهما وكذلك لو فعل ما يجب تركه عمداً اما الناسي فان ترك ركناً اتى به إن كان في محله والاّ اعاد ولو زاد ركوعاً عمداً أو سهواً اعاد ولو نقص من الصلوة ركعةً أو ركعتين سهواً ولم يذكر حتى تكلم أو استدبر القبلة اعاد ولو صلى في مكان مغضوب أو ثوب مغضوب أو نجس أو سجد عليه

کسی که یکی از واجبات نماز را عمداً ترك کند نمازش باطل است اگر چه واجب بودن آنرا نداند مگر در جهر و اختفات که جاهل معذور است. همچنین هر گاه یکی از مبطلات نماز را عمداً بجا آورد نمازش صحیح نیست گرچه نداند.

اما آنکه فراموش کند و رکنی را ترك کند تا محل باقی است آن رکن را بیاورد و اگر محل گذشته نماز از سر گیرد و اگر رکوع زیاده کند عمداً یا سهواً نماز باطل است. اگر يك رکعت یا دو رکعت از نماز کم کند و سهواً در جائی که نباید سلام دهد سلام دهد و بیادش نیاید تا سخن بسیار گوید و پشت بقبله کند نماز از سر گیرد و اگر بعد از سلام کلام اندک گوید و از صورت نماز گذار بیرون نرود یا اندکی از قبله منحرف شود رکعت ناقص را بخواند و پس از خواندن رکعت ناقص سجده سهو بجا آورد.

مع العلم اعاد ولو صلى بغير طهارة اعاد مطلقا أو قبل الوقت أو مستدبر القبلة اعاد ، وان كان غير ركن فثلاثة اقسام الأول ما لاحكم له وهو من نسي القراءة حتى ركع أو الجهر أو الاخفات أو تسبيح الركوع أو طمانينته حتى ينتصب أو رفع الرأس منه أو طمانينته أو تسبيح السجود أو طمانينته أو إحدى الأعضاء السبعة أو رفع الرأس منه أو طمانينة في الرفع منهما أو طمانينة الجلوس في التشهد .

الثاني ما يوجب التلافي ومن ذكر انه لم يقرأ الحمد

اگر در مکان غصبی یا جاهه غصبی یا نجس نماز بخواند یا سجده بر نجس کند دانسته نماز از سر گیرد و ندانسته نماز صحیح است و اگر بی طهارت نماز کند آنرا مطلقا از سر گیرد . اگر غیر رکن را ترک کند سهوا سه صورت دارد اول آنکه نماز صحیح است و تدارك ندارد چنانکه قرائت را فراموش کند تا رکوع رود یا تسبیح رکوع و سجود و طمانینه را تا برخیزد یا فراموش کند از رکوع برخیزد یا در قیام بعد از رکوع طمانینه بجا آورد یا تسبیح سجده و طمانینه آن را فراموش کند یا یکی از اعضای هفت گانه را بر زمین نکند یا میان دو سجده آرام ننشیند یا طمانینه هنگام تشهد را بجا نیاورد بهیچ يك اعتنا نکند و نمازش صحیح است .

دوم آنکه تدارك و تلافی دارد : کسی که حمدا را فراموش

وهو في السّورة قرء الحمد واعاد السّورة ومن ذكر ترك الرّكوع قبل السّجود ركع ومن ذكر بعد القيام ترك سجدة قعد وسجد ويسجد سجدتي السّهو وكذا لو ترك التشهد ، ولو ذكر بعد التسليم ترك التشهد أو الصلوة على النّبي ﷺ قضاء .

الثالث الشك ان كان في عدد الثنائية أو الثلاثية أو الأوتنين من الرّكعات باعية اعاد ، وكذا لو لم يعلم كم صلى وان كان في فعل قد انتقل عنه لم يلتفت والاّ اتى به فاذا

کند ودرسوره بخاطرش آید تدارك باید کرد یعنی حمد و سوره را پس از آن اعاده کند و این حکم در هر رکعتی که فراموش شود و هنوز داخل رکن دیگر نشده بیادش آید جاری است کسی که در حال ایستادن بیاد آورد سجده را ترک کرده است بنشیند و سجده کند و باز بقیام برخیزد و دو سجده سهو بجا آورد و همچنین اگر بعد از سلام بخاطر آورد تشهد یا صلوات را ترک کرده است آنرا تدارك کند و سجده سهو بجا آورد .

سوم - شك . اگر در شماره رکعات نماز دور کعتی و سه رکعتی شك کند باطل است و در دور کعت اول نماز چهار رکعتی نیز . و اگر نداند چند رکعت خوانده نیز باطل است و اگر شك کند در عملی که از آن نگذشته بجا آورد و اگر گذشته اعتنا نکند و آن را انجام داده انگارد مثلاً نشسته است و آماده سجود ، شك کند رکوع را بجا آورده یا نیاورده اعتنا نکند و به سجده

ذكر انته كان قد فعله استائف إن كان ركناً والاً فلا فلو شك
فيما زاد على الاوّلتين في الرّبعيّة ولا ظنّ بنى على
الزّائد واحتياط فمن شك بين الاثنتين والثلاث أو بين الثلاث
والاربع بنى على الاكثر فاذا سلم صلى ركعة من قيام أو
ركعتين من جلوس ومن شك بين الاثنتين والاربع بنى على
الاربع وصلى ركعتين من قيام ومن شك بين الاثنتين والثلاث
والاربع بنى على الاربع فاذا سلم صلى ركعتين من قيام
وركعتين من جلوس.

پردازدوا گریس از آن معلوم شد که رکوع نکرده بود نمازش را
از سر گیرد و همچنین هر جا بداندرکنی را ترك کرده است .
اگر شك کند در نماز چهار رکعتی در دور رکعت اخير آن
و گمان وی بهیچ طرف بیشتر نباشد بنا را بر بیشتر گذارد و ناقص
را بنماز احتیاط جبران کند مثلاً کسی که میان دو سه شك کند
بنا بر سه گذارد و کسی که میان سه و چهار شك کند چنان انکار
که چهار رکعت خوانده و پس از سلام يك رکعت احتیاط ایستاده
یا دور رکعت نشسته بجا آورد و اگر شك کند که رکعت دوم او
است و باید پس از تشهد برخیزد یا رکعت چهارم است و همانجا
که نشسته سلام دهد بنا بر آن گذارد که چهار رکعت خوانده است
و سلام دهد آنگاه برخیزد و دور رکعت نماز ایستاده کند و اگر شك
کند رکعت دوم است یا سیم یا چهارم بنا بر چهار گذارد و پس
از سلام دور رکعت ایستاده بخواند و دور رکعت نشسته .

مسائل: الاولى لاسهو على من كثر سهوه وتواتر ولا على الامام أو الماموم إذا حفظ عليه الآخر ولا سهو في سهو الثانية من سهى في النافلة بنى على الاقل وأن بنى على الاكثر جاز .

الثالثة من تكلم ساهياً أوقام في حال القعود أو قعد في حال القيام أو سلم قبل الأكمال وجب عليه سجدة السهو وكذا يجبان على من شك بين الاربع والخمس فإنه يبنى على الأربع ويسجدهما .

مسائلی چند در سهو و شك

اول- کسی که شك بسیار کند اعتنا بشك او نیست و در نماز جماعت اگر امام یا ماموم شك کنند و دیگری بخاطر داشته باشد رجوع بآن کنند که بخاطر دارد . و اگر در نماز احتیاط شك کنند اعتنا بآن نیست یعنی بنا بر صحت گزارد یا بر اکثر .
دوم- کسی که در نماز نافله شك کند مختار است بنا بر کمتر گذارد یا بیشتر و افضل آن است که بنا بر اقل گذارد ،
سیم- کسی که سهو او در نماز سخن گوید غیر قرآن و دعا یا بی جا بایستد یا بنشیند یا پیش از تمام شدن نماز بی جا سلام دهد باید دو سجده سهو بجا آورد همچنین کسی که در حال تشهد آخر شك کند چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت باید بنا بر چهار گذارد و سجده سهو کند .

الرابعة سجدة السهو بعد الصلوة و يقول فيهما
 بسم الله وبالله اللهم صل على محمد وآل محمد أو السلام عليك ايها
 النبي ورحمة الله وبركاته ثم يتشهد خفياً ويسلم .

الخامسة المكلف إذا اخل بالصلوة عمدا وسهوا
 أوفاته بنوم أو سكرو كان مسلماً قضى وإن كان مغمى عليه
 جميع الوقت أو كان كافراً فلا قضاء والمرتد يقضى زمان رده

چهارم - سجده سهو در مذهب اهل البيت عليهم السلام
 پس از سلام نماز است و در ذکر آن باید گفت بسم وبالله اللهم
 صل على محمد و آل محمد یا السلام عليك ايها النبي و رحمة الله
 وبركاته آنکاء تشهدي گوید مختصر بی مستحبات و سلام دهد .

پنجم - هر مکلف که نماز بجا آورد در وقت، و پس از آن
 بداند نمازش باطل بوده است یا نماز بفراموشی از او فوت شد قضای
 نماز بر او واجب است و اگر نعوذ بالله العظیم من غضبه عمدا نمازی
 را ترك کند اگر چه گناهش بسیار سنگین است و باسانی قابل
 رحمت نیست باز مایوس نشود و توبه کند و قضا بجا آورد و از
 اولیای خدا بخواهد برای او طلب مغفرت کنند شاید خداوند
 از تقصیر او بگذرد .

و اگر درهمه وقت بی هوش بود غیر عمد چون بهوش آمد
 وقت نماز گذشته قضای نماز بر او واجب نیست و همچنین کافری

ولولم يجد ما يتطهر به من الماء والتراب سقطت اداء وقضاء
السادسة إذا دخل وقت الفريضة وعليه فائتة تخير
بينهما وأن تضيقت الحاضرة تعينت .

السابعة الفوائت تترتب كالحواضر .

الثامنة من فاتته فريضة مجهولة ولم يعلم ما هي صلى
ثلاثاً واربعاً واثنين .

که مسلمان شود نماز قوت شده از وی قضا ندارد مگر مرتد که
نماز خویش را قضا کند، و اگر کسی وسیله طهارت ندارد نه وضو
و نه تیمم، قضا از او ساقط است .

ششم - کسی که نماز قضا بر عهده دارد و وقت نماز ادا تنگ
نیست مخیر است بهر یک خواهد شروع کند و اگر وقت حاضر تنگ
است یعنی وقت نماز ادا، باید اول نماز ادا را بخواند و قضا را پس
از آن .

هفتم - نماز قضا را باید بهمان ترتیب که قضا شده
بجا آورد آنکه پیشتر قضا شده است پیش از آنکه دیرتر قضا
شده .

هشتم - اگر کسی یک نماز نخوانده و نماید آنچه نماز
است، یک نماز سه رکعتی و یک دور رکعتی و یک چهار رکعتی بخواند

التاسعة الحاضر يقضى مافاتة في السفر قصرًا و
المسافر يقضى مافاتة في الحضر تمامًا .

العاشرة يستحب قضاء النوافل المرتبة ولو فاتته
بمرض استحب ان يتصدق عن كل ركعتين بمد وأن لم
يتمكن فعن كل يوم بمد .

الباب السادس

في صلوۃ الجماعة وهي واجبة في الجمعة والعیدین
بالشرائط و مستحبة في الفرائض الباقية والعیدین مع
اختلال الشرائط وفي الاستسقاء وتنعقد باثنين فصاعدا

نهم - نمازی که در سفر قضا شده در حضر شکسته بخواند
و نمازی که در حضر قضا شده در سفر تمام بخواند .

دهم - نافله یومیہ را چون ترك کند مستحب است قضا
کردن و اگر بمرض فوت شود از هر دو رکعت يك مد طعام صدقه
بدهد یا از هر روز .

باب ششم - نماز جماعت

واجب است نماز جمعه و عید فطر و قربان را بجماعت گذارند
هر گاه شرائط آن فراهم باشد و در نمازهای واجب دیگر مستحب
است و همچنین در نماز عید چون شرائط وجوب جمع نباشد
در نمازهای مستحب جماعت مشروع نیست مگر در نماز استسقاء .

فلا تصح مع حائل بين الامام والمأموم يمنع المشاهدة الا
 في المرأة ولا مع علو الامام في المكان بما يعتد به ويجوز
 العكس ولا يتباعدا المأموم بالخارج عن العادة من دون
 صفوف ولو ادرك الامام راكعاً ادرك الركعة والا فلا

نماز جماعت بدون نفر یا بیشتر منعقد میشود. اگر حائلی میان
 امام و مأموم باشد که مانع مشاهده گردد جماعت صحیح نیست
 مگر زنان که جائز است پشت پرده جماعت گذارند و میان امام
 و مأموم شیشه یا پنجره باشد که دیده شود یا کوتاه باشد که
 در حال ایستادن به بینند و نشسته نه بینند با کی نیست و بهتر اجتناب
 است. باید جای امام بلند تر از مأموم نباشد و اگر جای مأموم بلند
 تر باشد باکی نیست. اندازه بلندی را معین نکرده اند و بعضی گویند
 اگر جای امام چندان بلند باشد که بیک گام توان بر آن برآمد
 با کی نیست و بیش از آن جائز نیست.

دوری مفرط مأموم از امام جائز نیست مگر با فاصله مأمومین
 و غالباً حد دوری را نیز معین نکردند و بعضی علمای ما تا سیصد ذراع جائز
 شمردند و احتیاط است که از اندازه که بتواند اسبی بخوابد بیشتر
 نباشد و مستحب است از یک گام بیشتر دور نشوند و بعضی آنرا
 واجب دانستند.

اگر مأموم امام را در حال رکوع یافت و تکبیر گفت و بر رکوع

ولا یقرء الماموم مع المرضی* ولا یتقدّمه فی الافعال ولا بد من نیّة الایتمام ویجوز مع اختلافهما فی الفرض وإذا کان الماموم واحدا استجب* أن یقف عن یمینه وان کانوا جماعة فخلفه الا العاری فانه یجلس وسطهم وكذا المرأة ولو صلین مع الرّجال تاخرن عنهم ویعتبر فی الامام التکلیف والعدالة وطهارة المولد ولا یؤم القاعد القائم ولا الامی

اورسید جماعت صحیح است و اگر نرسید آن رکعت از او فوت شده است .

ماموم چون اقتدا با امام عادل کند قرائت نخواند و اگر بتقیه بغیر عادل اقتدا کند حمد و سوره آهسته بخواند . و در افعال از امام پیش نیفتد .

در نماز جماعت نیت اقتداء باید کرد و جائز است هر نماز واجب را به نماز دیگر اقتدا کردن اگر صورت آنها مانند هم باشد پس اقتدای نماز یومیه به نماز آیات جائز نیست و بالعکس اما نماز صبح به نماز طواف جائز است . اگر ماموم يك نفر باشد مستحب است در جانب راست امام بایستد و اگر بیشتر باشند پشت او و اگر گروهی برهنه بیکدیگر مانند خود اقتدا کنند یا همه جماعت زن باشند امام آنها مستحب است میان صف باشد و اگر ماموم زن و مرد هر دو باشد زنان عقب مردان باشند .

امام باید مکلف و عادل و حلال زاده باشد . امام نشسته برای مامومی که ایستاده نماز بگذارد جائز نیست و آنکه قرائتش صحیح نیست هم

القاریء ولا المؤلف اللسان بصحيحه ولا المرأة رجلا ولا خنثی
والهاشمی وصاحب المسجد والمنزل اولی وبقدم الاقرء فالأ
فقه فالأ قدم هجرة فالأ سن" فالأصبح وجهاً ویکره أن یاتم
الحاضر بالمسافر والمتطهر بالمیتیم والسلم بالاجذم والابرص
والمحدود بعد توبته والأغلف ویکره امامة من یکرّه
المامومون والاعرابی بالمهاجرین.

نباید امام کسی باشد که قرائتش صحیح است هر چند زبان او از ادای
بعضی حروف عاجز باشد برای آفتی و نماز خود او صحیح باشد با امامت
او جائز نیست. امامت زن برای مردان نیز صحیح نیست سید هاشمی
و صاحب مسجد با امامت اولی هستند از غیر امام راتب و غیر هاشمی
آنکه قرآن بیشتر داند بر دیگران مقدم است و پس از وی
کسی که مسائل فقه بیشتر بداند و از آن گذشته کسی که زودتر
هجرت کرده و در صدد آموختن علم دین و احکام شرع بوده است
و بعد از او آن که سنش در اسلام بیشتر است و پس از همه آنکه جمال
صورت بهتر دارد. مکروه است مقیم اقتدا بمسافر کند و آنکه وضو
و غسل کرده به متیم و انسان سالم به بیمار جذامی و پس از همه چنین
مکروه است امامت کسی که او را حد زده اند و آنکه ختنه نشده
باشد و امامی که مامومین وی را ناخوش دارند و امامت بیابان
نشین برای شهری.

مسائل الاولى لواحدت الامام استنباب ولومات أو اغمی علیه قدّموا اماماً .

الثانية لوخاف الدّاخل فوات الرّكعة ركع ومشی ولحق بهم .

الثالثة إذا احرم الامام وهو في نافلة قطعها ولو كان في فريضة اتمها نافلة ولو كان امام الاصل قطعها وتابعه .

الرابعة لو فاته بعض الصلوة دخل مع الامام وجعل

مسائلی چند در جماعت ۱-۲ اگر برای امام جماعت اتفاق افتد که نتواند نماز را تمام کند کسی را بجای خویش گمارد و خود برود و اگر او نتواند و معین نکند دیگر مامومان کسی را از صف اول بامامت اختیار کنند .

۲- اگر کسی داخل جماعت شود و بترسد تا خویش را بصف برساند امام از رکوع برخیزد و فاصله او بیش از اندازه نباشد هر جا هست اقتدا کند و بر رکوع رود و پس از آن بصف ملحق شود .

۳- اگر امام داخل مسجد شود و کسی نافله میخواند می تواند آن را بشکند و بجماعت برسد و اگر نماز واجب میخواند آن را بنافله عدول کند و در رکعت سلام دهد و نماز بجماعت کند

۴- اگر يك یا چند رکعت از اول نماز را در نیابد هر جا رسید اقتداء کند و چون امام سلام دهد خود برخیزد و رکعت های

ما یدر که اول صلوتہ فاذا سلم الامام قام واتمّ الصلوة .

الخامسة يستحبّ عمارة المساجد مكشوفة والميضاة
على أبوابها والمنارة مع حائطها والا سراج فيها واعادة
المستهدم ويجوز استعمال آلتہ فی غیرہ منها ويحرم زخرفتها
ونقشها بالصّور واخذها وبعضها في ملك أو طريق وادخال



دیگرا بجا آورد .

۵- در احکام مساجد . مسجد ساختن مستحب است در
جائیکہ بحد کفایت مسجد موجود باشد و گر نه واجب کفائی است
و مستحب است بی سقف باشد مگر در وقت حاجت و مسجد پیغمبر
صلی الله علیه وآله را از صدر اسلام مسقف ساختند و در عصر خود
آن حضرت سایبان داشت و مستحب است جای وضو و طهارت بر در
مسجد باشد و داخل آن اگر موجب نجاست باشد جائز نیست و مناره
را بادیوار سازند نه در وسط مسجد و چراغ روشن کردن در
مسجد مستحب است و آنچه روی بویرانی دارد هم مستحب است
از نو بسازند و آلات مسجد را در مسجد دیگر توان بکاربرد و حرام
است مسجد را بطلای زینت کردن چنان که قدیم ایوان خانه هارا
زرین میساختند و همچنین صورت حیوانات یا انسان حتی انبیاء و
اولیا در مسجد کشیدن و نقش های دیگر اگر سبب تشویش خاطر
نماز گزاران باشد مکروه است .

النجاسة اليها واخراج الحصى منها ويعاد لو اخرج ويكره
 تعليتها والشرف والمحاريب في حايطها وجعلها طريقاً والبيع
 فيها والشراء والتعريف واقامة الحدود وانشاد الشعر
 وعمل الصنایع والنوم والبصاق وتمكين المجانين وانقاذ
 الاحكام ويستحب تقديم الرجل اليمنى دخولا واليسرى

جائز نیست چیزی از مسجد را در خانه یا در شارع و کوچه
 اندازند حتی مساجد عراق و سایر زمین های مفتوح عنوة زیرا که
 حق منصرف و مالک اعیانی را نمیتواند بقهر از او باز گرفت خصوصاً
 اگر وقف کرده باشد و حرام است نجاست را داخل مسجد بردن
 و سنک ریزه از آن بیرون آوردن و اگر بیرون برند باید زود
 برگردانند . مکروه است دیوار مسجد را بسیار بلند کردن و بر
 دیوار آن کنگره ساختن و در قبله آن مقصوره بنا کردن که امام
 در آن جای میگیرد و مامومین او را نمی بینند . و در عصر خلفا
 برای حفظ از دشمن می ساختند .

و نیز مکروه است مسجد را راه آمد و شد کنند و خرید و فروش و
 تعریف گم شده و حد جاری ساختن و شعر خواندن و پیشه وری و خواب
 و آب دهان انداختن مکروه است همچنین دیوانگان را در مسجد
 راه دادن و حکم کردن در مراعات مردم کراهت دارد .

مستحب است چون بمسجد در آیند پای راست را مقدم دارند

خروجاً والدعاء فیهما وکنسها .

الباب السابع

فی صلوۃ الخوف، وهی مقصورة سفرًا وحضرًا جماعة
وفرادى وشروطها ثلاثة: ان يكون فی المسلمین كثرة
يمكنهم الافتراق إلى قسمین یقاوم كل منهم العدو وأن
یکون فی العدو كثرة یحصل معها الخوف وان یرکعوا
بخلاف جهة القبلة و کیفیتها ان یصلی الأمام بالاولی رکعة

و چون بیرون آیند پای چپ را و در هر دو حال دعا بخوانند، جاروب
کردن مسجد و پاکیزه نگاه داشتن که موجب رغبت مردم
بعبادت شود مستحب است .

باب هفتم - در نماز خوف

هنگام ترس از دشمن نماز شکسته باید خواند در سفر یا حضر
جماعت یا فردای سه شرط: یکی آنکه شماره لشکر اسلام بسیار
باشد یا اندازه که بتوانند دو قسمت شوند و هر قسمت برای دفع دشمن
کافی باشند، اما اگر همه افراد لشکر نیاز باشد در برابر دشمن
این حکم نیست، شرط دوم آنکه لشکر دشمن قوی باشند و بسیار
بحدی که با اندازه وقت نماز نتوان جبهه آنها را بی مدافع گذاشت
سیم آن که دشمن از جانب قبله نباشد چون در این صورت میتوان
در حال نماز آماده دفاع بود.
کیفیت نماز خوف این است که لشکر دو دسته شوند، امام

ويقف في الثانية حتى يتم أو يسلم وافيحيىء الباكون فيصلى بهم الثانية ويقف في التشهد حتى يلحقوه فيسلم بهم و ان كانت ثلاثية صلى بالاولى ركعة وبالثانية ركعتين أو بالعكس ويجب اخذ السلاح ما لم يمنع شيئاً من الواجبات فيؤخذ مع الضرورة و صلوة شدة الخوف بحسب الامكان واقفاً أو ماشياً أو راكباً ويسجد على قربوس سرجه والاّ أوماً ويستقبل القبلة بما يمكن ولو لم يتمكن من الایماء صلى

بایکدسته آنها نماز شروع کند و بگر کمت بخواند آنگاه مامومان خود يك رکعت بخوانند و سلام دهند و بجنبه روند و دسته دوم بنماز آیند امام جماعت همچنان نشسته باشد تا دسته دویم بیایند و امام رکعت دوم خود را بارکعت اول این دسته بخواند و در تشهد بنشیند تا آنهارکعت دیگر را بجا آورند و تشهد و سلام بایکدیگر دهند و اگر نماز مغرب باشد امام دور کمت را بایکدسته بخواند و بگر کمت با دسته دیگر و در تقدیم و تاخیر مختار است . و بهر حال باید در حال نماز با سلاح باشند و این نماز ذات الرقاع است .

اگر ترس از دشمن بدان حد نیست و می توان با اندازه وقت نماز جنبه را بی مدافع گذاشت جائز است همه باهم نماز گذارند و اگر بیم از دشمن بیش از آن است و باید همه افراد بکوشند در برابر دشمن و بتوان دو قسمت شوند باید هر طور میتوانند نماز بخوانند هر چند روی بقبله نباشند مگر وقت تکبیر و رکوع و سجود بایما و

بالتسبیح عوض کل* رکعة سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر والموت حل والغريق يصلحان ايماء ولا يقصران الامع السفر أو الخوف.

الباب الثامن

في صلاة المسافر يسقط في السفر من كل رباعية ركعتان بشروط خمسة: احدها قصد المسافة وهي ثمانية فراسخ أو أربعة مع قصد العود في يومه .

اشاره كنند و اگر بهیچوجه میسر نباشد بجای هر رکعت یکبار تسبیحات اربع بگویند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر. و اگر در آب غرق میشود یا در گل فرو رفته همچنین بایما نماز گذارد تا خداوند او را نجات دهد انشاء الله و نماز برای آنها شکسته نیست مگر در سفر باشند چون مراد از نماز خوف، که شکسته میشود خوف از دشمن است .

باب هشتم - نماز مسافر

چنان که در باب اول گفتیم در سفر از هر نماز چهار رکعتی دور رکعت ساقط میشود و در آن پنج شرط است :

اول - آن که قصد هشت فرسخ کند یا چهار فرسخ رفتن و چهار فرسخ برگشتن در یک روز یا در شب همان روز و بعضی گویند تا ده روز هر وقت برگردد باز نماز شکسته است چون اهل مکه اگر روز عرفه بعرفات روند بمقتضای روایت باید شکسته بخوانند .

الثانی أن لا یقطع سفره ببلد له فیہ ملک قد استوطنه ستة اشهر فصاعدا أو عزم علی اقامة عشرة ایام ولو قصد المسافة وله علی رأسها منزل قصر فی طریقہ خاصّة .

الثالث إباحة السفر فلو كان عاصياً بسفره لم یقصر
الرابع أن لا یكون سفره اکثر من حضره كالملاح و

شرط دوم - آنکه در راه بملک خود که شش ماه در آن مانده باشد عبور نکند و اگر کسی از منزلش تا آن ملک هشت فرسخ باشد در راه شکسته و در آن ملک تمام بخواند و اگر کمتر است در هر دو تمام کند و اینگونه ملک را بعضی وطن شرعی پندارند بعض اهل حدیث گویند در ملک خود نماز تمام کند اگر چه شش ماه نمانده باشد و بعضی گویند شش ماه ماندن باید به نیت اقامت دائم باشد و بعد از آن هم بنا بر ماندن در آن ملک داشته باشد و قول اول مشهورتر است که علامه اختیار کرده .

شرط سیم - آنکه سفرش حرام و برای کار حرام نباشد مانند شکار و چنان که عادت جباران است چون تفریح بکشتن حیوان بی ازار بدون غرض کسب موجب قساوت قلب و حرام است اما سفر تفریحی برای غیر شکار حرام نیست .

شرط چهارم - آن که سفرش بیش از اقامت نباشد مانند کشتن بیان

المكاري والرّاعى والبدوى والّذي يدور في تجارته والضّابط
من لا يقيم في بلدة عشرة ايام ولو اقام احد هؤلاء في بلدة أو
بلد غيره عشرة ايام قصر إذا خرج .

وچارو ادار وچوپان و صحرانشین و تاجر دوره گرد و قاعده کلی
آن که در شهر خود ده روز نماند و اگر یکی از اینان در شهر خود
یا شهر بیگانه ده روز بماند چون سفر کند باید نماز شکسته بخواند
و این ضابطه در روایات آمده است پس دهقانی که تاستان میوه بشهر
میاورد دفعه اول نمازش شکسته است و چون به ده برگشت و ده روز
نمانده دفعه دوم بشهر آید نمازش تمام است و بهتر آن است که
احتیاط کند و در سفر سیم تمام بخواند که کثرت به سه محقق شود
و کسی که میان منزل و محل کسب و کارش هشت فرسخ است
یا برای تفریح و غیر آن پیوسته میرود و میاید در سفر اول
نماز شکسته بخواند و در دفعه های بعد از آن تمام و بالعمله کسی
باید در سفر شکسته کند که سفر برای او حالت عرضی باشد برخلاف
عادت همیشگی او و آنکه سه بار و بیشتر در پی هم سفر میکند در
حقیقت از منزل بیرون نرفته است و واقعه تازه درزندگیش رخ
نداده بلکه منزل او همراه اوست و امام علیه السلام فرمود
بیته معه خانه او با اوست.

بعضی گویند کسی که مکرر سفر کند و لو هر روز اما نام مکاری

الخامس أن يتواری عنه جدران بلدة أو يخفی اذان

مصره فلا ینرخص قبل ذلك ومع حصول الشرائط ینجب

و کشتیبان و امثال آن بروی گفته نشود. مانند بزاز و خباز و نجار و زرگر که دکانش در هشت فرسخی خانه است اگرچه در همه ایام سال مسافر باشد نمازش شکسته است و این قول البته باطل است چنانکه در جامع المقاصد فرموده مناط نزد فقها کثیر السفر است نه عنوان و نام خاص و ما گوئیم عنوان های تازه بسیار است مانند خلبان و فضا نورد و مهم انداز و مکانیک و نجار و آشپز و قهوه چی کشتی و هوا پیمای که در روایات نیست و نباید همیشه نه از شکسته بخوانند و نیز دلیل قطعی آنکه مناط بسیار بودن سفر است نه عنوان خاص یا شغل و حرفه، سافرت، آنکه اگر مکاری ده روز یک جا بماند در سفر بعد از آن شکسته می خواند با آنکه نام مکاری از او سلب نشده است.

شرط پنجم - آنکه از حد ترخص خارج شود یعنی بجایی رسد که بانك اذان شهر را نشنود و دیوارهای شهر از دیده او پنهان شود و اگر شهر بزرگ است اذان محل خود را نشنود و مقصود از محل آنجا است که غالب اهالی آمد و شد بدان جا دارند و غالباً یکدیگر را میشناسند و اگر از آن خارج شوند برای حوائج اتفاقی و نادراست.

التقصير الا في حرم الله وحرم رسوله ﷺ ومسجد الكوفة
والحائرين على ساكنه السلام فانه يتخير ولو اتم في غيرها
عمداً أعاد والجاهل لا يعيد والناسي يعيد في الوقت لا خارجه
ولو سافر بعد دخول الوقت قصر مع بقاء الوقت ولو دخل
من السفر بعد دخول الوقت اتم ولو نوى المسافر اقامة
عشرة ايام اتم ولو لم ينو قصر إلى ثلثين يوماً ثم يتم
بعد ذلك .

کتاب الزکوة

هر گاه شرائط شکستن نماز جمع شود تقصیر واجب است
مگر در مکه و مدینه و کوفه و حائر حسینی علیه السلام که مخیرند
و در غیر این چهار موضع اگر عمداتمام بخواند اعاده کند و اگر
حکم را نداند اعاده واجب نیست و اگر فراموش کرده
در وقت نیز اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا ندارد و بعضی
گویند در وقت نیز اعاده واجب نیست . و اگر وقت نماز داخل
شده سفر کند نماز شکسته کند و اگر از سفر بمنزل باز گردد و
هنوز وقت نماز باقی است و در سفر نخوانده در حضر تمام بخواند
و اگر مسافر نیت ماندن ده روز کند تمام بخواند و اگر نیت اقامه
نکند و تناسی روز در تردید بماند نماز درسی روز شکسته و پس از آن
تمام است .

وهی قسمان زکوة المال و زکوة الفطرة وهما أبواب:

الباب الاول

فی شرائط الوجوب ووقته. انما تجب زکوة المال على البالغ العاقل الحر "المالك للنصاب المتمکن" من التصرف ويستحب لمن اتجر فی مال الطفل من اولیائه إخراجها عنه و المال الغائب إذا لم يتمكن صاحبه منه

زکوة دو قسم است: زکوة مال و زکوة فطره و در آن چند باب است.

باب اول - شرائط وجوب زکوة

واجب است زکوة مال بر هر کس بالغ وعاقل و آزاد و مالک نصاب باشد و بتواند در مال خویش تصرف کند. اما طفل نابالغ زکوة در مال او واجب نیست و ولی او که پدر یا جد پدری است اگر بمال طفل تجارت کند مستحب است زکوة تجارت و نیز مستحب است از غلات او زکوة بدهد چون غلات از عین سرمایه نیست بر خلاف چهار پایان طفل که عین سرمایه است و از آن نباید چیزی کاسته شود و از طلا و نقره نیز نباید زکوة داد چون از اصل سرمایه می‌کاهد مگر آنرا بتجارت گذارند بتفصیلی که خواهیم گفت انشا اله تعالی.

زکوة از مال مجنون در حکم مال طفل است

لا تجب فيه ولو مضت عليه احوال كذلك استحب اخراج الزكوة حولا عنه بعد عوده ولا زكوة في الدين وزكوة القرض على المقترض إن ترك بحاله حولا ومع هلال الثاني عشر تجب مع بقاء الشروط في كمال الحول ولا يجوز التأخير مع المكنة فيضمن ولا تقديمها قبل وقت

مالی که در تصرف صاحب آن نیست چنان که غصب کرده اند یا بگرو گذاشته یا دور است و دسترسی ندارد زکوة در آن واجب نیست گرچه سالها بگذرد و چون باز بدست آید زکوة يكسال مستحب است. کسی که مالش را قرض داده است تا ازمقروض پس نگرفته زکوة بر قرض دهنده نیست اما قرض گیرنده با شرائط زکوة بدهد در غیر غلات شرط است که مال یکسال در تصرف صاحب آن باشد و در ماه دوازدهم زکوة واجب می شود اگر شرط آن تا آخر ماه دوازدهم باقی بماند. تاخیر انداختن زکوة از ماه دوازدهم جایز نیست مگر بمذری و آنکه بی عذر تاخیر اندازد ضامن است و اگر در بین ماه دوازدهم اصل مال تلف شود یا از نصاب کم شود می تواند زکوة را برگرداند.

زکوة دادن پیش از وقت وجوب صحیح نیست و اگر داد دین است بر عهده گیرنده چون دهنده قصد مجانی نکرده است و میتواند آنرا پس بگیرد یا منتظر بماند تا هنگام وجوب اگر گیرنده

الوجوب فان دفع كان قرضاً له استعادته أو احتسابه منها مع بقاءه على الاستحقاق وتحقق الوجوب في المال ولا يجوز نقلها عن بلدها مع وجود المستحق فيه ويضمن ولو عدم نقل ولا ضمان ولا بد من النية عند الإخراج .
 أما الضمان فشرطه اثنان : الأُسلام وامكان الاداء
 فالكافر يسقط عنه بعد اسلامه ومن لم يتمكن من إخراجها مع الوجوب إذا تلفت لم يضمنها .

تا آنوقت باستحقاق مانده باشد و شرط و جوب در مال زکوی میتواند با او حساب کنند. *تحت تکلیف و وجوب زکوی*
 علامه فرموده است زکوة را از همان جا که هست بشهر دیگر نقل نمیتوان کرد مگر مستحق یافت نشود و اگر نقل کرد ضامن است و اگر مستحق نبود و نقل کرد ضامن نیست. بنظر میرسد که نقل زکوة اگر موجب تاخیر بسیار نباشد جائز است خصوصاً اگر حاجت شهر دیگر شدید تر باشد و مهمی در آنجا ایجاب نقل زکوة کند اما بهر حال ناقل ضامن است مگر آنکه مصرف آن در شهر زکوة ممکن نباشد چنان که در مختلف فرموده است زکوة عبادت است و شرط آن قصد قربت و اگر بقصد قربت ندهد اعاده باید کرد، مسلمانی که ادای زکوة نکند ضامن است اما کافر که ادای زکوة نمیکند چون مسلمان شود از او ساقط میگردد و اگر مسلمان نشود از او صحیح نیست .

الباب الثانی

فیما تجب فیہ الزکوة وهی تسعة اصناف لا غیر فیهنا ثلاثة
فصول :

الاول فی النعم ، تجب الزکوة فی النعم الثلاثة
الابل - والبقر - والغنم ، بشروط أربعة: النصاب والسئوم
والحول وأن لا تكون عوامل فنصاب الابل اثنا عشر :، خمس
وفیهاشاة . ثم عشر - وفیهاشاتان ، ثم خمس عشرة وفیها

باب دوم - مالی کہ زکوة آن واجب است

زکوة در همه اموال واجب نیست بلکه در حیوانات از شتر
و گاو و گوسفند و در نباتات از کندم و جو و خرما و کشمش و در
جمادات از عین طلا و نقره واجب است و در آن سه فصل است.
فصل اول حیوان - زکوة در حیوان واجب است بچند شرط
اول نصاب دوم چرند بودن سیم گذشتن یکسال . چهارم آنکه
حیوان کاری نباشد مانند آب کشیدن و شخم زدن .
نصاب حدی است که چون مال بدان حد نرسد زکوة نباید
داد و نصاب شتر دوازده است :

اول پنج در آن يك گوسفند باید داد . دوم ده شتر دو گوسفند
سیم یا نوزده سه گوسفند . چهارم بیست شتر چهار گوسفند پنجم بیست
و پنج شتر و در آن پنج گوسفند . این پنج نصاب پنج پنج افزوده
می شود .

ثلاث شياة. ثم عشرون وفيها أربع شياة ثم خمس وعشرون -
وفيها خمس شياة - ثم ست وعشرون - وفيها بنت مخاص.
ثم ست وثلاثون - وفيها بنت لبون . ثم ست وأربعون -
وفيها حقته ثم إحدى وستون - وفيها جذعة . ثم ست وسبعون
و فيها بنتا لبون . ثم إحدى وتسعون - وفيها حقستان .
ثم مائة و واحدة و عشرون ففي كل خمسين حقته وفي كل

سه نصاب دیگر ده ده بالاميرود :

ششم بیست وشش شتر در آن يك شتر كره يكساله است كه
بسال دویم درآمدہ باشد
هفتم سی وشش شتر و در آن شتر جوانی باید داد كه بسال
سوم درآمدہ باشد .

هشتم چهل وشش شتر و در آن شتری باید داد كه بسال چهارم
درآمدہ باشد (سه نصاب دیگر پانزده پانزده افزوده میشود).
نهم شصت و يك شتر و در آن شتری باید داد بسال پنجم
درآمدہ .

دهم هفتاد وشش در آن دو كره شتر باید بسال سیم درآمدہ
یازدهم نود و يك و در آن دو شتری باید داد بسال چهارم در آمدہ
دوازدهم صد و بیست و يك مختار است سه شتر دهد بسال سیم
درآمدہ برای هر چهل شتری یکی یا دو شتر بسال چهارم درآمدہ
برای هر پنجاه یکی و هر چه شماره شتران بیش از این شود در هر

أربعين بنت لبون بالغاً ما بلغ .

وَأَمَّا الْبَقَرُ فَلَهَا نَصَابُ أَنْ أَحَدَهُمَا ثَلَاثُونَ وَفِيهِ تَبِيعٌ
أَوْ تَبِيعَةٌ . الثَّانِي أَرْبَعُونَ وَفِيهِ مَسْنَةٌ وَأَمَّا الْغَنَمُ فَفِيهَا خَمْسَةٌ
نَصَب : أَرْبَعُونَ - وَفِيهَا شَاةٌ . ثُمَّ مِائَةٌ وَأَحَدِي وَعِشْرُونَ

چهل یا پنجاه همین واجب است .

گاو را دو نصاب است سی و چهل . هر که سی گاو دارد يك
گوساله يك سال تمام کرده باید بدهد و آنکه چهل گاو دارد گاو
جوانی که دو سال تمام کرده باشد . کمتر از سی گاو زکوة ندارد
و بیش از چهل هر چه باشد باید سی سی یا چهل چهل تقسیم شود .
از پنجاه تا شصت در حکم چهل است و آن بیست گاو زاید بر چهل
عفو است و شصت گاو دو بار سی بشمار می آید و هشتاد گاو يك سی و يك
چهل ، هشتاد گاو دو چهل محسوب است و نود گاو سه سی ؛ و صد
گاو دوی سی و يك چهل و همچنین ده ده افزوده میشود حساب همین
است و صد و بیست گاو را مختار است سه چهل حساب کند یا چهار
سی . و کمتر از ده که بین این اعداد واقع میشود عفو است

گوسفند را پنج نصاب است :

اول چهل گوسفند در آن يك گوسفند باید داد برهه میشی
که هفت ماه تمام کرده باشد (شیشك) یا بزی یک سال تمام کرده
که در اصطلاح او گج گویند .

وفیہا شاتان . ثمّ مأتان و واحدة - ففیہا ثلث شیاة . ثمّ
ثلثمائة و واحدة - ففیہا أربع شیاة . ثمّ أربعمائة . ففی کلّ
مائة شاة بالغأما بلغ وما لا یتعلّق به الزّکوة وهو ما بین
النّصابین یسمی فی الابل شنقا و فی البقر وقصاً و فی الغنم
عفواً ، واما السّوم و هو شرط فی الجمیع طول الحول فلو
اعتلفت فی اثناء الحول من نفسها أو اعلفها مالکها استأنف
الحول بعد العود إلى السّوم ، واما الحول فهو شرط فی

دوم صدویست ویک در آن دو گوسفند باید داد .

سیم دویست ویک در آن سه گوسفند است .

چهارم سیصد ویک و در آن چهار گوسفند است .

پنجم چهار صد ویک در آن هم چهار است و هر چه پیشتر باشد

در هر صد گوسفند یکی واجب است .

بین دو نصاب در همه این حیوانات عفو است و بحساب آنها

زکوة نباید گرفت .

حیوانی که در همه سال یا بعضی آن علف دستی یا مملوک

میخورد زکوة ندارد بلکه زکوة در حیوانی است که در زمین

مباح از گیاه بیابان که مالک معین ندارد و بهای آنرا مطالبه

نمیکند بچرد . اگر در اثنای سال علف دستی یا مملوک بخورد

آغاز سال از آنکاه حساب میشود که حیوان شروع به چریدن کرد

بنابر این در حیوانات بلاد سرد سیر که چریدن در همه سال ممکن

نیست زکوة واجب نیست .

الجميع وهو اثنا عشر شهراً وبدخول الثاني عشر تجب
الزكاة ولو ثلم النصاب قبل الحول سقط الوجوب ولو
قصد الفرار ولو كان بعده لم يسقط .

مسائل الاولى الشاة الماخوذة في الزكاة اقلها
الجذع من الضان والثني من المعز ويجزى الذكروالا-

شرط است يك سال بر مالکیت حیوان بگذرد . اگر در بین
سال چند حیوان بفروشد که از نصاب کمتر شود زکوة نیست هر
چند بجای آن باز بخرد حتی اگر در ماه دوازدهم بفروشد و
بعضی گفتند اگر در این ماه بفروشد ساقط نمیشود و این قول
غلط است چون ماه دوازدهم خارج از یکسال نیست بلکه ادای
زکوة در این ماه ترخیص ادای پیش از وقت است و سال نو پس از
گذشتن ماه دوازدهم شروع میشود بی شبهه و خلاف ، و از اول اسلام
موعدی که برای گرفتن زکوة و اموال دیگر معین می کردند در
يك ماه ثابت میماند سالیان دراز بر آن بود و اگر سال نواز اول
ماه دوازدهم سال اول محسوب شود اول سال یکماه پیش میافتد
خداوند که فرمود ان عدہ الشهور عند الله اثنا عشر در همه جا است

چند مسئله در زکوة حیوان

اول- گو سفند که بعنوان زکوة میدهند باید اقلامیش هفت

نشی و بنت المخاض و البیتع هو الذي كمل حولاً و بنت
اللبون و المسنة ما كمل حولین و الحقنة ما كملت ثلثاً و دخلت
في الرابعة و الجذعة ما دخلت في الخامسة .

الثانية لا تؤخذ المريضة و لا الهرمة و لا الوالد و لا
ذات العوار و لا تعد الا كولة و لا فحل الضراب و لو كانت
ابله مراضاً اخذ منها .

الثالثة من وجب عليه بنت مخاض و عنده بنت لبون

ماه تمام کرده یا بزیک سال تمام کرده باشد و نرو ماده هر دو صحیح
است و بعضی علما گویند میش باید جذع باشد یعنی يك سال تمام
کرده و بزثنی باشد یعنی دو سال تمام کرده دلیلی بر آن نیست

گاود زکوة نیز نر باشد یا ماده کافی است . اما در شتر
همه جا ماده باید داد .

دوم حیوان مریض و پیرو بیچه دار و عیب ناک در نصاب حساب
میشود اما در زکوة صحیح نیست . گوسفند پرواری برای خوردن
مالك و نر برای جفت گیری در نصاب محسوب نیست مانند
حیوان بارکش و کار و اگر همه چهار پایان مالك مریض باشند میتوان
از همان زکوة گرفت .

سیم - بسیاری از فقها گویند در زکوة شتر هر گاه مالك آن
سن معین شده را در میان شتران خود نداشته باشد میتواند از سن

دفعها واخذشائین أو عشرین درهماً ولو كان بالعكس دفع
 بنت مخاض و معها شائین أو عشرین درهماً و كذا الحقّة
 والجذعة وابن اللبون يساوی بنت المخاض .
 الرابعة لا يجب اخراج العين بل يجوز دفع القيمة .

الفصل الثاني

في زكوة الذهب والفضة - تجب الزكوة فيهما

بالاثر بدهد و دوگوسفند یا بیست درهم از عامل زکوة بگیرد یا
 از سن پائین تر بدهد باضافه دوگوسفند یا بیست درهم برای هر
 يك سال و این قیمت را از امیرالمؤمنین علیه السلام در آن عهد
 نقل کرده اند و در نصاب ششم شتر می توان بجای کره شتر يك ساله
 ماده شتر دوساله نرداد و این حکم نیز از آنحضرت منقول است
 و شاید در زمان مائیز بتوان بدان عمل کرد .

چهارم - واجب نیست در زکوة از عین مال دادن بلکه از
 قیمت نیز میتوان داد و اختیار با مالک است و اگر همه مال زکوی
 را فروخت معامله او صحیح است چون تبدیل بقیمت با اختیار
 او است .

فصل دوم - در زکوة طلا و نقره

در آن چند شرط است ، اول آنکه يك سال بر آن بگذرد

بشروط: الحول وقد مضى و النصاب و كونهما مضر و بين بسكة المعاملة ، و نصاب الذهب عشرون ديناراً ففيه نصف دينار ثم أربعة دنائير و فيها قيراطان و هكذا دائماً ولا يجب فيما نقص عن عشرين ولا عن أربعة شيء ، و نصاب الفضة مائتا درهم ففيها خمسة دراهم ثم أربعون ففيها درهم و لا شيء فيما نقص عن مائتين ولا عن أربعين ولا السبائك ولا الحلبي و إن قصد الفرار قبل الحول و بعده تجب .

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ اسلام

چنانکه در چهار پایان گذشت . دویم آنکه بسکه معامله باشد سیم نصاب، و آن در طلا بیست دینار است یعنی بیست مثقال شرعی میباشد و هر چه از بیست مثقال بیشتر باشد از هر چهار دینار باید زکوة داد و در کمتر از چهار زکوة نیست و نصاب نقره دو بیست درهم است و هر چه از دو بیست بیشتر باشد در هر چهل درهم زکوة است و در کمتر از آن زکوة نیست امام قاری در هم ۱۲۶۶ دوازده نخود و شش عشر نخود است و بحساب متداول زمان ما نزدیک دو گرم و نیم نقره خالص است . و دینار ۵۳ گرم طلای خالص .

و از هر يك از طلا و نقره چهل يك بايد داد . در شمش و آلات دیگر غیر مسكوك زکوة نیست . و اگر بقصد فرار از زکوة در میان سال پول را تبدیل کند نیز زکوة از او ساقط میشود .

الفصل الثالث

فی زکوة الغلات - تجب الزکوة فی أربعة اجناس منها وهی الحنطة والشعیر والتمر والزبيب ، ولا تجب فیما عداها وانما تجب فیها بشرطین: النصاب وهوفي کل واحد منها خمسة اوسق کلّ وسق ستون صاعاً ، کلّ صاع أربعة امداد ، کلّ مدّ رطلان و ربع بالعراقی فیجب العشر إن سقى سیحاً أو بعلاً أو عذیاً : و أن سقى بالقرب والدّ و الی والنواضح ففیه نصف العشر ثمّ کلّ ما زاد بالحساب وإن

فصل سیم - زکوة غلات

در چهار جنس غله زکوة است : گندم . جو . خرما . کشمش و در نباتات دیگر زکوة نیست

شرط زکوة در غلات دو چیز است یکی نصاب است و دوم آن که در ملک زکوة دهند و موجود شده باشد نه آنکه بمعامله بوی منتقل شده .

نصاب در غلات سیصد صاع است و بحسب من تبریزی که در بیشتر بلاد ما معروف است دویست و هشتاد و هشت من است منهای ۴۵ مثقال صیرفی و هر من شصت و چهل مثقال است (سه کیلو) . مقدار زکوة در غلات ده یک است و اگر بوسائل و اسباب آبرا بزراعت رسانند مانند چرخ و دلو و تلمبه و ماشین باید بیست یک بدهد .

قل بعد اخراج المؤمن كلثها من بذر وغيره ولو سقى بهما
اعتبر بالاغلب ولو تساوى قسط .

الثانى أن ينمرفى ملكه فلو انتقل اليه بالبيع أو الهبة
أو غيرهما لم تجب الزكوة إن كان نقلها بعد بدو الصلاح

نصاب غلات يكى است و هر چه از نصاب اول بیشتر باشد بحساب آن
زکوة باید داد اگر چه بسیار کم باشد .

زکوة بعد از مخارج است هر چه برای تحصیل غله مصرف
کرده از آغاز کشت تا درویدن و پاك کردن پیش از تعلق زکوة
باشد یا پس از آن هم در از محصول مستثنى کزده اگر باقى بحد
نصاب رسد زکوة بدهد و فرقى میان مخارج پیش از دانه بستن
و بعد از آن نیست چون همه مخارج کشت است .

اگر کشت را گاه بآب جاری آبیاری کرده و گاه بآب
دستى اغلب را اعتبار کنند و با تساوى از پانزده يك

کسى که میوه یا کشت و زرع را سر پا بخرد یا مالک
شود هنوز ندرویده و نجیده اما دانه بسته زکوة بر او نیست
بلکه بر عهده فروشنده یا مالک اول است اما اگر پیش از
دانه بستن بخرد بر فرض صحیح بودن معامله زکوة بر خریدار
است ، گندم و جو را عاده پیش از خشك شدن مصرف نمیکند و اگر
تصور شود وقتى دانه تر آنرا مصرف کنند زکوة دارد اما وقت سنجیدن
نصاب و بیرون کردن زکوة هنگامى است که گندم و جو را از گاه

وإن كان قبله وجبت ويتعلق الزكاة بالغلات إذا اشتدت وفي الثمار إذا بدا صلاحها وقت الإخراج عند التصفية وجد الثمرة فإذا اجتمعت اجناس مختلفة ينقص كل جنس عن النصاب لم يضم بعضه إلى بعض .

الفصل الرابع

فيما يستحب فيه الزكاة يستحب الزكاة في مال التجارة بشروط: الحول وأن يطلب برأس المال أو بزيادة في الحول كله

پاك كنند . واگر انگور و تازہ می چینند نه برای خشك كردن بلکه برای تازہ خوردن یا مصرف غوره آن، اگر کشمش آن بالفرض بعد نصاب میرسد زکوة بر آن واجب است مثلاً اگر ده خروار انگور کمتر از دو خروار و هشتاد من کشمش میدهد زکوة بر آن نیست و خرما اگر غوره و تازہ چیده شود زکوة دارد اما اعتبار نصاب و وقت دادن زکوة بثمر است یعنی خرماي خشك اگر چند جنس غله دارد باید هر يك بنصاب برسد و هیچيك بدیگری ضمیمه نمیشود .

فصل چهارم - زکوة مستحب

در سه چیز زکوة مستحب است . اول . در مال التجارة بچند شرط یکی آنکه قیمت آن کمتر از نصاب طلا و نقره نباشد . دوم آن

وبلوغ قيمة النصاب ويقوم بالنقدين ويستحب في الخيل
بشروط: الحول والسوم والانوثة فيخرج من العتيق ديناران وعن
البرذون دينار واحد ويستحب فيما يخرج من الارض عدى
الاجناس من الحبوبات بشرط حصول شرائط الوجوب في
الغلات ويخرج كما يخرج منها .

که کالای تجارتی را یک سال نگاه دارد و بفروشد . سیم آنکه در میان
سال مشتری با اندازه قیمت خرید یا بیشتر داشته باشد . این زکوة
در حقیقت جرم نگاه داشتن مالی است که مردم بآن نیاز دارند
ومالك این بهره را از مردم دریغ داشته .

کسی که مال را میخرد و میفروشد ولو چند برابر کسی که
آنها نگاه داشته سودبرد زکوة بر او نیست چون فائده بمردم
رسانیده است . و آنکه برای ارزان شدن نفروخته و نگاه داشته
است نیز زکوة ندارد . زکوة بر راس المال است که نفروخته
نه بر منافع تجارت که از فروختن بدست میاید .

دوم از زکوة های مستحب زکوة مادیان است از مادیان
نجیب سواری سالی دو دینار و از بارکش و یا بویک دینار در هر
سال و شرط آن گذشتن سال است و اینکه در تمام سال بچرد از
گیاه مباح مجانی و در آن نصاب نیست و زکوة در ماده است
نه در نر .

سیم زکوة حبوب مانند برنج و عدس بشرائط غلات .

الباب الثالث

في مستحقى الزكاة وهم ثمانية اصناف : الاول
والثاني الفقراء والمساكين وهم الذين لا يملكون قوت
سنة لهم ولعيالهم ويكونون عاجزين عن تحصيل الكفاية بالصناعة
و يعطى صاحب دار السكنى وعبد الخدمة وفرس الركوب
الثالث العاملون وهم السعاة للصداقات .

الرابع المؤلفة قلوبهم وهم الذين يستمالون للجهاد
وان كانوا كفاراً .

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی

بعضی منافع ضیاع و عقار را نیز گفته اند اگر در سال بنصاب
طلا و نقره برسد و مقدار زکوة چهل یک است .

باب سیم - در مصرف زکوة

مصرف زکوة هشت است :

اول و دوم فقرا و مساکین کسانی که نه قوت یکساله دارند
و نه پیشه که کفایت ایشان کند .

کسی که از خود خانه دارد یا بنده و مرکوب نیز میتواند
زکوة بگیرد اگر از گذران خود عاجز باشد .

سیم - عاملان که زکوة را بدستور امام و نائب او میگیرند
و باو میرسانند هر چند غنی باشند .

چهارم - برای دل بدست آوردن کفار یا نو مسلمانان تا

الخامس في الرقاب وهم المكاتبون والعبيد الذين في الشدة .

السادس الغارمون وهم المدينون في غير معصية الله تعالى .

السابع في سبيل الله وهو كل مصلحة أوقربة كالجهاد والحج وبناء القنابر والمساجد .

الثامن ابن السبيل وهو المنقطع به في الغربة وإن

دریاری اسلام بکوشند و بدین تازہ خود دل خوش کنند .

پنجم - برای آزاد کردن بندگان خصوص آنها که در سختی باشند .

ششم - بدهکاران که برای معصیت وام نگرفته باشند .
هفتم - هر کار خیر شرعی و قربتی که مطلوب خدا است مانند
پل و مسجد ساختن و در راه حج و جهاد و زیارت قبور ائمه
معصومین علیهم السلام .

هشتم - در راه ماندگان که در غربت تهی دست مانده باشد
و لودر وطن خود مالدار باشند و مهمان کردن مسافران غنی نیز
از زکوة جائز است در سفر مباح .

کسی که سفرش معصیت است مانند مامور ظالم نه از سهم این
السبیل میتواند با و داد و نه جائز است او را مهمان کردن و از زکوة

كان غنياً في بلده والضيف إذا كان سفرهما مباحاً . ويعتبر في المستحقين الايمان غير المؤلفة ويعطى أولاد المؤمنين ولو اعطى المخالف مثله اعاد مع الاستبصار وأن لا يكونوا واجبي النفقة عليه من الابوين وإن علوا والا ولادوان نزلا والزوجة والمملوك وان لا يكونوا هاشميين إذا كان المعطى

محسوب داشتن . و پس از توبه شاید جائز باشد .

شرط گیرنده زکوة است که مؤمن اثنی عشری باشد و غیر آنان را از سهم فی سبیل الله و مولفه می توان داد با شرائط . بعضی گویند باید گیرنده عادل باشد و بعضی این شرط نکردند و بنظر ما اگر بداند مال زکوة را بمصرف حرام میرساند نباید داد و اگر امیداند چه مصرف خواهد کرد می توان داد و بهتر آن است که خود نظارت مصرف آن کند . باطفال مومنان نیز زکوة دادن جائز است . اگر اهل سنت زکوة بمثل خود دهد چون بمذهب اهل بیت علیهم السلام آید اعاده کند . همچنین هر گاه ظالمی مالی بعنوان زکوة بزور بستاند کافی نیست و باید دهنده اعاده کند اما ثواب مضاعف میبرد و اگر این حکم نباشد دهندگان در مقابل ظالم مقاومت نمیکنند و بمجرد طلب تسلیم میشوند . شرط دوم آن است که نفقه آنها بر دهنده زکوة واجب نباشد پس نمی توان مصارفی که برای زن و فرزند و پدر و مادر میکنند از زکوة محسوب داشت .

من غيرهم وتمكنوا من الخمس وتحل* للهاشميين المندوبة
ويجوز اعطاء مواليتهم و يجوز تخصيص واحد بها اجمع
والمستحب تقسيطها على الأصناف و اقل ما يعطى الفقير ما
يجب في النصاب الاول و لا حد لاكثره .

شرط سيم آنکه گیرنده از بنی هاشم نباشد مگر آنکه
دهنده نیز هاشمی باشد و اگر اضطرار مقتضی شود هاشمیان
را نیز بقدر ضرورت از زکوة می توان داد چون نفس محترمه
را بهر وجه حفظ باید کرد . صدقات مستحبیه برای آنان جائز
است . بموالی بنی هاشم زکوة می توان داد یعنی کسانی که بنده
بنی هاشم بوده و آزاد کرده آنها باشند . واجب نیست زکوة را
بهشت صنف تقسیم کردن بلکه جائز است همه را در يك مصرف
بکار بردن . اما چون اصل مشروعیت زکوة و حکمت آن چنان
که در بسیاری روایات آمده است برای فقراست با وجود شک
های گرسنه خرج فی سبیل الله مانند پل و بیمارستان نکنند و هر چه
تجمل و زوائد آن هزاران برابر بیش از قدر احتیاج است البته از
خیرات در راه خدا نیست .

و علامه فرمود بهر فقیری کمتر از حد نصاب اول نمیتوان
داد مثلاً از گندم و خرما کمتر از بیست ونه من تبریز و در طلا
و نقره کمتر از نیم دینار و پنج درهم نباید داد و در زائد آن
حدی نیست .

الباب الرابع

في زكاة الفطرة وهي واجبة على المكلف الحر
الغني وهو مالك قوت سنة في كل سنة عند هلال شوال
وتتضيّق عند صلوة العيد ويجوز تقديمها في رمضان ولا
يجوز نقلها عن بلده مع وجود المستحق وقدرها تسعة
ارطال بالعراقي من الحنطة والشعير والتمر والزبيب

باب چهارم - زکوة فطرة

هنگام دیدن هلال ماه شوال واجب می شود بر هر مکلف آزاد که
قوت سالانه خویش را داشته باشد یا پیشه وری که بتواند مخارج
خود را تا آخر سال بدست آورد زکوة فطره دهد .

وقت زکوة فطره از هلال شوال است تا نماز عید و پیش از
هلال شوال در ماه رمضان می توان پیش انداخت و بسیاری گویند
پیش از هلال بقرض محسوب است تا اگر گیرنده و دهنده بشرائط
وجوب مانند قرض را بزکوة فطره ادا کند . جائز نیست
زکوة را از نماز تا خیر انداختن و اگر تاخیر انداخت قضا باید
کرد و بعضی گویند قضا ندارد .

در زمان غیبت که نماز عید واجب از طرف امام اقامه نمیشود
و مردم خود نماز عید می خوانند باستحباب همه روز عید تا
غروب تکلیف فطره اداست و احتیاطاً از زوال عید تا حیر نیندازند
و بسیاری واجب میدانند .

جائز است فطره را از مال خود جدا کند تا به مستحقین که

ثم ما يغلب على قوت السنة ويجوز اخراج القيمة ويجب أن يخرجها عن نفسه وعن من يعوله من مسلم و كافر حرًا و عبد و صغير و كبير و ان كان متبرعاً بالعلولة و يجب فيها النية و ايصالها إلى مستحق زكوة المال و الا فضل صر فهما

در نظر دارد برساند و در این حال تأخیر ادا حرام نیست و اگر بی تفریط و بی تقصیر تلف شود نیز ضامن نیست .

فطره را جائز نیست از شهر خود بجای دیگر بر بند و بفقرای جای دیگر دهند و بعضی جائز میدانند .

مقدار زکوة از هر انسانی نه رطل عراقی است که يك صاع میشود و هر صاع ششصد و چهارده مثقال و نیم است و يك من تبریز متداول عهد ما ششصد و چهل مثقال پس یکمن تبریز از يك صاع بیشتر است . فطره را از هر خوراکی می توان داد گندم و جو و خرما و کشمش و برنج و کشك و شیر و حبوب مانند عدس و ماش و هر چه قوت آدمی شود و شکم سیر کننده مانند سبزی و پیاز و میوه و علامه فرمود در شیر چهار رطل مدنی کافی است اما بهتر خرما است پس از آن کشمش و از آن گذشته هر چه غالب قوت سالیانه مردم باشد و جائز است قیمت آن را از طلا و نقره یا از هر جنس میسر شود بدهند چنانکه در زکوة مال گفتیم .

هر کس واجب است زکوة دهد از خود و از هر کس نفقه

إلى الامام عليه السلام ومع غيبته إلى المأمون من فقهاء الامامية ولا يعطى الفقير اقل من صاع ولا حد لاكثره ويستحب اختصاص القرابة بها ثم الجيران ويستحب للفقير اخراجها

الباب الخامس

في الخمس - وهو واجب في غنائم دار الحرب

خوار او استا گرچه کافر باشد آزاد یا بنده کوچک یا بزرگ نفقه بر او واجب باشد یا در انفاق تبرع کند هر چند مهمان او باشد بشرط آنکه پیش از غروب آفتاب آخر ماه رمضان بروی فرود آید و طفلی که پیش از غروب بزاید و زنی که پیش از غروب بخانه آورد و نظامر آن .

در زکوة فطره نیت واجب است و مصرف آن فقر او مساکین هستند بشرطی که در زکوة مال گذشت و بهتر آن است که بامام رسانند و در غیبت بفقیه امین . بهر فقیر کمتر از یک صاع ندهند و بیشتر هر چه بخواهند و مستحب است خویشان و همسایگان را مقدم دارند چون فقر آنها بهتر از بیگانگان معلوم شود . بر فقیر فطره واجب نیست و اگر بتواند مستحب است .

باب پنجم - خمس

خمس در هفت چیز واجب است (۱) غنیمت جنگ (۲)

والمعادن والغوص وارباح التجارات والصناعات والزراعات
والكنوز وارض الذمی اذا اشتراها من مسلم والحرام الممزوج
بالحلال ولم يتميز ويعتبر فی المعادن والكنوز عشرون ديناراً
و فی الغوص دينار و فی ارباح التجارات و الصناعات
والزراعات الزیادة عن مؤنة السنة له ولعیاله بقدر الاقتصاد

معدن (۳) غواصی (۴) گنج (۵) سود تجارات و صناعات و هر
گونه کسب . (۶) مال حرام آمیخته با حلال که مقدار هر یک
و صاحب آن معلوم نباشد (۷) زمینی که ذمی از مسلمان بخرد
بقول بسیاری از علما و بعضی گویند در اصل این گونه زمین خمس نیست
بلکه در محصول آن دو برابر زکوة است چون زمین هائی بود که
خراج نمیدادند و تنها زکوة از آن گرفته میشد و زکوة از مسلمان
گرفته میشود نه از کافر پس اگر مالک مسلمان زمینش را
به کافر میفروخت باید کافر هیچ ندهد نه زکوة و نه خراج و کار
بر مسلمان سخت تر بود از کافر یکی از خلفا چنان دید که بر کافر
سخت تر کند گفت چون ذمی از مسلمان زمین بخرد باید از او خمس
گرفت و روایتی موافق با آنها آمده است یعنی از محصول آن دو
برابر زکوة بگیرند و شرح آنرا در حاشیه وافی نوشته ایم .

نصاب خمس در معدن و گنج بیست دینار شرعی است و هر
دینار هیجده نخود طلا و در غواصی یک دینار و در چهاره قسم دیگر
نصاب نیست .

فيجب في الزائد وقت الوجوب وقت حصول هذه الاشياء
ويقسم الخمس ستة اقسام : سهم لله وسهم لرسوله ﷺ
وسهم لذي القربى فهذه الثلاثة للامام عليه السلام وسهم للفقراء
من الهاشميين وسهم لایتامهم وسهم لابناء سبيلهم ، ولا يحمل
عن البلد مع وجود المستحق فيه ويجوز اختصاص بعض

در سود کسب از هر چه بیش از مؤنه سالانه باشد خمس باید
داد و در غوص و معدن خرج بیرون آوردن را مستثنی باید کرد
نه نفقه صاحب مال را، و وقت وجوب خمس آنگاه است که این
منافع بدست آید اما منافع کسب و تجارت را از وقت پیدا شدن
اولین منفعت تا یک سال می توان تاخیر انداخت تا معلوم شود خرج
سال چه اندازه بوده است .

خمس را باید شش قسمت کرد سه قسمت آن سهم خدا و رسول
صلی الله علیه و آله و ذوی القربی آن حضرت است و هر سه مال امام
است و سه قسمت دیگر از آن فقرا و یتیمان و در راه ماندگان
از بنی هاشم است. واجب نیست بهر سه نصیبی داد بلکه اگر هر
سه سهم که نصف خمس است تنها به یتیم یا ابن سبیل دهند کافی
است .

نباید خمس را با وجود مستحق از شهر خود بشهری دیگر
نقل کنند و شرط است گیرنده خمس شیعی اثنا عشری باشد مگر

الطوائف الثلاثة بنصيبهم و يعتبر فيهم الايمان و في اليتيم
الفقر ، و الانفال كل ارض خربة باداهلها و كل ارض لم
يوجف عليها بخيل و لاركاب و كل ارض سلمها اهلها من غير قتال
ورؤس الجبال و بطون الاودية و الموات التي لا ارباب لها

یتیم که این شرط دراو نیست و باید فقیر باشد .

انفال حق خاص امام را گویند از غیر خمس ، و آن هر زمینی
است که مردم آن هلاک شده باشند و هر زمینی که بجنگ
گشوده نشده اهل آن بی جنگ تسلیم گشتند و بالای کوهها
و میان دره ها که صاحب خاص نداشته باشد و زمین موات
و نیز ارها و هر مال گرانبها و بی نظیر غصب نکرده که پادشاهان
خاص خویش گردانیده اند مانند گوهرهای نایاب و اسلحه مرصع
و فرشهای نیکو و عمارت و زمینهای خاصه و اینگونه امور که نه
می توان میان لشکریان قسمت کرد و نه بعضی را تخصیص داد و نیز
از انفال است اموال کفار حربی که بی اذن امام بعنوان غنیمت
گیرند و میراث کسی که وارث ندارد . این ها که شمر دیم مال امام
است از جهت امامت او نه از جهت شخص او چون انفال مانند دیگر
اموال امام میان وارثان او تقسیم نمی شود و خاص امامی است که
جانشین او باشد . ملك انواع متعدد دارد و هر نوع را از آثار
و احکام شرعی آن باید شناخت چنانکه شارع عام ملك همه مردم است
و زمین مفتوح العنوه ملك مسلمانان و شارع خاص ملك مشترك
کسانی که در آن جادر خانه و دکانشان باز میشود و این نوع ملك مشترك

والأجرام وصوافي المملوك وقطایعهم غیر المغصوبة ومیراث من لا وارث له والغنائم الماخوذة بغير اذن الأمام عليه السلام فهذه كلها للإمام عليه السلام وأبيع لنا المساكن والمتاجر والمناكح.

نه مانند خانه مشترك است که یکی بتواند دیگران را از تصرف منع کند. و وقف خاص ملك موقوف عليهم است نه آنکه بتوانند بتراضی بفروشند و انفال ملك امام است و از او با امام پس از وی منتقل می شود نه بهمه وارثان و بیت المال نیز نوعی ملك است مسلماً آنرا و خود نمی توانند کسی را برای تصرف در آن انتخاب کنید و هر مالی که بعنوان امامت و شئون و وظائف وی مربوط باشد ملك دیگری نخواهد بود و غیر امام را مالك آن نتوان شمرد و الله العالم و بعضی احکام مناسب در جهاد ذکر می شود انشاء الله

چنانکه می دانیم اکثر مسلمانان خمس را باهل خمس نمی رسانند و انفال را نیز خلفا تصرف میکردند و بسیاری اتفاق می افتد از غنائم جنگ یا معادن مال بسیار از آن ها بما منتقل شود که خمس نداده اند ائمه عليهم السلام برای ما مباح ساختند مسکن و تجارت و نکاح و هر گونه تصرف را در مالی که خمس بدان تعلق گرفته و صاحبان آن خمس نداده اند یا انفال که بی اذن امام تصرف کرده اند با آنکه ائمه عليهم السلام پیوسته وکیل داشتند و خمس از شیعیان میگرفتند از اینگونه اموال انتقالی خمس نخواستند. بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب الصوم

وفیه ابواب

الاول الصوم وهو الامساك عن المفطرات مع النية
فان تعين الصوم كرمضان كفت فيه نية للقربة والا افتقر
إلى التعيين وقتها الليل ويجوز تجديدها إلى الزوال فاذا
زالت الشمس فات وقتها وجب الامساك في رمضان والمعيّن
ثم يقضى ويجزى في رمضان نية عن الشهر في اوله ويجوز

کتاب الصوم

در آن چند باب است

باب اول - روزه خود داری از خوردن و آشامیدن چند
است به نیت قربت و اینهارا مفطر گویند. هر گاه روزه در وقت
معین واجب باشد مانند ماه مبارک رمضان قصد قربت کافی است
در نیت و اگر زمان قابل چند نوع روزه باشد باید در نیت معین
کرد. وقت نیت شب است و اگر کسی شب نیت روزه نداشته و تا
ظهر چیزی نخورده بود میتواند نیت روزه کند اما
بعد از ظهر جائز نیست و در ماه رمضان باید از مفطرات
امساك کند پس از آن قضا گیرد و علامه فرمود امساك بعد از ظهر
در روزه واجب معین غیر رمضان هم واجب است. در اول ماه رمضان

تقديم النية عليه بيوم أو يومين ، ويوم الشك يصام ندباً
 عن شعبان فان اتفق أنه من رمضان اجزاء ولو أصبح بنية
 الافطار ولم يفطرثم تبين أنه من رمضان جدد النية إلى
 الزوال ولو كان بعد الزوال امسك واجباً وقضى ومحل
 الصوم النهار من طلوع الفجر الثاني إلى الغروب .

نیت روزه تا آخر ماه کافی است چنانکه اگر در بعض شبهای
 دیگر یاد روزه نباشد تا بعد از ظهر هم بیاد آن نیاید آنگاه
 نزدیک غروب بخاطرش آید که ماه رمضان است کافی است چون
 از اول ماه قصد روزه همه ماه کرده بود بلکه مطلقاً نیت روزه
 پیش از وقت کافی است .

روزی که ندانند آخر شعبان است یا اول رمضان باید به
 نیت آخر شعبان روزه گرفت و اگر معلوم شود رمضان بوده همان
 روزه کافی است و اگر به نیت رمضان روزه گیرد اگرچه معلوم
 شود رمضان بوده باز صحیح نیست اما اگر نیت روزه نداشته
 و تا پیش از ظهر چیزی نخورده آنگاه معلوم شود رمضان است
 نیت روزه کند صحیح است و اگر بعد از ظهر معلوم شود آن روز
 امساک کند و پس از آن قضا گیرد. وقت روزه از طلوع فجر
 صادق است تا غروب شرمی

الباب الثانی

فیما یمسك عنه الصائم وهو ضربان واجب وندب
فما لواجب الأكل والشرب والجماع فی القبل والدبر
والاستمنا وایصال الغبار إلى الحلق متعمداً والبقاء على
الجنابة متعمداً حتى یطلع الفجر ومعاودة النوم بعد انتباهتین
حتى یطلع الفجر وهذه السبعة توجب القضاء والكفارة
ویجب القضاء بالافطار، بعد الفجر مع ظن بقاء اللیل وترك
المراعات مع القدرة علیها وكذا لو أخبره غیره ببقاء اللیل،
وقبل الغروب للظلمة الموهمة ولو غلب على الظن دخول

باب دوم - در مفطرات

آنچه در روز را باطل می کند و کفاره دارد خوردن و آشامیدن
است و مقاربت و استمنا و غیره بحلق رسانیدن و بر جنابت ماندن
تا طلوع فجر و آن که پس از جنابت دوبار بیدار شود و بار سیم
بخوابد تا صبح و هر کس این اعمال را مرتکب شود باید قضا
کند و کفاره بدهد

اگر بگمان آنکه صبح نشده چیزی بخورد یا کسی او را
خبر داد که هنوز شب است و خورد باید قضا گیرد اما کفاره ندارد
و هر گاه نزدیک غروب هوا تاریک شود بگمان آن که مغرب است
روژه را افطار کنند نیز قضا گیرد بی کفاره مگر بظن غالب وی
شب بود که قضا ندارد.

اللیل ولم یدخل فلاقضاء وتقلید الغیر فی دخول اللیل ولم یدخل ومعاودة النوم بعد انتباهة واحدة قبل الغسل حتی یطلع الفجر وتعتمد القیء ودخول الماء إلى الحلق للتبرد دون ماء المضمضة للصلوة والحقنة بالمایعات ویجب الإمساك عن الکذب علی الله ورسوله ﷺ وعلی الائمة ﷺ وبالارتماس فی الماء قولان وکذا الإمساك عن کل محرّم سوى ما ذکرناه وینا کذا فی الصوم .

والمندوب ترک السعوط والکحل بما فیہ صبراً ومساك

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی

کسی که با جنابت بخوابد و بیدار شود باز بخوابد تا صبح بیدار نشود نیز باید قضای روزه بگیرد بی کفاره همچنین کسی که عمداً قی کند یا دهان را با آب بشوید برای خنک شدن و بگلوی او بجهد یا حقنه کند بمایعات، روزه را قضا کند بی کفاره و دروغ بر خدا و رسول و ائمه (ع) در روزه حرام است اما قضا و کفاره ندارد بعضی گویند روزه را باطل می کند .

در سرزیر آب کردن خلاف است .

کار حرام روزه را باطل نمیکند اما گناه هر حرامی در حال روزه شدیدتر است . مستحب است روزه دار از انفیة کشیدن و سرمه که در آن مشک یا صبر باشد و تلخی آن در حلق

و اخراج الدم ودخول الحمام المضعفان وشم النرجس
والرياحين والحقنة بالجامد وبل الثوب على الجسد والقبلة
والملاعبة والمباشرة بشهوة وجلوس المرئة في الماء ولا يفسد
الصوم بمص الخاتم ومضغ العلك وذوق الطعام إذا لفظه
وزق الطائر واستنقاع الرجل في الماء .

مسائل الاولى الكفارة لا تجب الا في رمضان
والنذر المعين وقضاء رمضان بعد الزوال والاعتكاف على
وجهه وما لا يتعين صومه كالنذر المطلق وقضاء رمضان قبل

احساس شود اجتناب کند و هم از خون گرفتن و در حمام ماندن
بحدی که ضعف آورد و بوییدن نرگس و دیگر گیاهان خوشبوی
و شیاف و جامه تر بر بدن پوشیدن و بوسیدن و ملاعبه با زنان بشهوت
و نشستن زن در آب همه مکروه است .

بمکیدن انگشتی و جویدن سقر و امثال آن که طعم آن از
گلو فرو نرود روزه باطل نمی شود همچنین چشیدن غذا و چیزی
جویدن و بدهان مرغ گذاشتن روزه را باطل نمی کند و نشستن
مرد در آب مکروه نیست .

چند مسئله در روزه

۱- در شکستن چند روزه كفاره باید داد : اول روزه ماه
رمضان و نذر معین، كفاره آن بنده آزاد کردن و دوماه پی در پی روزه
گرفتن و شصت فقیر را طعام دادن میان این سه مخیر است . دوم

الزّوال والنافلة لا يجب بافساده شيء .

الثانية كفارة المتعين عنق رقبة أو صيام شهرين متتابعين أو اطعام ستين مسكيناً و كفارة قضاء رمضان بعد الزّوال اطعام عشرة مساكين فان عجز صام ثلاثة ايام ولو تكرّر الافطار في يومين تكرّرت الكفارة ويعزّر المفطر ولو كان مستحلاً قتل

الثالثة المكرّم لزوجه يتحمل عنها الكفارة

روژه قضای ماه رمضان اگر بعد از ظهر بخورد ده فقیر طعام دادن و اگر نتواند سه روز روزه گرفتن: سیم روزه اعتکاف در اعتکاف ذکر میشود. افطار روزه غیراین سه کفاره ندارد مانند نذر مطلق و قضای ماه رمضان پیش از ظهر و روزه مستحب .

۲- اگر افطار مکرر کند در دو روز باید کفاره مکرر دهد اما اگر یک روز چند بار روزه را باطل کند کفاره مکرر نمی شود و بعضی فقها گویند مکرر میشود . کسی که علناً روزه بخورد نعوذ بالله من غضبه اگرچه گناهش بیش از آن است که بعذاب دنیا پاک شود و باید بتوبه و استغاثه بدرگاه خدا و گریه و زاری و توسل باولیا از خدا آمرزش بخواهد، اما باید بتازیانه تادیبش کنند و اگر آنرا حلال شمارد بکشند که مرتد فطری است .

۳- کسی که زن خود را مجبور کند بمباشرت و زن روزه دار باشد باید کفاره زن را متحمل شود اگر چه خود روزه نباشد

والمطاعة تكفر عن نفسها .

الباب الثالث

فی اقسامه وهی أربعة : واجب و مندوب و مکروه و محظور ، فالواجب شهر رمضان و الکفارات و دم المتعة و النذر و شبهه و الاغتکاف علی وجه و قضاء الواجب . فغير رمضان یؤتی به فی اما کنه ، و اما شهر رمضان فعلامته رؤية الهلال أو مضی " ثلثین یوماً من شعبان أو قیام البیتة برؤية و اگر زن خود اول تسلیم شود کفاره بر خود اوست .

باب سیم - در اقسام روزه

روزه چهار قسم است : واجب . مستحب مکروه حرام . روزه واجب ماه رمضان است و کفارات و بدل قربانی در حج تمتع و روزه نذر یا عهد و قسم و اعتکاف روز سیم و قضای روزه های واجب و هر يك در محل خود ذکر می شود ان شاء الله .

روزه ماه رمضان واجب می شود بدیدن ماه نو یا گذشتن سی روز از غره شعبان و دیدن ماه نو بآن که مکلف خود ببیند یا بدو شاهد ثابت شود و هر کسی واجب می شود که بالغ باشد و عاقل وزن که خالی از حیض و نفاس باشد و بر مسافر روزه نیست و نه بیماری که روزه برای او ضرر داشته باشد .

الهِلال وشرائط وجوبه ستة : البلوغ وكمال العقل والسلامة من المرض والاقامة أو حكمها والخلو من الحيض والنفاس وشرائط القضاء البلوغ وكمال العقل والأسلام والمرتد يقضى ما فاتته في زمان ردته ويتخير قاضي رمضان في اتمامه إلى الزوال فيتعين والمندوب جميع ايام السنة الا المنهى عنه ، والمؤكدة ستة عشر قسماً أوّل خميس من كل شهر وأوّل أربعماء من العشر الثاني وآخر خميس من الثالث ويوم الغدير والمباهلة ويوم المبعث ومولد النبي ﷺ ويوم دحو الارض ويوم عاشوراء على وجه الحزن وعرفة لمن

قضى ماه رمضان واجب است بر کسی که بالغ وعاقل و مسلمان بوده وروزه از او فوت شود ومرتد باید هرروزه که در حال ارتداد از او فوت شده است قضا کند. کسی که روزه قضائیت کرد تاظهر مختار است بشکند وبعداظهر واجب است تمام کند . روزه مستحب . در همه روزهای سال روزه مستحب است مگر آن چه حرام کرده اند و تاکید در شانزده روز بیشتر است ۱- اولین پنجشنبه هر ماهی ۲- و آخرین پنجشنبه ۳- و چهارشنبه دهم وسط هر ماه و اگر دو چهارشنبه داشته باشد چهارشنبه اول . ۴- روز عید غدیر . ۵- مباهله ۶- روز مبعث ۷- روز ولادت خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله ۸- روز دحو الارض . ۹- روز عاشورا به نیت حزن ۱۰- روز عرفة برای کسی که ضعیف نشود و در دعاست

لا يضعفه عن الدعاء وأول ذى الحجة وأول رجب ورجب كله وشعبان كله وأيام البيض وكل خميس وكل جمعة ويستحب الإمساك وإن لم يكن صوماً للمسافر القادم بعد الزوال أو قبله وقد افطر والمريض إذا برئ كذلك وكذا الحائض والنفساء إذا طهرتا والكافر إذا أسلم والصبي إذا بلغ والمجنون إذا أفاق والمغمى عليه ولا يصح صوم الضيف تطوعاً بدون إذن المضيف ولا المرأة بدون إذن الزوج ولا الولد بدون إذن الوالد ولا المملوك بدون إذن المولى

کتابت فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۸۵

- نگردد ۱۱. اول ذی الحجة ۱۲ - همه ماه رجب ۱۳. ماه شعبان ۱۴. ایام البيض یعنی روز سیزده و چهارده و پانزدهم این دو ماه ۱۵. هر روز پنجشنبه . ۱۶. هر روز جمعه .

مستحب است که مسافر چون بعد از ظهر بمنزل خود باز گردد گرچه روزه نیست اما امساك کند همچنین هر گاه پیش از ظهر بمنزل برسد و در راه افطار کرده باشد . و مریض چون شفا یابد و زن ناپاک که پاک شود و کافر که اسلام آورد و طفل که بالغ شود و مجنون که بمقتل آید و بیهوش که بهوش آید همه امساك کنند گرچه روزه نباشند اما ثواب میبرند .

روزه مستحب از میهمان بی اذن صاحب خانه صحیح نیست همچنین زن بی اذن شوهر و فرزند بی اذن پدر و بنده بی اذن مولی

والمكروه النافلة سفرأ أو المدعو إلى طعام وعرفة مع ضعفه
عن الدعاء أو شك الهلال. والمحرم صوم العيدين وإيتم
التشريق لمن كان بمنى ويوم الشك في أنه من رمضان

و بعضی مکروه دانسته اند روزه فرزندان رابی اذن پدر و روزه میهمان
رابی اذن صاحب خانه و این قول اولی است مگر آنکه از روزه
گرفتن فرزندان پدر رنج بیند و از روزه میهمان بر صاحب خانه تکلفی
آید و مجبور شود در روش خود را در تهیه و ترتیب غذا تغییر دهد در این
صورت حرمت روزه میهمان اولی است و شاید اصل روزه صحیح
باشد و آزاری که مقارن آن است حرام .

روزه مکروه - روزه نافله است در سفر بقول مشهور
و بعضی علما خصوصاً در عصر ما حرام میدانند. و قول اول صحیح
است. دیگر روزه عرفة مکروه است برای کسی که ضعف آورد و در
دعا خواندن سست شود این حکم دلیل آن است که روزه مستحب
در سفر حرام نیست زیرا که غالباً مردم در عرفات مسافرنند. روزه
کسی که برای طعام دعوت شده نیز مکروه است . هر گاه در
دیدن هلال ذی الحجة اختلاف باشد و روزه عرفة بعید مشتبہ شود
روزه آن هم مکروه است .

روزه های حرام - روزه عید فطر و عید قربان است و
روزه ایام تشریق یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجة برای

وصوم نذر المعصية وصوم الصمت والواجب في السفر الا
النذر المقيّد به وبذل دم المتعة والبدنة لمن افاض من
عرفات قبل الغروب عامداً أو يكون سفره اكثر من حضره
وهو كل من ليس له في بلده مقام عشرة ايام .

کسی که در منی باشد ، و نوع مردم در منی مسافرنند و
حرمت آن برای سفر نیست و روز آخر ماه شعبان که شك در دیدن هلال
باشد بنیت رمضان روزه گرفتن حرام است . روزه صمت یعنی از
سخن گفتن پرهیز کند و روزه وصال یعنی نیت امساك بیش از يك
روز از صبح تا مغرب و روزه نذر برای معصیت نیز حرام است مثل
آنکه نذر کند اگر از جانب ظالم منصبی باو دهند روزه گیرد یا
عبادت دیگر بجای آورد آن نذر صحیح نیست و آن عبادت
باطل است .

در سفر روزه واجب حرام است مگر چند جا استثنای شده است
اول روزه نذر دوم روزه برای کسی که حج تمتع بجای آورده
و قربانی را نمی تواند باید سه روز در سفر روزه بدارد و هفت روز
چون بمنزل خود باز گردد . سیم هر کس پیش از غروب از عرفات
بیرون آید عمداً نیز باید شتری قربانی کند و اگر نتواند هیچده روز
روزه بدارد این روزه ها در سفر جائز است .

و مسافری که سفرش بیشتر از اقامت است یعنی ده روز در
يك جا مقام ندارد روزه او در سفر صحیح است .

مسائل: الاولى الصوم الواجب ينقسم إلى مضيق وهو رمضان وقضائه والنذر والاعتكاف ومخير وهو صوم كفارة اذى حلق الرأس و كفارة رمضان و جزاء الصيد

بیشتر علمای عصر ما روزه مستحب را در سفر نیز صحیح نمی دانند اما مشهور صحیح است .

چند مسئله در روزه واجب

۱- گاهی روزه واجب مضیق است یعنی عقب انداختن آن حرام است مانند قضای ماه مبارک رمضان که تا رمضان آینده باید بجا آورد و نذری که وقت آنرا معین کرده باشند و روز سیم اعتکاف که پس از دو روز مستحب روز سیم را واجب است روزه گرفتن و غیر اینها وقت معین ندارد .

گاهی روزه واجب مخیر است یعنی مکلف اختیار دارد روزه بجا آورد یا بجای آن عبادت دیگر کند . یکی در حج است که چون محرم ناچار شود سر تراشده روز روزه بدارد یا گوسفندی فدیة دهد یا ده مسکین سیر کند . دیگر كفارة رمضان هم مخیر است چنانکه خواهد آمد انشاء الله . سیم كفارة شكار کردن محرم در حج .

گاهی روزه واجب مرتب است مانند كفارة بشكستن قسم كفارة قتل خطا . كفارة ظهار . كفارة قضای ماه رمضان که بعد از ظهر افطار کند . و در متن تبصره فرمود روزه خون هدی و مقسود

و مرتب وهو صوم كفارة اليمين وقتل الخطأ و الظهار و دم الهدى و كفارة قضاء رمضان بعد الزوال .

الثانية كل صوم يجب فيه التتابع الا النذر المطلق وشبهه و القضاء و جزاء الصيد و السبعة في بدل الهدى .

الثالثة كل ما يشترط فيه التتابع إذا أفطر لعذر بني وأن أفطر لغيره استأنف الا من وجب عليه شهران فصام شهراً ومن الثاني ولو يوماً بني ومن وجب عليه شهر فصام

اذ آن هیجده روز است برای کسی که از عرفات بیرون رود پیش از غروب که باید شتری بکشد و اگر نتواند هیجده روز روزه بگیرد هر چند لفظ بر آن دلالت ندارد سهو القلم شده است .

۲ هر گاه چند روز تکلیف روزه کنند و نام عدد برند در کفارات و غیر آن باید پشت هم و بی فاصله بجای آورند چون عدد منصرف بآن می شود مگر هفت روز که در حج تمتع بجای قربانی روزه می گیرند پس از باز گشتن بوطن و جزای صید بتفصیلی که در کتاب حج خواهیم گفت ان شاء الله . قضای ماه رمضان و نذر مطلق را می توان بتفریق ادا کرد .

۳ . در بین روزه هائی که باید متوالی بجای آورد اگر يك روز بعدی افطار کرد می توان بر همان گذشته بنا کند و بقیه را تکمیل نماید اما اگر بی عذر عمداً افطار کند باید از سر گیرد .

خمسة عشر يوماً والثلاثة في بدل هدى المتعة إذا صام يومى
التروية وعرفة صام الثالث بعد ايام التشريق .

الباب الرابع

في المعذورين - إذا حاضت المرأة أو نفست أى وقت

روزه‌های دومانه متوالی را هر گاه یکماه و يك روز متوالی بگیرد
در تفریق بقیه مختار است هر چند دومانه نذر باشد. روزه نذر یکماهه
را چون تا پایان روزه بگیرد می تواند باقی را متفرق کند و سه روز بدل
قربانی حج تمتع را چون روز ترویه و عرفة روزه دارد می تواند
روز سیم را پس از ایام تشریق روزه بگیرد و بهمان اکتفا کند .

باید دانست که ثواب آخرت نزد متکلمان بر هر رنج و
مشقتی است که انسان در راه اطاعت امر خدا یتعالی متحمل شود
خواه بمقتضای حکم فقها قضا داشته باشد یا نداشته باشد یعنی
باطل باشد در فقه یا صحیح، و متکلمان همان که ثواب دارد صحیح
مینامند پس نماز و روزه و بسیاری از عبادات که مکلف بمشقت
بیجا آورده و در فقه باطل است و اما سبک تعبیدی در بعض روزه‌های باطل
و مقدمات عبادات که انسان آماده کرده و بآن عبادت موفق نشده
همه ثواب دارد اگرچه فقها آن عمل را باطل دانند . صحیح نزد
متکلمین غیر صحیح نزد فقهاست

باب چهارم - کسانی که از روزه معذورند

زن هر وقت روز حائض شود یا بچه آورد و نفاس بیند

كان من النهار بطل صومها وتقضيه ولو طهرت بعد الفجر
امسكت استحباباً وقضته ولو بلغ الصبي أو افاق المجنون
قبل الفجر صاماً ذلك اليوم واجباً والّا فلا والمريض إذا
برىء أو قدم المسافر قبل الزوال ولم يفطرا امسكاً واجباً
واجزأهما والّا فلا ولو استمر المرض إلى رمضان آخر
سقط القضاء وتصدق عن الماضي لكل يوم بمد ولو برىء

روزه اش باطل می شود و باید قضا گیرد هر چند نزدیک غروب
حیض دیده اما ثواب آن روزه باطل شده را میبرد و چون پس از طلوع
فجر پاک شود مستحب است آن روز امساك کند و قضا بر او واجب
است اما امساك او ثواب دارد و صحیح است باصطلاح متکلمان
طفل و مجنون اگر پیش از اذان صبح بالغ یا عاقل شوند واجب
است آن روز را روزه دارند و اگر بعد از صبح باشد واجب نیست. بیمار
چون پیش از ظهر حالش نیکو شود و بتواند روزه بگیرد و پیش از
آن چیزی نخورده واجب است نیت روزه کند و قضا ندارد و اگر
پیش از آن خورده است قضا کند. مسافر که پیش از ظهر بمنزل آید
همین حکم دارد.

بیماری که از ماه رمضان تا رمضان دیگر بیماریش طول بکشد
و نتواند قضا کند اصلاً روزه قضا از او ساقط میشود و از هر روز
که خورده است يك مد طعام كفاره دهد و مد صد و پنجاه و سه مثقال
ونیم است (۷۱۹۶ گرم).

بینهما وكان عازماً على الصّوم قضاء ولا كفارة وأن تهاون
 قضی وتصدّق عن كلّ يوم بمدّ وحکم ما زاد علی رمضانین
 حکم رمضانین ووجب الافطار علی المريض والمسافر فلو
 صاماً لم یجزهما وشرائط قصر الصّوم شرائط قصر الصلوة
 والشیخ والشیخة مع عجزهما یتصدّقان عن كلّ يوم بمدّ
 وكذا ذوالعطاش ویقضی مع البرء والحامل المقرب والمرضة
 القلیلة اللبن تغطران وتقصیان مع الصدقة ولومات المريض
 فی مرضه استحب لولیہ القضاء عنه و لومات بعد استقرار
 واگر بین دوماء رمضان حالش بهتر شود قضا کند و كفاره
 نیز بدهد برای هر روز يك مد . حکم پیش از دو رمضان حکم دو
 رمضان است یعنی بیش از يك كفاره ندارد .

روژه از مریض ومسافر صحیح نیست و باید افطار کنند مگر
 روژه مستحب از مسافر چنانکه گذشت . شرط سقوط روژه از
 مسافر همان شرائط شکستن نماز است پیرمرد و پیرزن که از روژه
 گرفتن عاجز باشند بجای هر روز يك مد طعام كفاره دهند و همچنین
 کسی که مرض تشنکی دارد و اگر بیماری خوب شد قضا کند زن
 آبستن که روژه برای او زیان دارد و شیرده که نتواند با حفظ
 سلامتی خود طفل را شیر دهد روزی يك مد كفاره دهند و قضا گیرند
 هر گاه مریض در همان مرض که روژه را افطار کرده است بمیرد
 مستحب است ولی او (بزرگترین پسرش) روژه او را قضا کند

الصَّوْمُ أَوِ الْفَوَاتِ بِسَفَرٍ وَغَيْرِهِ قَضَى الْوَلِيُّ وَهُوَ أَكْبَرُ أَوْلَادِهِ
الذَّكَورِ وَاجِباً وَلَوْ كَانَ وَلِيَّانِ تَحَاصَا وَيَقْضَى عَنْ الْمَرْثَةِ
وَلَوْ كَانَ الْأَكْبَرُ انْشَى فَلَا قِضَاءَ وَيَتَصَدَّقُ مِنَ التَّرَكَةِ عَنْ كُلِّ
يَوْمٍ بِمَدٍّ وَلَوْ كَانَ عَلَيْهِ شَهْرَانِ قَضَى الْوَلِيُّ شَهْراً وَتَصَدَّقُ
مِنْ مَالِ الْمَيِّتِ الْآخَرِ .

الباب الخامس

فِي الْأَعْتِكَافِ - وَهُوَ اللَّبَثُ لِلْعِبَادَةِ فِي مَسْجِدٍ مَكَّةَ

وَإِذَا كَرَّزَ بِيَمَارَى بِرَخِيْزٍ دُوْهُوَ أَنْدَ خُودِ قِضَا كُنْدَا مَا نَكُنْدُوْا زِدْنِيَا بِرُودِ
قِضَا بِرُوْلِي وَاجِبٌ اسْتِ، وَإِذَا كَرَّ مَيِّتٌ دُوْهُوَ سِرْهُمُ سَنٍ دَارِدِ هَرِيكَ نِيْمِي
أَزْ رُوزِهِ هَايِ أَوْرَا قِضَا كُنْدُ . دَرِ قِضَا فَرْقِ نِيْسْتِ مِيَا نِ أَنْكِه مَيِّتِ
مَرْدٌ بَاشَدِ يَازَنِ .

وَعَلَامَةٌ فَرْمُودَةٌ اسْتِ إِذَا كَرَّ فَرْزَنْدِ بَزَرْگَتَرِ دَخْتَرِ بَاشَدِ
وَاجِبٌ نِيْسْتِ قِضَا نِهْ بِرِپَسَرِ بَزَرْگَتَرِ وَنِهْ بِرْدِ دَخْتَرِ بَلَكِهْ سَاقِطٌ اسْتِ
وَبِهَجَايِ قِضَايِ رُوزِهِ أَزْ تَرَكِهْ رُوزِي يَكْمَدِ كِفَارَهْ دِهَنْدِوَ إِذَا كَرَّ
مَيِّتِ دُومَا رُوزِهِ بِرْ عَهْدِهْ دَارِدِ يَكْ مَاهِ رَاوْلِي قِضَا كُنْدِ وَ يَكْ مَاهِ
صَدَقَهْ دِهْدِ . وَ بِنَظَرِ مَا دَرِ اِيْنِ بَابِ تَفْصِيْلِي اسْتِ وَ دَرِ حَاشِيَه
وَافِي نُوْشْتِهْ اِيْمِ .

باب پنجم - اعتكاف

اعتكاف ماندن در مسجد است بقصد عبادت و مخصوص راست
بآن مسجد که وقتی نماز جمعه با حضور امام در آن خوانده شده

أو مسجد النبی ﷺ أو جامع الكوفة أو البصرة خاصة
وشرائطه النية والصوم وإيقاعه ثلثة أيام فما زاد وهو واجب
ونذب فالواجب ما أوجب بالنذر وشبهه .

والنذب ما يتبرع به فاذا مضى يومان وجب الثالث
ولا يخرج عن المسجد الا لضرورة أو طاعة كنشيع اخ أو
عيادة مريض أو صلوة جنازة أو اقامة شهادة ومع الخروج
لا يمشي تحت الظلال ولا يجلس ولا يصلي ويستحب له الاشتراط
ويحرم عليه الاستمتاع بالنساء والبيع والشراء وشم الطيب

باشد وآن مسجد مکه است و مسجد مدینه و جامع کوفه و مسجد
بصره و بعضی مسجد مدائن را نیز افزوده اند که امام حسن (ع)
در آنجا نماز جمعه گذاشت اما فعلا محل آن معلوم نیست و بعضی
با احتمال گویند شاید مجاور قبر سلمان باشد .

شرط اعتکاف نیت است و روزه سه روز یا بیشتر و اعتکاف
ذاتا واجب نیست مگر بند روقسم واجب شود اما اگر دو روز روزه
گرفت بقول بعضی روز سیم نیز واجب می شود و بسايد از مسجد
بیرون نرود مگر برای ضرورت یا برای کار خیر و ثواب مانند عیادت
مريض و تشييع جنازه یا شهادت دادن و امثال آن و چون بیرون
رود زیر سایه راه نرود و ننشیند و نماز در غیر همان مسجد که اعتکاف
کرده نخواند . مستحب است در آغاز اعتکاف در نیت بگذرانند که

والجدال ويفسده كل ما يفسد الصوم ولو جامع فيه كفر
مثل كفارة رمضان وان كان ليلاً ففي نهار رمضان تنضاعف
الكفارة ولو افطر بغيره مما يوجب الكفارة فان وجب
بالنذر المعين كفر والا فلا الا في الثالث ولو حاضت
المرأة أو مرض المعتكف خرجا وقضيا مع وجوبه .



مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی

اگر عذری پدید آمد آن را بشکنند . حرام است بر معتكف آنكه
از زن تمتع گیرد و خرید و فروش و بوی خوش و جدال کردن و
هر چه روزه را باطل کند اعتكاف را باطل می کند چون شرط
اعتكاف روزه است .

اگر روزه اعتكاف را باطل کند در روز سیم باید كفاره
بدهد مانند كفاره رمضان و اگر در روز اول و دوم باطل کند
و نذر معین کرده باشد اعتكاف را، نیز كفاره بدهد و اگر نذر نکرده
باشد چون روز اول و دوم واجب نیست كفاره ندارد .

اگر معتكف بسبب حیض یا بیماری نتواند در مسجد بماند
باید بیرون رود و اگر اعتكاف واجب بوده است بعد از این
قضا کند .

کتاب الحج

وفیه ابواب - الباب الاول :

فی اقسامه - وهی حجة الاسلام وما یجب بالنذر وشبهه وبالاستیجار والافساد فحجة الاسلام واجبة باصل الشرع مرة واحدة علی الذکور والاناث والخنائی بشروط ستة : البلوغ ، وکمال العقل ، والحرية ، والزاد والراحلة ، وامکان المسیر فلو حج الصبی لم یجزئه الا إذا ادرك احد الموقفين بالغاً وكذا العبد ویصح الاحرام

کتاب الحج

در آن چند باب است

باب اول - در اقسام حج

- حج واجب چهار قسم است ۱- حجة الاسلام یعنی بر هر مسلمان واجب است در عمر خود یکبار حج بجا آورد .
- ۲- نذر وعهد و قسم ۳- حج استیجاری .
- ۴- فاسد کردن حج موجب حج دیگر است .
- حج باصل شرع واجب است بر زن و مرد و خنثی بشش شرط
- ۱- بالغ بودن ۲- عقل ۳- آزادی ۵ و ۴ داشتن توشه و مرکب
- ۶- باز بودن راه و امکان مسافرت .

کودک نابالغ حج گذارد برای حجة الاسلام کافی نیست یعنی پس از بلوغ واجب است باز به حج رود اما جائز است ولی طفل

بالصبي غير المميز والمجنون ومن العبد باذن المولى ولو تسكع الفقير لم يجزئه بعد الاستطاعة ولو كان المتمكن مريضاً لم يجب الاستنابة ويجب مع الشرائط على الفور

اورا حج برد و اعمال حج را براو جاری سازد از احرام و طواف و سعی و بردن بموقف عرفات و مشعر و خود ولی نیت کند و این عمل صحیح است و ثواب برای ولی است و توفیق برای آینده کودک هر چند طفل شیر خواره باشد مانند اذان و اقامه گفتن در گوش طفل که در توفیق او تاثیر دارد.

و اگر طفل نابالغ نزدیک بلوغ نیت حج کرد و در موقف عرفات بالغ شد یا مشعر را دریافت حج او بجای حجة الاسلام محسوب است همچنین بنده که در عرفات یا مشعر آزاد شود.

دیوانه در حکم کودک غیر ممیز است و ولی او میتواند او را حج دهد و بنده باذن مولى حجش صحیح است اما کافی از حجة الاسلام نیست. کسی که مستطیع نباشد یعنی خود مالک مصرف حج نباشد اما به حج رود حجش صحیح است و پس از مستطیع شدن باید اعاده کند مثلاً بقرض وسیله حج را فراهم آورد و پس از آن قرض خویش را ادا کند. مریض که امید بهبودی دارد نائب گرفتن او برای حج صحیح نیست و آن که عاجز است و امید توانائی ندارد باید نائب گیرد.

ولو اهل مع الاستقرار حتى مات قضي من صلب ماله من
اقرب الاماكن ولو لم يخلف غير الاجرة ولا يجوز لمن
وجب عليه الحج أن يحج تطوعاً ولا نائباً ولا يشترط في
المرأة وجود محرم ولا اذن الزوج ريشترط في النّدب.
و اما النائب فشرطه الاسلام والعقل وأن لا يكون
عليه حج واجب ولو لم يكن جازوان كان ضرورة أو

حج واجب فوری است پس از جمع شرائط و اگر ترك آن کرد
و پس از موسم در گذشت باید از اصل مال وی نائب گیرند از نزدیک
ترین جائی که ممکن باشد و بعضی گویند از شهر خود او نباید
نائب گیرند هر چند ارباب بیش از اندازه اجرت حج نکداشته باشد.
هر کسی حج بر او واجب شود جائز نیست حج مستحب گذارد یا
نائب دیگری شود. چون بر زن حج واجب شود اذن شوهر و وجود
محرم شرط نیست اما در حج مستحب اذن شوهر شرط است.
نائب حج - باید مسلمان و عاقل باشد و حج بر خود او واجب
نباشد و شرط نیست مرد باشد یا پیش از نیابت یکبار خود حج بجا
آورده باشد. اگر کسی تبرعاً از میت حج بجا آورد ذمه ولی او
بری می شود. باید دانست کسی که عمداً واجبی از واجبات الهی
را ترك کند مستحق عقاب است اگر چه پس از مرگ ولی او قضا
کند و بخشش خداوند تفضل است نه استحقاق چنان که اگر
بعذری حج یا واجب دیگر را ترك کند و وصیت کند بجا آورند

امرئە ولو تبرع عن الميت برئت ذمته .

الباب الثانی

فی انواعه وهی ثلاثة : تمتع وقران وافراد .

اما التمتع فصورته الاحرام بالعمرة إلى الحج من الميقات والطواف بالبيت سبعا وصلوة ركعتين في مقام ابراهيم عليه السلام والسعي بين الصفا والمروة سبعا والتقصير

خود ميت عقاب ندارد چه ولی ووصی او قضای واجب را بجا آورند یا نیاورند و اگر ویرا ثوابی افزون دهند نیز تفضل است .

باب دوم - در انواع حج

حج بر سه قسم است حج تمتع . حج قران . حج افراد .
ما در مناسک حج که برای غرض دیگر نوشته ایم همیشه مراعات احتیاط کردیم و این کتاب برای علم است . اگر مخالف یکدیگر باشند از این جهت است . طریقه حج تمتع این است که احرام بندد به نیت عمره با قصد اینکه چون عمره را تمام کرد و از احرام بیرون آمد احرام دیگر برای حج بندد و حج بجا آورد پس از نیت احرام عمره که از میقات باید بست بمکه در آید و هفت بار دور کعبه بگردد یعنی طواف کند و دو رکعت نماز در مقام ابراهیم بخواند و سعی بین صفا و مروه کند آن گاه تقصیر کند یعنی از موی

والاحرام ثانياً من مكة بالحج والوقوف بعرفات تاسع ذي الحجة الى الغروب والافاضة الى المشعر والوقوف به بعد الفجر ورمي جمرة العقبة ثم الذبح ثم الحلق يوم النحر بمنى وطواف الحج وركعتاه وسعيه وطواف النساء وركعتاه والمبيت بمنى ليلة الحاديعشر والثاني عشر ورمي الجمار الثلاث في

شارب یا ناخن بگیرد و از احرام بیرون آید و بار دیگر از مکة احرام بندد به نیت حج و روز نهم ذی الحجة بعرفات رود در عرفات اقامت کند تا غروب و از آن جا بمشعر الاحرام آید و پس از فجر آنجا بماند پس آن بمنی آید و بجمرة عقبه هفت سنگ اندازد در روز عید قربان آن گاه قربانی کند و سر تراشد پس از آن بمکه رود و طواف حج و دو رکعت نماز در مقام ابراهیم علیه السلام و سعی میان صفا و مروه بجا آورد پس از آن طواف نساء و دو رکعت نماز طواف و شب یازدهم و دوازدهم در منی بماند و روز این شبها بهر سه جمرة ريك اندازد و اگر روز سیزدهم در منی بماند همچنین ريك زدن واجب است و برای ضبط و حفظ این اعمال گفته اند؛

اطرست للعمرة اجمل نهج او ورنحط رس طرمرلحج
اطرست در مصرع اول پنج حرف است اشاره به احرام و طواف
و رکعتین نماز و سعی و تقصیر و حروف مصرع دوم الف اشاره با احرام
و دو حرف و او اشاره به وقوفین و همچنین تا آخر هر حرفی اشاره
بعملی است .

اليومين ثم أن اقام الثالث عشر رمى وهذا فرض من نأى
عن مكة بأثنى عشر ميلاً فمازاد من كل جانب والمفرد
يقدم الحج ثم يعتمر عمرة مفردة بعد الاحلال ، والقارن
كذلك لكنه يسوق الهدى عند احرامه .

وشرط المتمتع النية ووقوعه في اشهر الحج وهي

ن اشاره به نحرو قربانی وح اشاره به حلق و ط اشاره
بطواف است و که بعد از ط باشد اشاره به دو رکعت نماز و بعد
از ط نباشد رمی یعنی سنک انداختن و س سعى و م اشاره به
مبيت یعنی شب ماندن درمنى
حج تمتع وظیفه کسی است که دوازده میل از مکه دور باشد
یعنی چهار فرسخ و هر که از این اندازه نزدیکتر باشد حج او قران
و افراد است و بعضی علماء گویند تا شانزده فرسخ حد تمتع است
و در حاشیه وافى این قول را ترجیح دادیم .

حج قران و افراد. مانند حج تمتع می کنند و چون حج تمام
شود باید عمره گذارد و فرق میان قران و افراد آن است که در
قران قربانی همراه دارد از وقت احرام و در حج افراد قربانی
نیست .

شرط حج تمتع آن است که نیت کند و در ماه شوال یا ذی
القعدة یا نه روز اول ذی الحجه عمره بجا آورد و حج را در همان

شوال و ذوالقعدة و تسع من ذي الحجة و اتيان الحج و العمرة في عام واحد و انشاء احرام الحج من مكة، و شرط الباقيين النية و وقوعه في اشهر الحج و عقد الاحرام من الميقات أو من منزله إن كان دون الميقات و يجوز لهما الطواف قبل المضي إلى عرفات لكنهما يجب أن التلبية عند كل طواف استحباباً و يجب على المتمتع الهدى و لا يجب على الباقيين .



سال باید کرد که عمره را بجا آورد و احرام حج تمتع از مکه باید بست .

شرط حج قرآن و افراد است که نیت کند و احرام حج در سه ماه مذکور بسته شود از منزل خودش یا از میقات هر کدام بمکه نزدیکتر باشد و جائز است طواف خانه خدا کند پیش از آن که بعرفات رود و مستحب است پس از هر طواف تلبیه تجدید کند و در حج افراد و قرآن قربانی واجب نیست مگر همان که در حج قرآن همراه آورده اند .

حج مستحب را مختار است تمتع یا قرآن یا افراد بجا آورد و تمتع افضل است و در مذهب ما جائز است کسی که نیت حج افراد کرده در نیت عدول کند بعمره تمتع و اما حج قرآن جائز نیست و غالب اهل سنت عدول را جائز نمیدانند و گویند خایفه ثانی آنرا حرام کرد .

الباب الثالث

فی الاحرام وانما یصح من المیقات وهی ستة: لاهل العراق العقیق وافضله المسلخ وأوسطه غمرة و آخره ذات عرق فلا یجوز عبورها الا محرماً ، ولأهل المدينة مسجد الشجرة وعند الضرورة الجحفة وهی میقات أهل الشام اختیاراً ، وللمن یلملم وللطائف قرن المنازل والمتمتع بحججه یحرم من مكة ومن كان منزله اقرب من المیقات فمنزله میقاته وفتح للصبیان ، ومن حج علی طریق احرم من میقات أهله

باب سیم . در احرام

احرام آغاز شروع در مناسک است وبمعنی پرهیز از اموری چند برای آماده شدن عبادت پروردگار وقتی نزدیک خانه اومی شوند و چند جای که برای احرام در شرع مقرر شده است میقات می نامند و بر سر راه مسافران واقع است چون بدان جارسند واجب است احرام بندند . برای اهل عراق جائی بنام عقیق و افضل آن است از مسلخ احرام بندند که اول میقات است و وسط آن غمره نام دارد و آخر آن جائی است بنام ذات عرق که اهالی آنجا می شناسند و جائز نیست کسی از ذات عرق بگذرد احرام نبسته و میقات برای اهل مدینه مسجد شجره است و اگر از مسجد شجره بگذرد و بعلتی نتواند احرام بندد جائز است از جحفه احرام بندد و جحفه در حال اختیار میقات مردم شام است .

ولا يجوز الاحرام قبل هذه المواقيت ولو تجاوزها متعمداً
رجع واحرم منها وان لم يتمكن بطل حجه وإن كان ناسياً
أوجاهلاً رجع مع المكنة واحرم من موضعه إن لم يتمكن
ولونسى الاحرام حتى اكمل مناسكه صحح حجه على رواية
والواجب في الاحرام النية واستدامتها حكماً والتلبيات

وميقات اهل يمن يلزم است واهل طائف قرن المنازل
وهر كس منزلش نزدیکتر باشد بمكه از ميقات لازم نیست
بميقات رود و از آنجا احرام بندد بلکه جائز است از منزل خود
محرم شود و كودكان را از فح لباس احرام بپوشند كه نزدیک
يك فرسخی مكه است و آن كه حج تمتع می گذارد از خود شهر
مكه احرام حج بندد و اهل هر ناحیتی كه نه از راه خود بمكه روند
بلكه از راه ناحیت دیگر عبور كنند بر ميقات آنان احرام بندند
ولازم نیست بميقات خود روند. احرام پیش از ميقات جائز نیست
واحرام نبسته هم از ميقات نمی توان گذشت مگر نداند واجب
است یا فراموش كند یا نتواند احرام بندد در این صورت واجب است
باز گردد بميقات و اگر نتواند از هر جا كه ممكن است احرام بندد
و آن كه عمداً از ميقات بگذرد بی احرام و نتواند باز گردد حجش
باطل است و اگر اصلاً احرام را فراموش كند تا آخر مناسك حج
در روایتی آمده كه حج او صحیح است و بعضی گویند صحیح نیست
واجبات احرام - واجب است نیت در آغاز آن و مستمر

الاربع للمتمتع والمفرد وهى والاشعار و التقلید للقارن
 و صورتها : لبیک اللہم لبیک لبیک إن الحمد والنعمة والملك
 لك لا شريك لك لبیک و لبس ثوبین ممّا یصحّ فیہ الصلوة
 والمندوب توفير شعر الرأس للمتمتع من اول ذی القعدة
 وتنظيف الجسد وقص الأظفار واخذ الشارب واخذ العانة
 والابطين بالنسوة والغسل امامه والاحرام عقیب الظهر أو

داشتن تا آخر و چهار تلبیه گفتن برای کسی که حج تمتع یا افراد نیت
 کند و اشعار یا تقلید برای آن که حج قرآن می گذارد و معنی اشعار یا
 تقلید خواهد آمد ان شاء الله.

صورت تلبیه این است : لبیک اللہم لبیک لبیک ان الحمد و
 النعمة لك والملك لا شريك لك لبیک و بعبارات دیگر نیز نقل شده
 و صحیح است .

دیگر از واجبات احرام پوشیدن دو جامه است ندوخته از
 جنسی که نماز در آن صحیح باشد مانند پشم و پنبه نه حریر برای
 مردان یعنی اگر باید جامه بتن داشته باشد ندوخته باشد نه آن
 که بی جامه بودن احرام را باطل کند.

مستحبات احرام - مرد در عمره تمتع موی سر را بگذارد
 پیش از احرام تا بلند شود از اول ذی القعدة و اصلاً کوتاه نکند و
 نزدیک وقت احرام تن را پاک کند و ناخن بگیرد و شارب بزند و

فريضة أوست ركعات أو ركعتين ورفع الصوت بالتلبية إذا علت راحلته البيداء إن حج على طريق المدينة والدعاء والتلفظ بالنسوع والأشراط وتكرار التلبية إلى أن يشاهد بيوت مكة للمتمتع وإلى عند الزوال يوم عرفة للمفرد والقارن وإذا دخل الحرم للمعتمر والأحرام في قطن محض وأحرام المرئيه كاحرام الرجل الأفي تحريم المخيط ولا يمنعها الحيض منه .



موی عانه وزیر بغل دور کند و پیش از احرام غسل کند و احرام پس از نماز ظهر بندد یا هر فريضه که خواهد یا شش رکعت به نیت احرام و اگر شش رکعت دشوار باشد دور رکعت بخواند و آواز بلند کند در تلبیه گفتن وقتی مرکوب او به بیداء بر آید در راه مدینه و دعاء وارد بخواند و نوع حجی که نیت کرده است بزبان آورد و باخدای شرط کند در ترك احرام اگر عذری پیش آید و پیوسته تلبیه گوید تا وقتی خانه های مکه را مشاهده کرد تلبیه را قطع کند این حکم عمره تمتع است اما آن که حج گذارد همچنان تلبیه گوید تا ظهر روز عرفة و هر کس عمره مفرد گذارد چون بحرم داخل شود تلبیه را قطع کند . مستحب است جامه احرام پنبه خالص باشد .

زن در همه احکام احرام مانند مرد است جز آن که مرد نمیتواند

جامه دوخته بپوشد و زن می تواند . و حیض مانع احرام نیست .

الباب الرابع

في تروك الاحرام والواجب منها أربعة عشر تركاً : صيد البر وأمساكه واكله والاعشارة إليه والاعغلاق عليه وذبحه والنساء وطياً وتقبيلاً وطساً ونظراً بشهوة وعقداله ولغيره وشهادة عليه والاستمناء والطيب والمخيط للرجال وما يستر ظهر القدم والفسوق وهو الكذب والجidal وهو قول لا والله

باب چهارم - در تروك احرام

آنچه باید در احرام از آن پرهیز کرد چهارده چیز است
اول - شکار حیوان منجراً و نگاهداشتن آن تا دیگری بکشد و خوردن صیدی که دیگری کشته گرچه محرم نبوده است
و اشاره بشکار برای راهنمایی کسی که اراده شکار دارد و در بستن بروی شکار و کشتن آن که دیگری گرفته است .
دوم - زن از هر جهت حتی نگاه کردن بشهوت بحلال خود خود و عقد کردن زن برای خود یا دیگری و شاهد نکاح شدن سیم - استمناء .

چهارم - بوی خوش . پنجم - جامه دوخته برای مردان ششم - آنچه پشت پای را بپوشد .
هفتم - دروغ گفتن .

هشتم - جدال و منازعه کردن و اقل آن لا والله و بلی والله گفتن است در مقام انکار دعوی دیگران تا جدال صادق آید و اگر

وبلى والله وقتل هوام الجسد وازالة الشعر من غير الضرورة
 واستعمال الدهن وتغذية الرأس للرّجال والتظليل سائراً
 وقصّ الاظفار وقطع الشجر والحشيش الثابت في غير ملكه
 الا الفواكه والاذخر والنخل ويكره الاكتحال بالسواد
 والنظر في المرات ولبس الخاتم للزينة والحجامة وذلك
 الجسد ولبس السلاح اختياراً على أحد القولين في ذلك

جدال بی سوگند باشد هم حرام است .

نهم - کشتن جانوران تن خود . دهم - موی ستردن مگر
 در ضرورت و ناخن گرفتن .

یازدهم - روغن مالیدن برای زینت بسروتن .

دوازدهم - پوشیدن سر برای مردان . سیزدهم - زیر سایه
 راه رفتن و مقصود سایه چیزی است که با انسان حرکت کند مانند
 چتر و سقف کجاوه و پرده آن نه سایه چیزی که ثابت باشد مانند
 سقف خانه و بازار و خیمه و دیوار .

چهاردهم - کندن و بریدن درخت و گیاه که در غیر ملک خود
 روئیده است اما چیدن میوه و اذخر و خرما و هر چه در ملک خود
 او روئیده ضرر ندارد

مکروه است در حال احرام سر مه کشیدن و در آینه نگاه
 کردن و انگشتی برای زینت در دست کردن و حجامت و مشمت
 و مال و کیسه کشیدن و اسلحه همراه داشتن و بعضی همه اینها را

كله والنقاب للمرأة والاحرام في الثياب الوسخة والمعلمة
والحناء للزينة ودخول الحمام وتلبية المنادي و استعمال
البرياحين ويجوز حك الجسد والسواك ما لم يدم .

الباب الخامس

في كفارات الاحرام وفيه فصلان الاول في كفارات
الصييد وهو الحيوان المحلل الممتنع في البر ويجوز صيد

حرام میدانند . دیگر مکروه است برای زن چیزی بروی به بندد
که بآن بچسبد و قدیم آن را نقاب می گفتند و نقاب زمان ما که بروی
نمی چسبد بلکه حائل و مانع دیدن نامحرم است و بلند می ایستد
مکروه نیست چنانکه پوشیدن سر مردان ممنوع است اگر بسر بچسبد
نه آنکه بلند نگاهدارند

احرام در جامه چرکین و نقش دار و حنا بستن برای زینت
و بحمام رفتن و لبیک گفتن در جواب مردم و گل و گیاه خوشبو در
دست گرفتن و استعمال کردن همه مکروه است .

خاراندن بدن و مسواک تا خون نیاید مکروه نیست .

و در کتاب مختصر مناسک که بنا بر عمل و احتیاط داشتیم بسیاری
از مکروهات را ممنوع شمردیم . .

باب پنجم در كفارات احرام در آن دو فصل است

فصل اول در كفاره صيد .

یعنی صید حیوان بری که رام انسان نباشد یا از او نگریزد .

البحر وهو ما يبيض ويفرخ فيه والد جاج الحبشى ففى النعامة بدنة ومع العجز يفض ثمن البدنة على البر ويطعم ستين مسكيناً لكل مسكين مدان وما زاد عن ستين له ولا يجب عليه ما نقص عنه ولو عجز صام عن كل مدّين يوماً فإن عجز صام ثمانية عشر يوماً وفى بقرة الوحش وحمارة بقرة فان لم يجد فض ثمنها على البر ويطعم ثلثين مسكيناً لكل واحد مدان ولا يجب عليه التتميم والفاضل له وإن عجز

و در احرام شکار حیوان دریائی جائز است یعنی آن که تخم و جوجه در دریا گذارد و همچنین کشتن مرغ حبشی جائز است چون رام است و اهلی ،

کسی که شتر مرغی بکشد در حال احرام يك شتر فديه دهد و اگر شتر ممکن نشود بهای آن را گندم بخرد و بشست فقیر بدهد هر فقیری دومد و اگر بهای شتر باین اندازه گندم وافى نباشد هر چه رسد کافی است و اگر بیش از بهای گندم باشد زیادتى برای صاحب مال است و اگر از بهای شتر نیز عاجز باشد بدل هر دومد يك روز و روز بدارد و اگر نتواند هیچدم روز و روز دارد

و کسی که گاو وحشی یا گورخر شکار کند گاوى فديه دهد و اگر نیابد بهای آن را گندم بخرد و سی فقیر را هر يك دو مد بدهد و چنان که در شتر گفتیم اگر بهای گاو بسی فقیر کافی نباشد اتمام آن بر او واجب نیست و اگر زیاده بود مال صاحب مال

صام عن كل مدّين يوماً فان عجز صام تسعة ايام وفي الظبي
والثعلب والارنب شاة فان عجز فضّ ثمنها على البرّ واطعم
عشرة مساكين لكلّ مسكين مدّان و الفاضل له ولا يجب
عليه التّميم فان عجز صام عن كل مدّين يوماً فان عجز
صام ثلثة ايام ، و في كسر بيض النّعام اذا تحرك الفرخ لكلّ
بيضة بكرة من الابل وإن لم يتحرك أرسل فحولة الابل في اناث
بعددها فالنّاتج هدى لبیت الله تعالى فان عجز فعن كل بيضة
شاة وان عجز اطعم عشرة مساكين فان عجز صام ثلثة ايام وفي بينض

است و اگر از بهای گاو هم عاجز باشد بجای هر دو مدیک روز
روزه دارد و اگر نتواند نه روز

اگر آهو و روباه و خرگوش بکشد گوسفندی فدیّه کند و
اگر عاجز شود قیمت گوسفند را گندم بخرد برای ده فقیر و ده
روز روزه یا سه روز روزه بتفصیلی که نظیر آن در گاو و شتر گذشت
اگر محرم تخم شتر مرغ را بشکند و جوجه در آن باشد
برای هر تخم کره شتری فدیّه کند و اگر جوجه در آن بحرکت
نیامده بشماره تخمهایی که شکسته است ماده شترمها کند و در
بر آنها فرستد هر يك بچه آورد هدیّه بیت الله است و اگر از این
کارها عاجز باشد بجای هر تخم شتر مرغ گوسفندی بکشد و اگر
نقواند ده مسکین طعام دهد بهمان تفصیل که در نظائر آن گفتیم
از بهای گوسفند و اگر نتواند سه روز روزه گیرد .

اگر تخم كبك و باقر قره (سیاه سینه) را بشکند و جوجه در آن بجنبش

القطا والقبج إذا تحرّك الفرخ لكل بيضة من صغار الغنم وإن لم يتحرّك أرسل فحواة الغنم في أنثا بعددها فالناتج هدى لبیت الله ولو عجز كان كبیض النعام وفي الحمامة شاة وفي فرخها حمل وفي بیضها درهم وعلى المحل في الحرم عن الحمامة درهم وعن الفرخ نصف وعن البیضة ربع ویجتمعان على المحرم وفي الضب والقنفذ والیربوع جدی وفي القطا والدراج وشبهه حمل فطیم وفي العصفور والقبرة والصعوة مد وفي الجرادة والقملة یلقیها عن جسده كف من طعام

آمده باشد بره گوسفند کوچک و اگر بجنیش نیامده بشماره تخمها که شکسته است میش نر و ماده مهیا کند بطریق که در شتر گفتیم و هر بره که بیاید هدی خانه خداست و اگر نتواند همان کند که در تخم شتر مرغ گفتیم و اگر کبوتری بکشد گوسفندی بدهد و برای جوجه کبوتر بره و تخم کبوتر یک درهم و اگر محرم نباشد اما در حرم کبوتری بکشد یک درهم و جوجه آن نیم درهم و تخم آن ربع درهم و اگر محرم در حرم بکشد هر دو بر او جمع شود .

اگر کسی سوسمار یا جوجه تیغی و موش خرما بکشد یک بزغاله فدیہ دارد و باقر قره و دراج و امثال آن بره از شیر گرفته و گنجشک و مرغ کاکلی و دم جنبان یک مد گندم و درملخ و شپش که از بدن افکند یک مشت گندم و اگر ملخ بسیار کشد یک گوسفند و اگر نتواند پرهیز کند باکی بر او نیست .

وفي الجراد الكثير شاة وان لم يتمكن من النحر لم يكن عليه شيء ولو اكل ما قتله كان عليه فداء وان ولو اكل ما ذبحه غيره ففداء واحدة ولو اشترك جماعة في قتله فعلى كل واحد فداء وكل من كان معه صيد يزول ملكه عنه بالاحرام ويجب عليه ارساله فان امسكه ضمنه .

مسائل: الاولى المحرم في الحل يجب عليه الفداء والمحل في الحرم القيمة ويجتمعان على المحرم في الحرم مالم يبلغ بدنة فلا يتضاعف .

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی

اگر از آنچه کشته است بخورد دو فدا بروی است و اگر دیگری کشته او بخورد يك فديه و اگر جماعتی در کشتن شکار همکاری کنند بر هر يك فدائی است و هر کس پیش از احرام بستن شکاری گرفته و مالك شده باشد چون احرام بندد اگر شکار همراه او باشد باید رها کند و دیگر مالك آن نیست و دیگری که آنرا صید کند مالك میشود .

چند مسئله در صید

۱- کسی که محرم باشد و بیرون حرم صید کند فدا دهد چنانکه گذشت و اگر محرم نباشد اما در حرم شکار کند قیمت آن بر او است اگر هم محرم باشد و هم در حرم شکار کند هم فديه دهد و هم قیمت . مگر آنکه فديه شتر باشد که همان کافی است .

الثانية يضمن الصيد بالقتل عمداً وسهواً وجهلاً
ولو تكرر الخطأ تكررّت الكفارة وكذا العمد .

الثالثة لو اضطرّ إلى اكل الصيد والمينة اكل الصيد
وفداه مع الممكنة والاّ اكل المينة .

الرابعة فداء الصيد المملوك لصاحبه وغير المملوك

۲- آنکه سید را بکشد ضامن قیمت آن است بعمد باشد یا
سهو یا ندانسته و اگر مکرر خطا کند قیمت هم مکرر میشود
و کفاره سید هم در عمد واجب است و هم در خطا و بر محرم واجب
است چون تیر می افکند بجائی بیفکند که مطمئن باشد بخطا نیز
حیوانی را نخواهد کشت و اگر چنین یقین ندارد از تیر افکندن پرهیز
کند بلکه اگر خطای وی مکرر شود کفاره نیز مکرر می شود .
اما عمد اگر مکرر شود خلاف است علامه فرمود در آن هم کفاره
تکرار می شود و بعضی گفتند کفاره ندارد چون گناه آن چنان بزرگ
است که کفاره آنرا نمی پوشد .

۳- اگر اضطرار بدان جا کشد محرم را که باید گوشت
شکار بخورد یا مردار اگر او را ممکن باشد فدیه دهد و گوشت شکار
اختیار کند و اگر نتواند از مردار بخورد مگر آن که ممکن
نباشد مثلاً مردار گندیده است و ضرر دارد .

۴- گوشت کفاره که برای شکار می کشند شتر باشد یا گاو

یتصدق به و حمام الحرم یشتري بقيمته علف لحمامه .
 الخامسة ما يلزمه في احرام الحج ينحصره أو يذبحه
 بمنى وإن كان معتمراً فيمكنه بالموضع المعروف بالحزورة .
 السادسة حد الحرم يريد في يريد من اصاب فيه
 صيداً ضمنه .

الفصل الثاني

في باقى المحظورات وفيه مسائل .

الاول من جامع امرئته قبل أحد الموقوفين قبلاً أو

یا گوسفند باید صدقه دهد و اگر حیوان شکار شده مالک دارد باید
 آنرا بمالک دهد و اگر کبوتر حرم را بکشد بهای آنرا دانه بخرد
 برای کبوتران حرم .

۵- فدای صید را در احرام عمره باید در مکه کشت جائی
 که معروف است به حزوره (بروزن قسوره) و در احرام حج
 در منی .

۶- حرم مکه چهار فرسخ در چهار فرسخ است و در داخل
 این حد هیچ شکار نباید کرد و هر کس شکار کند ضامن است اگر
 چه در احرام نباشد و حدود آن در محل معلوم است .

فصل دوم - در کفاره سایر محرمات احرام و در آن چند
 مسئله است .

۱- کسی که در احرام حج با زن خود نزدیکی کند پیش

دبراً عامداً عالماً بالتحريم بطل حجه و عليه اتمامه والقضاء من قابل وبدنة سواء كان الحج فرضاً أو نفلاً و عليها مثل ذلك أن طاوخته و عليها الافتراق وهو أن لا يتفردا بالاجتماع إن حجاً في موضع المعصية إلى أن يفرغاً من المناسك ولو اكرهها صح حجها و يتحمل عنه الكفارة ولو كان بعد الموقفين صح الحج و وجب البدنة على كل واحد منهما ولو جامع قبل طواف الزيارة لزمه بدنة فان عجز عنها فبقرة أو شاة ولو جامع قبل طواف النساء لزمه بدنة فان عجز

از آنکه از وقوف بمشعر فارغ شود با علم و عمد حج او باطل است اما آنرا تمام کند و شتری قربان کند و سال دیگر حجه بجای آورد هر چند حج اول او مستحب بوده، زن نیز اگر در احرام بود و برضای خود اطاعت شوهر کرده حکم همین است و چون سال دیگر با هم بقضای حج آیند باید از هم جدا باشند یعنی در جای خلوت با هم نباشند از جای پارسی تا از اعمال فارغ شوند و اگر شوهر از اول بقهر او را مجبور کرده حج زن باطل نمیشود و كفاره بر عهده مرد است و اگر نزدیکی پس از فراغ از مشعر الحرام باشد پیش از آن که طواف کند باز شتری باید فدا دهد اما حج او باطل نمیشود و قضای آن واجب نیست و اگر طواف زیارت کرده است اما طواف نساء نکرده حکم همین است مگر آنکه پنج دور یا چهار دور از

عنها فبقرة أو شاة ولو كان قد طاف منه خمسا فلا كفارة ولو
جامع في احرام العمرة قبل السعي بطلت و عليه بدنة
وقضائها و اتمامها ولو نظر إلى غير أهله فامنى كان عليه بدنة
فان عجز فبقرة فان عجز فشاة ولو نظر إلى أهله بغير شهوة
فامنى فلا شيء عليه و إن كان بشهوة فجزور و كذا لو امنى
عند الملاعبة ولو عقد المحرم لمجرم فدخل كان عليهما
كفارتان .



طواف نساء کرده باشد كفاره براو نیست .

کسی که در احرام عمره نزدیکی کند پیش از آن که سمی
صفا و مروه را تمام کرده باشد با علم و عمد عمره او باطل است
و شتری فدادهد و این عمره را تمام کند و عمره دیگر همان سال
بجا آورد .

نزدیکی با زن بیگانه بحرام یا با جوان امردهمین
حکم دارد .

اگر نظر کند با جنبی و از اومنی بیرون آید شتری فدادهد
و اگر نتواند گاو و اگر از گاو نیز عاجز باشد گوسفند و اگر نظر
بزن خود کند بی قصد التذاذ و جنب شود چیزی براو نیست و اگر
بازن خود ملاعبه کند یا برای لذت نگاه کند و منی آید شتری بکشد
و اگر محرمی برای محرم دیگر زن عقد کند هر يك جدا گانه
كفاره دهند .

الثانية من تطيب لزمه شاة سواء الصبغ والاطلاء
والبخور والأكل ولا لباس بخلق الكعبة .

الثالثة في تقليم كل ظفر مدمن طعام و في يديه
ورجليه شاة مع اتحاد المجلس ولو تعدد فشاتان و على
المفتي إذا قلم المستفتي فادعى أصبعه شاة .

الرابعة في لبس المخيط شاة وإن كان لضرورة .

۲- کسی که بوی خوش بکاربرد او را گوسفندی لازم شود
چه بر خویش بمالد یا بخور کند یا بخورد اما خلوق کعبه یعنی
عطری که بر پرده کعبه و دیوار آن میمالند باکی نیست چه استشمام
بوی آن کند یا بدست و جامه اش مالیده شود و نیز میوه های خوشبوی
و گیاه یا گل خوشبوی ضرر ندارد .

۳- در ناخن گرفتن اگر همه ناخنهای دست و پا را در یک
مجلس بگیرد يك گوسفند است و در دو مجلس دو گوسفند اما اگر
همه ناخنها را با هم نگیرد برای هر يك ناخن يك مد طعام بدهد
هر کس فتوی دهد محرم را بناخن گرفتن و شنونده ناخن گیرد
و خون آید بر فتوی دهند گوسفندی واجب می شود .

۴- در جامه دوخته پوشیدن گوسفندی واجب می شود هر چند
ضرورت باشد .

الخامسة في حلق الشعر شاة أو اطعام عشرة مساكين لكل مسكين مد أو صيام ثلاثة ايام وإن كان مضطراً .

السادسة في تنف الابطين شاة و في أحدهما اطعام ثلاثة مساكين ولو سقط من رأسه أو لحيته شيء بمسه تصدق بكف من طعام وإن كان في الوضوء فلا شيء عليه .

السابعة في التظليل سائراً شاة و كذا في تغطية الرأس وإن كان لضرورة .

الثامنة في الجدل صادقاً ثلثاً شاة و كذا في الكذب

۵- برای سرتراشیدن هر چند ضرورت باشد هم گوسفندی واجب است و می تواند بجای آن ده مسکین طعام دهد یا سه روز روزه گیرد .

۶- اگر موی زیر هر دو بغل را بسترده گوسفندی بدهد و در یک بغل سه مسکین طعام دهد و اگر بدست کشیدن بر سر و ریش موئی جدا شود یک مشت گندم صدقه دهد مگر در حال وضو که کفاره ندارد .

۷- زیر سایه راه رفتن موجب یک گوسفند است همچنین در پوشیدن سراگرچه ناچار باشد .

۸- در جدال اگر سه بار مجادله کند و در گفتار دروغ نگفته باشد گوسفندی بدهد و اگر دروغ گفته باشد نیز گوسفندی دهد هر

مرّة ولو ثنی فبقرة ولو ثلث فبدنة .

التاسعة في الدّهن الطيب وقلع الضرس شاة .

العاشرة في الشجرة الكبيرة بقرة وفي الصغيرة شاة

وفي ابعاضها قيمته .

الحادية عشرة تنكر الكفارة بتكر الوطى واللبس

مع اختلاف المجلس والطيب كذلك .

الثانية عشرة لا كفارة على الجاهل والناسي الا

في الصيد .

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی

چند یکبار جدال کرده باشد و اگر دو بار دروغ گفته باشد گاوی
و اگر سه بار شتری فدادهد .

۹- اگر دروغن خوشبوی بر خود بمالد گو سفندی فدادهد

و همچنین اگر دندان بکشد .

۱۰- هر گاه درخت بزرگی بر کند گاوی فدیّه دهد و اگر

درخت خرد باشد گو سفند و اگر شاخی جدا کند قیمت آنرا .

۱۱- اگر مکرر جماع کند کفاره مکرر میشود و همچنین

اگر مکرر جامه دوخته بپوشد یا مکرر عطر بزند در دو مجلس

۱۲- آنکه فراموش کرده یا نداند چیزی ماخل احرام است

کفاره ندارد مکرر صید .

الباب السادس

في الطواف وهو واجب مرة في العمرة المتمتع بها
ومرتين في حجته وفي كل واحد من عمرة الباقيين مرتين
وكذا في حجتهما .

و يشترط فيه الطهارة وازالة النجاسة عن الثوب
والبدن والختان في الرجل ، ويجب فيه النية ، الطواف
سبعة اشواط والابتداء بالحجر والختم به وجعل البيت على
يساره وادخال الحجر فيه ويكون بين المقام والبيت وصلوة
ركعتيه في مقام إبراهيم عليه السلام ويستحب فيه الدعاء عند

باب ششم - طواف

طواف در عمره تمتع يك بار واجب است ودر عمره مفرده
ودر هر سه قسم حج دو بار واجب است يكي طواف زيارت وديكر
طواف نساء ودر طواف شرط است طهارت وازاله نجاست از جامه و
بدن وآنكه مرد ختنه شده باشد وواجب است نيت و هفت دور گشتن
گرد خانه خدا وابتدا كردن از حجر الاسود و ختم به آن و بايد
خانه را بدست چپ قرار دهد رجحرا سماعيل را داخل طواف كند
و چون محاذي مقام ابراهيم رسد از بين خانه و مقام ابراهيم
عليه السلام عبور كند نه از بيرون مقام و دو ركعت نماز طواف
گذارد در مقام ابراهيم و مستحب است دعا وقت داخل شدن

الدخول إلى مكة والمسجد و مضغ الاذخر ودخول مكة
من اعلاها حافياً بسكينة ووقار والغسل من بئر ميمون أو فح
واستلام الحجر في كل شوط و تقبيله او الایماء اليه
والدعاء عند الاستلام وفي الطواف و التزام المستجار
ووضع اليد عليه والبطن و استلام الركن اليماني
و باقى الاركان والطواف ثلثمائة وستين طوافاً فان لم يتمكن

بشهر مکه و بمسجد الحرام و اینک که اذخر بجود و اذخر جوی
است نرم خوشبوی که عفونت دهان را میبرد و چون خواهد داخل
مکه شود از جانب شمال آن درآید با پای برهنه با آرامش و وقار
و از چاه ميمون یا فح غسل کند و در هر دور سنک حجر الاسود را
مس کند و ببوسد یا بآن اشاره کند و دعا بخواند در وقت دست زدن
و اشاره کردن و در طواف نیز دعا بخواند و بمسجدار که قسمتی از
دیوار جنوبی خانه کعبه است بچسبد و شکم و روی بر آن نهد و
بر رکن یمانی که متصل بمسجدار است دست بکشد بلکه همه چهار رکن
کعبه را و اگر بتواند در مدت اقامه در مکه سیصد و شصت طواف
کند که دوهزار و پانصد و بیست دور میشود و اگر ممکن نشود
سیصد و شصت بار گردد خانه بگردد و چون طواف از هفت دور کمتر
نمی شود و پنجاه و یک طواف سیصد و پنجاه و هفت دور میشود طواف
پنجاه و دویم را باید به چهار کامل کرده تا مجموع سیصد و شصت و چهار

فثلثمائة و ستين شوطاً . والطواف ركن من تركه عمداً بطل حجه و ناسياً يأتي به ومع التعذر يستنيب و لو شك في عدده بعد الانصراف لم يلتفت وفي الاثناء يعيد ان كان فيما دون السبعة و الاقطع ولو ذكر في طواف الفريضة عدم الطهارة اعاده ولو قرن في طواف الفريضة بطل و يكره في نافلة ولو زاد سهواً كمل اسبرعين و صلى ركعتي الواجب قبل السعي و المندوب بعده ولو نقص من طوافه

دور گردد و باید دانست که هر يك دور را يك شوط گویند طواف ركن است در حج و عمره مانند سایر ارکان حج اگر عمداً ترك كند حج باطل میشود و اگر فراموش كند تا از حج یا عمره فارغ شود باید تدارك كند هر وقت بیادش آید و اگر ممكن نشود و از مكه دور شده باشد کسی را نایب گیرد . اگر پس از فراغ از عمل شك كند در شماره طواف اعتنا نكند و اگر در اثنای آن شك كند باطل است و باید از سر گیرد مگر آنكه بداند هفت دور كامل کرده و در زیادتى شك كند عملش صحیح است و اعتنا بشك نكند .

اگر در طواف واجب بخاطر آورد كه پاك نبوده از سر گیرد با طهارت و اگر طواف واجب را بطواف دیگر متصل كند باطل است و در طواف مستحب مكروه است و اگر در طواف مستحب سهواً از هفت زیاده كرد هفت دوم را تمام كند .

وقد تجاوز النصف اتم ولو رجع الى اهله استناب ولو كان اقل استأنف وكذا من قطع الطواف لحاجة او صلوة نافلة و لا يجوز تقديم طواف التمتع وسعيه على الوقوف الا لخائف الحيض ولو حاضت قبله انتظرت الوقوف فان لم تطهر بطل متعتها و صارت حجتها مفردة و تقضى العمرة بعد ذلك

نماز طواف واجب را باید پس از طواف بجا آورد پیش از آن که سعی میان صفا و مروه کند اما در طواف مستحب می تواند نماز را تا بعد از سعی تاخیر ندارد .

اگر بخاطرش آید که هفت دور طواف را تمام نکرده است اما از نصف گذشته جائز است بنا بر آن گذارد و هفت دور را تمام کند و اگر از نصف نگذشته باید از سر گیرد و اگر بوطن خود بازگشته و بتواند بمکه برگردد باید برگردد و اگر ممکن نباشد نائب گیرد .

کسی که طواف را پس از آنکه از نصف گذشته است برای حاجتی ضروری یا نماز نافله ترك کند جائز است همان را تمام کند و اگر از نصف نگذشته اعاده باید کرد .

در حج تمتع باید طواف و سعی را پس از وقوف بعرفات و مشعر الحرام بجا آورد و پیش از آن صحیح نیست مگر زنی که بیم داشته باشد پس از عرفات و مشعر حائض شود و نتواند تا پاک شدن درمکه بماند و طواف از او فوت شود در این صورت باید طواف

ولو حاضت خلاله فان جاوزت النصف تركت بقية الطواف
وفعلت بقية المناسك ثم قضت الفائت بعد طهرها والا
فحكمها حكم من لم تطف والمستحاضة اذا فعلت ما يجب
عليها كانت كالطاهرة

الباب السابع

في سعی وهو واجب في كل احرام مرة و يجب
فيه النية والبدئة بالصفاء والختم بالمرودة والسعی سبعة اشواط

وسعی را پیش اندازد و اگر پیش از عرفات حائض شود و هنوز طواف
عمره را تمام نکرده و تا وقت عرفات پاك نمیشود عمره تمتع
را بدل به حج افراد کند و باهمان احرام عمره که به حج مبدل
شده بعرفات رود و اعمال حج را تمام کند و چون از احرام بیرون آید
عمره مفرده بجا آورد .

اگر زن پیش از نصف طواف را بجا آورده حایض شود باید
بشتاب از مسجد بیرون رود و چون در عمره تمتع باشد سعی را
تمام کند و از احرام عمره بیرون آید و احرام حج بندد و بعرفات
رود و پس از تمام شدن حج باقی مانده طواف عمره را با نماز آن
بجا آورد .

مستحاضه چون وظائف خود را انجام دهد در حکم پاك است .

باب هفتم - در سعی

در هر احرام يك بار سعی کردن واجب است خواه احرام

من الصفا اليه شيطان ويستحب فيه الطهارة واستلام الحجر
و الشرب من زمزم والاغتسال من الدلو والمقابل للحجر
والخروج من باب الصفا والصعود عليه و استقبال ركن
الحجر بالكبير والتهليل سبعا و الدعاء و المشى طرفيه

حج يا احرم عمره و واجب است در سعی نیت کردن و آغاز سعی
از صفا کند تا مروه پایان رسد باز از مروه ب صفا آید و رفتن و بر
گشتن دوبار محسوب می شود و باید سعی هفت بار باشد و آخر
هفتم بمروه ختم میگردد.

مستحب است پیش از آنکه برای سعی از مسجدالحرام
بیرون رود دست به حجر الاسود رساند و از آب زمزم بنوشد
و از دلوی که برابر مقام ابراهیم نهاده است در صورت امکان
غسل کند و گرنه وضو بسازد هر جا خواهد یا غسل کند و هنگام
بیرون رفتن از مسجدالحرام از باب صفا بیرون رود (یکی از
درهای شرقی مسجدالحرام) مستحب است هم از کوه صفا بالارود
و روی بر رکن کعبه که حجر الاسود در آن نصب است بایستند و هفت
بار لا اله الا الله بگویند و دعای وارد بخوانند و مستحب است در قسمتی
از سعی که دنباله وادی محسراتست هروله کند یعنی شتاب بگذرد
و ندود و پیش از آن قسمت و پس از آن بمادت خود راه رود
و برای توضیح گوئیم که وادی محسرات دره ایست در اول منی و تا
مکه متصل است چنانکه اگر سیل از وادی محسرات زیر شود

والهرولة من المنارة الى زقاق العطارين أنه من وادی محسر
والدعا والسعي ماشياً وهور كن يبطل الحج بئر كه عمد الاسهوا
ويعود لاجله فان تعذرا ستتاب ولو زاد على السبع عمد أبطل
لاسهوا ويعيده لو لم يحصل عدد اشواطه ولو قطعه لقضاء
حاجة او صلوة فريضة تممه و لو ظن الا تمام فاحل و واقع
اهله او قلم الاظفار ثم ذكر نسيان شوط اتم و يكفر ببقرة

بأن قسمت از محل سعی میرسد که باید هروله کرد و علامه فرموده
است حد آن از مناره است تا کوی عطاران و البته در عهد وی
چنین بود

مستحب است سعی پیاده و دعا خواندن هنگام سعی .
و باید دانست سعی رکن است اگر عمدا ترك کنند حج پا
عمره باطل میشود و سهوا باطل نمیشود بلکه باید برای قضای
آن بمکه باز گردد و اگر نتواند نائب گیرد چنانکه در طواف
گفتیم .

اگر سعی از هفت بار زیاده کند عمدا باطل است و اگر
سهوا زیاده کند باکی نیست و سعی را قطع باید کرد چون سعی
مستحب ثابت نشده و بعضی گویند هفت شوط تمام کند جائز است
است و اگر شك کند چند بار رفته و برگشته از سر گیرد و اگر
در بین سعی برای حاجتی آنرا ترك کند یا برای نماز واجب
قطع نماید باکی نیست باقی مانده آنرا از همانجا که قطع کرده
است بجای آورد .

و اذا فرغ من سعي العمرة قصر و ادناه ان يقص اظفاره
 اوشياء من شعره ولا يحلق راسه فان فعل كان عليه دم و
 كذا لو نسيه حتى احرم بالحج و مع التقصير يحل من
 كل شيء احرم منه الا الصيد مادام في الحرم ويستحب
 له ان يتشبه بالمحرمين في ترك لبس المخيط

اگر سعی را سهوا تمام نکرده از احرام بیرون آید
 و مقاربت کند آنگاه باید آورد که سعی تمام نکرده بود ناقص را
 تمام کند و يك گاو بکفاره نقض احرام فدا دهد و بقاعده باید
 معذور باشد چون در نقض احرام بفرااموشی کفاره نیست مگر در
 روایتی که کفاره را در ناخن گرفتن نیز ثابت کرده است و آن
 عجیب تر است و بحث در آن خارج از وضع این کتاب
 کسی که از سعی عمره تمتع فارغ میشود جائز نیست همه
 سر را بتراشد بلکه باید ناخن بگیرد تا از احرام بیرون آید یا
 اندکی از موی سر یا شارب بگیرد و اگر سر تراشد باید فدیة دهد
 و اقلا گوسفند بکشد .

اگر کسی از احرام عمره بیرون نیامده سهوا احرام حج
 ببندد نیز باید فدیة دهد
 کسی که از عمره تمتع فارغ گشت و از احرام بیرون آمد
 همه چیز بر او حلال است مگر صید و بهتر است با همان لباس احرام
 باشد و لباس دوخته نپوشد تا احرام برای حج بندد .

الباب الثامن

فی افعال الحج و فيه فصول

الاول فی احرام الحج ، اذا فرغ من العمرة وجب عليه الاحرام بالحج من مكة و يستحب ان يكون يوم التروية عند الزوال من تحت الميزاب و كيفيته كما تقدم الا انه ينوى إحرام الحج و يقطع التلبية يوم عرفة عند الزوال و لو نسيه حتى يصل بعرفات احرم بها ان لم يتمكن من الرجوع و لو لم يذکر حتى يقضى مناسكه لم يكن عليه شيء

باب هشتم

در اعمال حج و در آن چند فصل است

فصل اول

در احرام حج

چون از عمره فارغ شود واجب است از مكه احرام حج بندد و مستحب است احرام روز هشتم ذی الحجه باشد كه روز ترويه گویند زیر ناودان خانه هنگام ظهر و احرام حج مانند احرام عمره است چنانكه گذشت مگر آنكه اینجا نیت حج كند و تلبیه را تا ظهر روز عرفة مستمر دارد و ظهر قطع كند . اگر فراموش كند احرام بندد تا وقتی بعرفات برسد در صورت امکان بمكه باز گردد و گرنه همان جا احرام بندد و اگر تا آخر مناسك بیاد احرام نیاید چیزی براو نیست و حش صحیح است

الفصل الثانی - فی الوقوف بعرفات وهو رکن

فی الحج یبطل بالاخلال به عمداً ولو ترکه ناسیاً حتی فات وقته ولم یصل بالمشعر بطل حجه و یجب فیہ النیة والکون بعرفات الی غروب الشمس من یوم عرفة ولولم یتمکن من الوقوف نهراً وقف لیلاً ولوقبل الفجر ولولم یتمکن او نسی حتی طلع الفجر وقف بالمشعر واجزئه ولو

وبعضی گویند صحیح نیست .
و اصل در اعمال حج آن است که بترك هیچیک سهوا حج یا عمره باطل نشود و در غالب آنها بجای عمل اختیاری اضطراری هم مشروع است .

فصل دوم

در وقوف بعرفات یعنی بودن و ماندن در صحرای عرفات رکن حج است اگر عمداً ترك کنند حج باطل می شود و اگر فراموش کند تا آفتاب غروب کند و بمشعر الحرام هم نرسد نیز حج باطل است .

واجب است در وقوف عرفات نیت کردن و تا غروب آفتاب در آنجا ماندن و اگر روز نتواند شب تا پیش از آنکه فجر طلوع کند صحیح است و اگر شب نیز نتواند یا فراموش کند اما در مشعر الحرام وقوف کند کافی است .

اگر پیش از غروب آفتاب بعلم و اختیار از عرفات بیرون رود واجب است شتری بکشد و اگر نتواند هیچده روز روزه دارد

افاض منها قبل الغروب وجب عليه بدنة ولو عجز صام ثمانية عشر يوماً ان كان عالماً ، ولو كان جاهلاً أو ناسياً فلا شيء عليه و نمره و ثویه و ذوالمجاز و عرنة و الاراك حدود لا يجوز الوقوف بها ويستحب ان يخرج الى منى يوم التروية بعد الزوال والامام يصلي بها ثم يبيت بها الى فجر عرفة ولا يجوز وادی محسر حتى مطلع الشمس ويدعو عند نزولها والخروج منها وفي الطريق وإن يقف مع السفح في ميسرة و اگر مسئله نداند یا فراموش کرده باشد بر او فديه و كفاره واجب نیست و اینکه بعضی پندارند در شریعت اسلام جاهل اگر چه مقصر نباشد در حکم عالم است و جهل را عذر نباید شمارد حکم کلی نیست و در هر جا می باید بدلیل آن رجوع شود .

وفقها گویند چند موضع در اطراف صحرای عرفات است بنام نمره و ثویه و ذوالمجاز و عرند و اراك که همه در سرحد عرفات واقعند و ماندن در آنها کافی نیست از عرفات و مستحب است حاجیان روز هشتم ذی الحجه پس از زوال ظهر بمنی روند و امام در آنجا نماز گذارد و تا اذان صبح روز عرفة در منی بمانند و پس از نماز آهنگ عرفات کنند و آخر صحرای منی از جانب عرفات وادی محسر نام دارد بر وزن منجم و تا آفتاب طلوع نکند از آن وادی نگذرند . مستحب است وقتی داخل صحرای عرفات میشوند دعا بخوانند و هنگام غروب که بیرون می آیند و در راه نیز پیوسته مشغول دعا باشد و در جانب چپ کوه عرفات بردامنه آن بایستد

الجبل داعياً قائماً وأن يجمع بين الظهرين باذان واحد
و اقامتين ويكره الوقوف في اعلى الجبل و قاعداً وراكباً
الفصل الثالث في الوقوف بالمشعر اذا غربت الشمس

من يوم عرفة افاض الى المشعر و يستحب أن يقتصد في
المسير و يدعو عند الكثيب الاحمر ويؤخر العشائين حتى
يصليهما فيه ولو صار ربع الليل و يجمع بينهما باذان و
اقامتين و يجب فيه النية والكون فيه من طلوع الفجر
الى طلوع الشمس ولو فاتته لضرورة فالى الزوال ولو افاض
وبركوه بالا نرود ~~و میان نماز ظهر و عصر جمع کند بیک اذان و دو~~
اقامه و بقیه روز بدعا پردازد و تا بتواند ایستاده باشد و مکروه
است نشسته یا سواره بودن .

فصل سیم - وقوف در مشعر الحرام - چون آفتاب روز
عرفه غروب کند و البته علامت آن بر طرف شدن سرخی است
از جانب مشرق، از عرفات آهنگ مشعر الحرام کند و مستحب است
راه میانه رود نه بسیار کند و نه بسیار شتابان . و چون بتلریک
سرخ رسد دعا کند و مغرب و عشا را تاخیر اندازد تا بمشعر رسد
هر چند یک جزء از چهار جزء شب بگذرد آنگاه میان مغرب
و عشا جمع کند باذان و دو اقامه . و واجب است در مشعر نیت
وقوف کند یعنی نیت ماندن در آنجا که خود عبادت است و مستحب
است ذکر خدا کردن .

قبل الفجر عالماً عامداً كفر بشاة وصح حجّه ان كان وقف بعرفات ويجوز للمرأة و الخائف الا فاضة قبله وحد المشعر ما بين المأزمين الى الحياض الى وادي محسر وهذا الوقوف ركن فمن تركه ليلاً ونهاراً عمداً بطل حجّه ولو كان ناسياً وادرك عرفات صح حجّه .

وقت اصلی برای وقوف از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب مانند وقت نماز صبح هر اندازه از این مدت بماند کافی است و واجب نیست همه مدت بین الطلوعین در مشعر باشد و اگر هیچ نتواند تا ظهر روز عید هر وقت ممکن شود خود را برساند اگر پیش از طلوع فجر از مشعر الحرام بیرون رود بعمد و علم باید يك گوسفند كفاره دهد اما حجش صحیح است زن و بیمار و آنانی که از انبوه و فشار مردم بیم دارند جائز است پیش از فجر از مشعر بیرون روند و بهمان بودن شبانه اکتفا کنند و كفاره بر آنها نیست . وقوف در مشعر رکن است پس کسی که عمداً آنرا ترك کند نه شب آنجا باشد و نه بین الطلوعین و نه تا ظهر روز عید حجش باطل است و اگر بفرااموشی و عذر ترك کند حجش صحیح است مگر وقوف عرفات را نیز ترك کرده باشد .

حد مشعر را از طرف عرفات مأزمین میگویند که در جانب مشرق مشعر است و از طرف منی که طرف مغرب مشعر است وادی محسر مینامند و تاجائی بنام حياض امتداد دارد .

مسائل : الاولى . وقت الوقوف الاختياري بعرفات من

زوال الشمس يوم عرفة الى غروبها والاضطراري الى الفجر و
وقت الوقوف الاختياري بالمشعر من طلوع الفجر يوم النحر
الى طلوع الشمس والاضطراري الى الزوال فان ادرك احد
الموقفين اختياراً وفاته الاخر بضرورة صحيحه وان ادرك
الاضطراريين معاً فاته الحج على قول اما لو ادرك احدهما

چند مسئله در وقوف

۱ - وقوف عرفات دو وقت دارد : اختياري و اضطراري

وقت اختياري از ظهر روز عرفه است تا غروب آن و اضطراري
از غروب روز عرفه است تا طلوع فجر روز عيد .

وقوف مشعر الحرام نیز دو وقت دارد اختياري و اضطراري
اختياري آن از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب . و اضطراري
آن از طلوع آفتاب تا ظهر روز عيد و اضطراري ديگر آن برای
زنان و بيماران شب عيد است پيش از طلوع فجر .

کسی که وقت اضطراري را ادراك کند ويك وقت اختياري
از اين دو وقوف حجهش صحيح است و اگر هر دو اضطراري را
ادراك کند نیز صحيح است و بعضی گویند صحيح نيست اما اگر
فقط يك وقت اضطراري را درك کند حجهش صحيح نيست اتفاقاً

فانه يبطل حجته إجماعاً الثانية من فاته الحج سقطت عنه افعاله و يحل: بعمره مفردة و يقضى الحج فى القابل مع الوجوب الثالثة يستحب الوقوف بعد الصلوة والدعاء و وطى المشعر بالرجل للمصرورة والصعود على قزح و ذكر الله عليه

۲ - کسی که حجش باطل شود افعال پس از وقوف از او ساقط است اما بهتر است در منی بماند و پس از آن بمکه رود و به بیت عمره مفرده طواف و سعی بجاء آورد و از احرام بیرون آید و این عمره واجب است و اگر حجش واجب بوده سال دیگر قضا کند و اگر واجب نبوده است قضا واجب نیست چون بمعد باطل نکرده است . مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی

۳ - مستحب است وقوف بعد از نماز باشد یعنی نماز را از اول وقت تاخیر نیندازد بلکه اول نماز گذارد پس از آن بدعا پردازد نه آنکه نیت وقوف پس از نماز کند .

و مستحب است کسی که بار اول بحج آمده است بر کوه قزح بالا رود در مشعر الحرام و آنجا ذکر خدا کند و زمین مشعر را که نزدیک کوه است زیر پای بکوبد چون آنجا مقام مقدس قریش بود در جاهلیت و بجای عرفات وقوف در مشعر الحرام میکردند و خویشان را بر سایر مردم فضیلت می نهادند این عمل تعصب قومی آنان را بیاد می آورد و تنبیه میشوند که همه کس حق دارد بر همه جا گام نهد و مکان مقدس الهی خاص جماعتی نیست .

الرابعة. يستحب النكاح حصي الرمي منه ويجوز من اي
جهات الحرم كان عدى المساجد .

الفصل الرابع فى نزول منى - ويجب يوم النحر
بمنى ثلثه: احدها رمى جمرة العقبة بسبع حصيات ملتقطة
من الحرم ابكاراً مع النية واصابة الجمرة بفعله بما يسمى
رمياً و يستحب ان تكون رخوة برشا قدر الانملة ملتقطة

۴ - مستحب است سنك ريمه براى انداختن بهجرات را
از مشعر بردارد و هر چند از همه جاى حرم جائز است مگر از
مساجد .

فصل چهارم - در اعمال منى

روز عيد اضحى سه عمل در منى واجب است . اول سنك
انداختن به جمرة عقبه و جمرة ستونى است بسنك ساخته اند و جمرة
سه است يکى که از همه بيمکه نزديکتر است جمرة عقبه گویند
و بايد هفت سنك کوچک باشد و از حرم بردارند و سنگى که يك بار
انداخته باشند كافى نيست واجب ست در آن نيت کند و بسبب
انداختن بهجمرة بخورد نه بملت ديگر اگر بس دست
روى جمرة بکشد كافى نيست و مستحب است سنك سست باشد
دورنك با اندازه سر انگشت و خود آن را بر چيده باشد
و از سنك بزرگتر شکسته نشده و سخت نباشد و باهر يك سنك ده

لامكسرة ولاصلبة والدعاء عند كل حصة والطهارة والتباعد بمقدار عشرة اذرع الى خمسة عشر ذراعاً والرمى حذفاً وان يستقبل هذه الجمرة ويستدير القبلة وفي غيرها يستقبلهما و يجوز الرمى عن العليل. **الثانى الذبح** ويجب الرمى ثم الذبح مرتباً وهو الهدى على المتمتع خاصة فى الفرض والتقل وللمولى الزام المملوك بالصوم او أن يهدى عنه فان اعتق قبل

می افکند دعا بخواند و وضو داشته باشد و از جمره ده تا پانزده ذراع دور باشد و سنک را بر انگشت ابهام یعنی شست گذارد و بفشار سیاهه بیفکند و مستحب است وقت سنک انداختن بجمره عقبه پشت بقبله و روی بجمره باشد یعنی در جانب مغرب جمره بایستد چون قبله منى روی بمغرب است و هنگام سنک انداختن بدو جمره دیگر روی بهردو باشد هم روی بقبله و هم روی بجمره یعنی در مشرق جمره بایستد. و اگر کسی بیمار باشد و نتواند خود سنک اندازد نائب بگیرد.

عمل دوم قربانی - واجب است قریانی پس از سنک انداختن بجمره و قربانی بر کسی است که حج تمتع گذارد، واجب یا مستحب و اگر حجش حج تمتع نباشد میتواند هنگام احرام یا قربانی آنکه مکه کند و حج او قرآن نامیده میشود یا قربانی همراه نیاورد و حج او حج افراد باشد و قربانی حج قرآن را اشعار یا

احدا لم یوقفین لزمه الهدی مع القدرة والأصام ویجب فیہ النیة
 وذبحه بمنی یوم النحر وعدم المشار کة فی الواجب وان یکون
 من النعم ثغیاً فندخل فی السادسة ان کان من البدن وفی الثانیة
 ان کان من البقر والغنم ویجزی من الضان الجذع لسنة تاماً غیر

تقاید می کنند یعنی هنگام احرام بستن کوهان آن رامیشکافند و اندکی
 بخون آلوده میکنند و یا نمکین کردن آن می آویزند و باین عمل
 ممکن است آغاز احرام کرد بجای تلبیه و هر گاه بنده مملوک باذن
 مولای خویش حج تمتع گذارد مولی مختار است با و قربانی بدهد
 تا در روز عید وظیفه خویش را ادا کند یا چیزی ندهد و بجای
 آن بنده را بروزه امر کند و اگر پیش از وقوف عرفات آزاد شود
 و قدرت بگذراندن قربانی داشته باشد واجب است قربانی و گرنه
 روزه دارد ،

واجب است در کشتن حیوان نیت و اینکه در منی در روز عید
 باشد . جای دیگر و روز دیگر کافی نیست . و جائز نیست دو
 نفر یا بیشتر در کشتن یک حیوان شریک شوند بلکه بر هر کس
 حیوانی جدا واجب است . واجب است حیوان کشتنی اگر شتر
 است پنج سال تمام داشته باشد داخل سال ششم شده و اگر گاو

مہزولہ بحیث لایکون علی کلیتہا شحم ویستحب ان تكون
سمینۃ قد عرف بها انا ثامن الابل والبقر وذکرنا من الضان و
المعز والدعاء عند الذبح وان یا کل ثلثه ویهدی ثلثه ویطعم القانع
والمعتّر ثلثه ولو فقد الهدی ووجد ثمنه خلفه عند من یشتریه و

است يك سال تمام کرده و داخل سال دویم شده باشد اما
گوسفند: بزیک سال تمام کرده و پیش هفت ماه تمام کرده کافی است
و علامه رحمه الله فرماید چهار پا باید ثنی باشد یعنی دندان ثنا پا
انداخته باشد گویند گاو در سال اول دندان نمی اندازد و اهل
لفت هم گاو يك سال تمام کرده را ثنی نمی گویند بهر حال بمنقضای
روایات و آیه قرآن گاو بهر سن کافی است خواه ثنی بگویند
یا نگویند و کسی کمتر از یکساله را کافی ندانسته است .

واجب است قربانی حج عیب و نقص نداشته باشد و اگر بسیار
لاغر باشد بحدی که بر کلیه های او پیه نباشد کافی نیست و مستحب
است فربه باشد و آن را روز عرفه در صحرائ عرفات برده باشند
شتر و گاو ماده بهتر است و بز و میش نر . مستحب است هنگام
ذبح دعا بخواند و حیوان را سه قسمت کند و لو غیر متساوی يك قسمت
را خود بخورد و يك قسمت هدیه دهد بدوستان و همسایگان
و يك قسمت به محتاجان ببخشد . و بعضی این تقسیم را واجب
شمرده اند .

یذبحه طول ذی الحجة ولو فقد صام ثلاثة ايام متواليات في الحج
وسبعة اذارجع الى اهله ويجوز تقديم الثلاثة من اول ذی الحجة
ولا يجوز تقديمها عليه فان خرج ولم يصمها تعین الهدی فی
القابل بمنی ، واما هدی القران فيجب ذبحه او نحره بمنی
ان قرنه بالحج وبمكة ان قرنه بالعمره ويجوز ركوب

اگر روز عید قربانی نیابد اما بهای آن را داشته باشد
نزد کسی امانت گذارد تا او حیوانی بخرد و قربانی کند تا
آخر ذی الحجة و اگر قیمت آن را هم نداشته باشد سه روز در حج
روزه گیرد و هفت روز وقتی بمنزل خود باز گردد و آن سه روز
را میتوان از اول ذی الحجة روزه گرفت بعد از احرام حج اما
پیش از ذی الحجة جایز نیست و اگر روزه نگرفته توفیق حج یافت
و سال دیگر باز گشت باید قربانی سال گذشته و آن سال را با هم در
منی قربانی کند ، این سه روز روزه در سفر جائز است میتواند در روز
آن را پیش از عید روزه دارد و روز سیم پس از ایام تشریق
هدی یعنی حیوان قربانی که در حج قرآن همراه می آورند
باید در منی کشته شود و اگر همراه عمره گذار است در مکه و
هدی از اول احرام با او است با اشعار یا تقلید و اشعار آن است
که کوهان شتر را بکارد بشکافند و آن را خون الوده کنند و تقلید
آن است که شتر یا غیر آن را قلاده بندد بنعل خود که با آن نماز
خوانده باشد .

الهدی وشرب لبنه ما لم يضربه وبولده واذا هلك هدى القران
لم يلزمه بدله الا ان يكون مضموناً ولا يتعين الصدقة الا
بالتنذر ولا يعطى الجزاء الجلود من الهدى الواجب .
واما الاضحية فمستحبة يوم النحر وثلاثة بعده بمنى

جائز است حیوان را سوار شدن نواز شیر آن نوشیدن چون
از ملك او بیرون نرفته هر چند تصرف او محدود شده
است و شرط است که سواری و خوردن شیر ضرری بحیوان
یا بچه آن نرساند . اگر حیوان تلف شد ضامن نیست مگر
آن که خود شرط ضمان کرده باشد و لازم نیست گوشت هدی
را صدقه دهد بلکه مال او است هر چه خواهد کند مگر آنکه
نذر صدقه کرده باشد . این حکم قرآن است . و هر حیوان که کشتنش
واجب باشد در حج مانند كفاره و نذر اگر تلف شود
بدل آن را باید داد و گوشتش صدقه است و مکروه است پوست
آن را بقصاب و سلاخ دهند و بعضی گویند حرام است چون پوست
هم در حکم گوشت و باید بمصرف نذر و فقر ارسد و بهتر آن است
که بگوئیم نذر و صدقه در حیوان بگوشت تعلق می گیرد نه به پوست
و احتیاطاً مطلوب است . پوست عدی بمنى قربانی حج تمتع را
بقصاب میتوان داد بی اشکال هر چند واجب است .

مستحب است اضحیه (یعنی حیوانی که روز عید قربان
میکشند نه در مناسك حج) و آن را در روز عید و دو روز بعد از عید

و یومان فی غیرها و یجزی هدی التمتع تصدق عتھا و لو فقدھا
تصدق بثمانھا و یکره التضحیة بما یربھا و اذماء الاجزاء الجلود
الثالث الحلق و یجب یوم النحر بعد الذبح الحلق
او التقصیر بمنی و الحلق افضل و یتأكد للضرورة و
الملبد و یتعین فی المرئۃ التقصیر و لو رحل قبل الحلق و التقصیر
رجع و فعل احدهما فان تعذر حلق او قصر این کان وجوباً
و بعث شعره الی منی لیدفن بها استحباً با و من لیس علی راسه

میتوان کشت در غیر منی و در منی تا سه روز بعد از عید یعنی یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم آنکه حج تمتع میگذارد همان هدی
تمتع کافی است و اضحیه دیگر لازم نیست و اگر حیوانی نیابد
بهای آن را صدقه دهد و کراهت دارد حیوان دست پرورد خود را
کشتن و جائز است پوست آن را بقصاب داد اما مکروه است .

عمل سیم - در روز عید سر تراشیدن است یا تقصیر
کردن یعنی کوتاه کردن موی شارب یا ریش و ناخن و سر تراشیدن
افضل است خصوصاً برای کسی که بار اول بحج آمده یا موی خرد
را بسمغ و کتیرا بهم چسبانیده و روایات در سر تراشیدن تاکید
بسیار کرده اند اما احتمال وجوب ضعیف است و زن را سر
تراشیدن جائز نیست . اگر پیش از سر تراشیدن و تقصیر از
منی بیرون رود باز برگردد و اگر نتواند باید در همان جا که
هست موی و ناخن کوتاه کند و اگر بمنی فرستد تا در منی

شعریمرالموسی علیه ولا یزور البیت قبل التقصیر فان طاف قبله عمدا کفر بشاة ولا شئی علی الناسی و یعید طوافه فاذا حلق او قصر احل متماعدا الطیب والنساء فاذا طاف طواف الزیارة حل له الطیب و یحل النساء بطوافهن .

دفن شود بهتر است و کسی که سرش موی ندارد تیغ بر آن بگذراند و ظاهرا کافی از تقصیر نیست .

و طواف زیارت پیش از کوتاه کردن موی و ناخن جایز نیست و اگر عمدا طواف کرد يك گوسفند کفاره آن است و اگر فراموش کرده یا ندانسته ترك تقصیر کند کفاره براو نیست و بهر حال طواف را اعاده کند .

حاجی وقتی سر تراشید یا از موی و ناخن برید از احرام بیرون می آید و همه چیز براو حلال میشود مگر بوی خوش و زن و چون طواف زیارت بجا آورد بوی خوش براو حلال میشود و هر گاه طواف نساء کند زن نیز براو مباح میگردد و شکار کردن براو حلال نخواهد شد تا از حرم بیرون رود و علامه رحمه الله ذکر صید نکرد چون پس از تقصیر از جهت احرام مانعی از صید نیست حرمت آن از جهت حرم است .

و شیخ شهید ثانی فرموده است بطواف نساء صید حلال میشود اما بنظر سخت بعید می آید و بقول او اگر کسی طواف نساء نکرده بشهر خود باز گردد صید کردن براو حلال نیست چنانکه زن حلال نیست تا وقتی طواف نساء را خود یا نائب او بجا آورد و این از عجایب احکام است .

الباب التاسع فى بقية المناسك - فاذا تحلل بمنى
مضى ليومه او غده ان كان منمتعاً ويجوز للقارن والمفرد
طول ذى الحجة الى مكة لطواف الحج ويصلّى ركعتيه ثم
يسعى للحج ثم يطوف للنساء كل ذلك سبعا ثم يصلّى ركعتيه
وصفة ذلك كما قلناه فى افعال العمرة وطواف النساء واجب
على كل حاج فاذا فرغ من هذه المناسك رجع الى منى و

باب نهم

در بقیه مناسک

چون در منى از احرام بیرون آید همان روز عید قربان
یا فردای آن روز بمکه رود برای طواف و سعی حج و طواف و سعی
حج بتفصیل و ترتیبی است که در اعمال عمره گفته شد و پس از آن طواف
نساء و نماز طواف نساء بجا آورد و طواف نساء در هر حجی واجب است
و باید برای مهیت شب دوازدهم بمنى برگردد و بعض علماء در حج تمتع این
تعجیل را واجب دانسته اند چون سنت و سیره بر این بوده است اما در
قرآن و افراد تساخر ذى الحجة هر وقت توانست برای طواف
و سعی بمکه رود جایز است و اگر در تمتع تاخیر اندازد حجش صحیح
است و کفاره هم ندارد حتی بقول آنکه تعجیل را واجب دانسته
اما ظاهر استحباب است و بهتر است زودتر طواف و سعی را بجا
آورد روز دهم و یازدهم و دوازدهم و علت آنکه فقها دوازدهم را
ذکر نکرده اند آن است که رفتن بمکه و برگشتن با سعی و طواف

بات بها لیلتنی الحاد عشر والثانی عشر من ذی الحجة واجباً
 ویرمی فی الیومین الجماد الثالث کل جمرة فی کل یوم
 بسبع حصیات یبدء بالجمرة الاولی ویرمیها عن یسارها مکبراً
 داعیاً ثم الثانية كذلك ثم الثالثة كذلك ولونکس اءاد
 علی ما یحصل معه الترتیب ووقت الرمی ما بین طلوع الشمس
 الی غروبها ولا یجوز الرمی لیللاً الا للمعذور کالخائف و
 الرعاة والمرضى والعبد فاذا اقام الیوم الثالث رماها ایضاً و

دوبار وادراک آفتاب صبح برای سنک انداختن بسه جمره و آفتاب
 پیش از غروب دوازدهم در منی در یکروز با وسائل آن روز مشکل
 بود .

واجب است شب یازدهم و دوازدهم ذی الحجة در منی بماند
 و روزیازدهم و دوازدهم سنک به سه جمره اندازد بهر جمره هفت
 سنک و آغاز از جمره اولی کند پس از آن جمره دویم و پس از آن سیم و
 اگر عکس کند اعاده باید کرد و جمره اولی آن است که بمشعر الحرام
 نزدیکتر است . محاذی مسجد خیف و جمره سیم آنکه بمکه نزدیکتر
 است در غربی منی و مستحب است هر جمره را از طرف چپ زند و تکبیر
 بگوید و دعا بخواند و وقت آن از طلوع آفتاب است تا غروب و شب
 جائز نیست مگر برای عذری مانند آنکه از دشمن ترسد یا چوپان و بیمار
 و بندگان که روز فرصت نکنند و اگر روز سیزدهم در منی باشد هم

الادفن حصاه بمنى ولوبات الليلتين بغیر منى وجب علیه عن كل ليلة شاة الا ان يبیت بمكة مشغلا بالعبادة ويجوز ان يخرج بعد نصف الليل ويجوز النفر الاول لمن اتقى الصيد والنساء اذا لم تغرب الشمس فى الثانى عشر بمنى ولا يجوز لغيره فان نفر كان علیه شاة والنافر فى الاول يخرج بعد الزوال

سنگ زدن واجب است و اگر نماز سنگها که همراه دارد مستحب است در زمین منی دفن کند .
اگر در شب یازدهم و دوازدهم در منی بماند برای هر شب گوسفندی کفاره دهد مگر آنکه برای عبادت در مکه مانده باشد مقصود از ماندن در منی بودن از غروب آفتاب است تا نیمه شب پس از آن هر جا خواهد رود جائز است .

کسی که از شکار پرهیز نکرده است واجب است شب سیزدهم در منی بماند و روز سیزدهم سنگ بجمرات اندازد همچنین کسی که روز دوازدهم آنقدر در منی بماند و بیرون رفتن را تاخیر اندازد تا آفتاب غروب کند واجب است در منی بماند تا نیمه شب و پس از آن بیرون رود و واجب نیست روز سیزدهم بماند و سنگ بجمره اندازد

بیرون رفتن از منی را به نیت ختم عمل در روز دوازدهم نفر اول گویند و روز سیزدهم نفر دوم و نفر بسکون فاء است . نفر اول باید پس از ظهر باشد و نفر دوم پیش از ظهر جائز است .

وفی الثانی یجوز قبله ولونسی رمی یوم قضاء من الغد مقدما ولونسی جمرة وجهل عینهارمی الثلث ولونسی الرمی حتی دخل مکة رجع ورمی فان تعذر مضی ورمی فی القابل او استناب مستحبا . و يستحب الإقامة بمنی ایام التشریق فاذا فرغ من هذه المناسک تم حجته واستحب له العود الی مکة لطواف الوداع ودخول الکعبة خصوصا للضرورة والصلوة

هر کس سنک انداختن بجمرات را فراموش کند فردای آنروز قضا کند اول قضای روز گذشته را بجا آورد پس از آن وظیفه همان روز را و اگر یکی از سه جمرة را فراموش کند و بیاد نیاورد تا بمکه رسد باید بمنی باز گردد و وظیفه ادا کند و اگر ممکن نباشد براو چیزی نیست و مستحب است اگر سال دیگر موفق به حج شود قضای گذشته را بجا آورد و میتواند نیز نایب بگیرد . مستحب است روزهای تشریق در منی بماند و واجب نیست مگر باندازه رمی جمرات .

چون اعمال منی بانجام رسد کار حج بانجام رسیده اگر طواف و سعی زیارت را پیش انداخته باشد و گرنه باید بمکه رود و طواف و سعی بجا آورد و اگر پیش بجا آورده مستحب است باز بمکه رود و طواف و دعاء کند و مستحب است مخصوصا برای کسی که بار اول حج او است داخل خانه کعبه شود و در چهار گوشه خانه نماز گذارد و همچنین میانه دو ستون خانه شریف بر

فی زواياها وبين الأسطوانتين و على الرخامة الحمراء و دخول مسجد الحصة والصلوة فيه والاستلقاء فيه على قفاه و كذلك بمسجد الخيف ويخرج من المسجد من باب الحناطين ويسجد عند باب المسجد ويدعو ويشترى بدرهم تمرًا و يتصدق به وينصرف ويكره ان يجاور بمكة ويستحب بالمدينة والحائض تودع من باب المسجد. ثم ياتي المدينة لزيارة

سنگ مرمر سرخ که فرش کعبه است نماز کند و نیز مستحب است در راه منی بمکه در مسجد حصبه داخل شود و آن جا نماز گذارد و بر پشت بخوابد. اما این ادیس فرماید از این مسجد نشانی باقی نیست و مجلسی فرمود اکنون در راه صفاست که مردم را دیدم در آنجامی نشستند. همچنین مستحب است داخل شدن در مسجد خیف در منی و نماز گذاشتن و مستحب است چون آهنگ بازگشت نمود بوطن خود و خانه را وداع کرد از مسجد الحرام از باب حناطین بیرون رود یعنی در محاذی رکن شامی که اکنون در مسجد الحرام است و عطر فروشان در آن زمان نزدیک آن می نشستند و خدای را سجده کند بر این توفیق و دعا کند بهر چه خواهد آنگاه يك درهم خرما خرد و صدقه دهد و بوطن خویش باز گردد و علامه فرمود مجاورت بمکه مکروه است و مجاورت مدینه مستحب. و نیز فرموده زن حایض از بیرون در مسجد وداع کند.

النبي صلى الله عليه وآله استجبا بامو كذا وزيارة فاطمة الزهرا عليها السلام من الروضة وزيارة الائمة عليها السلام بالبقيع وزيارة الشهداء عليهم السلام خصوصا قبر حمزة باحد والا عتكاف ثلثة ايام بها .

الباب العاشر

فى العمرة وهى فريضة مثل الحج بشرائطه واسبابه وافعالها

مستحب است پس از حج بمدينه منوره رود براى زيارت رسول صلى الله عليه وآله ودر آن تاكيد بسيار است وزيارت فاطمه زهرا سلام الله عليها كند در روضه مطهره پيغمبر چون بمذهب صحيح و قرائن عقلى و نقلى آن حضرت در خانه خود مدفون شد كه اکنون داخل شبكه مقدسه قبر پيغمبر است صلى الله عليه وآله آنگاه ائمه عليهم السلام را در بقيع زيارت كند وشهداء احدا را خصوصا قبر حمزه رضى الله عنه هم پيغمبر صلى الله عليه وآله ومستحب است در مسجد مدينه سه روز اعتكاف كند وبا اينكه مسافر است روزه از او صحيح است .

باب دهم - در عمره

عمره مانند حج واجب است با شرائط و اسباب حج به اجماع علمای اهل بيت عليهم السلام در مقابل ابوحنيفه وبعض علمای اهل سنت كه عمره را واجب ندانستند وبقول ما و شافعى كسى كه براى حج بمكه روده حج براو واجب است وهم عمره

النَّيَّةُ وَالْأَحْرَامُ وَالطَّوَافُ وَرُكْعَتَاهُ وَالْتَّمَعُ وَطَوَافُ النِّسَاءِ وَرُكْعَتَاهُ وَالْتَّقْصِيرُ أَوِ الْحَلْقُ وَلَيْسَ فِي الْمَتَمَتِّ بِهَا طَوَافُ النِّسَاءِ وَيَجُوزُ الْمَفْرَدَةُ فِي جَمِيعِ أَيَّامِ السَّنَةِ وَأَفْضَلُهَا رَجَبُ الْقَارِنِ وَالْمَفْرَدِيَّاتِي بِهَا بَعْدَ الْحَجِّ وَالْمَتَمَتِّ بِهَا يَجْزِي عَنْهَا وَلَوْ اعْتَمَرَ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ جَازَانِ يَنْقَلِبُهَا إِلَى التَّمَتِّ وَيَجُوزُ فِي كُلِّ شَهْرٍ وَأَقْلَهُ فِي كُلِّ عَشْرَةِ أَيَّامٍ وَوَاحِدٍ لَهَا عِنْدَ السَّيِّدِ

چه حج تمتع باشد و چه قران و افراد و آنکه عمره را واجب نداند گوید میتواند حج مفرد بجای آورد و بی آنکه عمره بگذارد بوطن باز گردد و مقصود آن نیست که مستطیع برای عمره بالخصوص باید بمکه رود ولو در غیر موسم حج اگر چه مستطیع برای حج نشود چون این قولی نادر است و واجب بودن عمره اجماع . این را بر آن نمی توان حمل کرد .

افعال عمره چنانکه گذشت احرام است به نیت و طواف و نماز طواف و سعی و تقصیر و اگر عمره مفرد باشد پیش از تقصیر طواف نساء و نماز هم واجب است و در آن سر تراشیدن جائز است بر خلاف عمره تمتع .

عمره مفرده در همه وقت سال می توان کرد و افضل ماه رجب است . در حج قران و افراد پس از حج باید بجای آورد و در حج تمتع پیش از حج کسی که به نیت عمره مفرده بمکه آمده و در مسافه های حج باشد میتواند عدول به تمتع کند اگر هدی یعنی قربانی همراه نیاورده باشد .

المرتضى رحمه الله

الباب الحادى عشر

فى المصدود والمحصور - المصدود هو الممنوع بالعدو فان تلبس بالاحرام نحر هديه واحل من كل شيء احرم منه وانما يتحقق الصد بالمنع عن مكّة او عن الموقفين ولا يسقط الواجب ويسقط المندوب ولا يصح التحلل الا بالهدى ونية التحلل و يجزى هدى السياق عنه والمعتمر المصدود كالحاج والمحصور هو الممنوع

وجائز است عمره مفردة در هر روز يكبار نیز وسيد مرتضى رحمه الله فرمود حدى براى مدت فاصله ميان دو عمره نيست و هر وقت ميتوان عمره مفردة بجا آورد و لو هر روز .

باب يازدهم

ممنوع شدن از حج

ممنوع از حج كسى است كه باهتك حج بيرون رود و احرام بندد اما بعلتى نتواند بمكه رود و حج خود را تمام كند يا بمكه رود و از عرفات و مشعر ممنوع گردد . اگر مانع دشمن باشد آن را صد و حاجى ممنوع را مصدود گویند و اگر مانع غير دشمن باشد مانند بيمارى ، حصر و محصور گویند و هر گاه دشمن مانع شود بايد حاجى هر جا هست قربانى بكشد بنيت آنكه از احرام بيرون آيد و بى هدى و نيت از احرام بيرون نمى آيد و در عمره اگر

بالمرض فیبعث هدیاً إن لم یکن قد ساق و الا اقتصر علی
هدی السیاق فاذا بلغ محله و هو منی ان کان حاجاً و
مکة ان کان معتمراً قصر و احل الا من النساء حتی یحج
فی القابل إن کان واجباً او یطاف النساء عنه ان کان ندباً

هدی همراه آورده همان را بکشد کافی است

حج واجب بسبب ممنوع شدن ساقط نمیشود اما مندوب ساقط میشود
و آنکه بعلت بیماری ممنوع باشد باید هدی خود را اگر اشعار کرده
و همراه آورده بفرستد و اگر نیاورده حیوانی بخرد و با امینی بفرستد
و علامه رحمه الله در مختلف گوید بهر حال هدی دیگر بفرستد. چون
قربانی بمحل قربانی رسید (اگر در حج است بمنی و اگر عمره است
بمکه) حاجی در محل خود موی یا ناخن کوتاه کند و از احرام
بیرون آید و همه چیز براو حلال میگردد مگر زن پس اگر حج
واجب بود باید صبر کند تا سال دیگر به حج رود وزن براو حلال
میگردد و اگر حج مستحب بوده است و مجبور نیست سال دیگر
به حج رود میتواند نائب گیرد در طواف نساء و در جامع المقاصد
گوید در حج واجب نیز میتواند نائب گیرد برای طواف نساء
و لازم نیست تا سال دیگر صبر کند چون حرج است و طواف نساء
در حال ضرورت بنیابت کافی است چنانکه گفتیم.

این مسئله بسیار مشکل است زیرا که حلال شدن زن همچنان
که توقف بر طواف نساء دارد توقف بر طواف زیارت و سعی

ولو زال الحصر التحق فان ادرك احد الموقفين صح حجه

ووقوفین دارد و اگر حاجی این اعمال را بجای آورد و تنها طواف
نساء کند بمقتضای بسیاری از روایات زن بر او حلال نیست و اگر
گوئی از آنها بسبب بیماری معذور است گوئیم از طواف نساء نیز
معذور است فرق میان طواف نساء و طواف زیارت نیست و در
روایت بزنطی فرماید بفرستادن هدی زن نیز حلال می شود مانند
سایر محرمات . باری اگر در عمره تمتع محصور شود چون طواف
نساء واجب نیست بی شبهه بفرستادن قربانی همه چیز حلال
است و اگر در حج یا عمره مفرد محصور شود و هدی فرستد و پس
از آن به علت دیگر غیر بیماری نتواند بمکه رود نیز در حکم مصدود
باشد و اگر بیمار نتواند در نك كند و مدت ها محرم بماند تا هدی بمکه
رسد البته می تواند از احرام بیرون آید و فرستادن هدی بمکه لازم
نیست بلکه در هر جامه است قربانی کند مانند مصدود و اگر ضرورت
مقتضی شود می تواند سر تراشد و گوسفندی قربانی کند و میتواند
بجای قربانی سه روز روزه گیرد یا شش مسکین یا ده مسکین
طعام دهد چنانکه در آیه کریمه فرمود ففدية من صيام او صدقه
او نسك . این جنید مطلقا مخیر کرده است هدی بمکه فرستد یا همان
جا که هست قربان کند و علاوه رحمه الله در مختلف فقط در وقت ضرورت
تجویز کرده است .

هر گاه بیماری بهتر شد و وقوف عرفات یا مشعر را ادراك

کرد حج صحیح را دریافته و الا فلا

والا فلا .



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علوم اسلامی

و اگر هدی بمکه فرستاد یا بهای آنرا بامینی سپرد و در وقتی که باید بمکه رسیده باشند و قربانی کرده از احرام بیرون آید پس از آن معلوم شد قربانی نکرده بودند بروی حرجی نیست اما باید پس از این قربانی بکه فرستد و یا امینی را بدان مأمور کند و بمذهب حق این امر ظاهری مقتضی اجزاء است .

کتاب الجهاد

وفیه فصول الفصل الاول

فیمن یجب علیه وهو فرض علی الکفاية بشروط
تسعة : البلوغ و العقل و الحرّیة و الذکورة و إن لا یكون
همّاً و لا مقعداً و لا اعدی و لا مریضاً یعجز عنه و دعاء الامام
علیه السلام او من نصبه الیه و لا یجوز مع الجائر الا ان یدهم
المسلمین عدو ینخشی علیهم منه فیدفعه و لا یقصد معونة

کتاب الجهاد

در آن چند فصل است

فصل اول - در اینکه جهاد بر که واجبست

جهاد واجب است به نه شرط

۱ - بلوغ ۲ - عقل ۳ - آزاد بودن ۴ - مرد بودن
۵ الی ۸ - آنکه پیر فرتوت نباشد یا زمینگیر و کور و بیمار که
نتواند جهاد کند ۹ - آنکه امام معصوم خود دعوت کند بجهاد
یا کسی که از قبل او منصوب باشد نه نائب عام. جهاد واجب کفائی
است. جائز نیست جهاد همراه سلاطین جائر مگر دشمنی بر
مسلمانان حمله آورد که از غلبه آنان بیم باشد و این دفاع است
نه جهاد و باید نیت اعانت ظالم نکنند.

و فرق جهاد و دفاع آنکه جهاد برای دعوت بدین است
و دفاع برای راندن دشمن از جان و مال و ناموس .

الجائر والعاجز يجب ان يستنيب مع القدرة و يجوز لغير العاجز و يستحب المراقبة ثلاثة ايام الى اربعين فان زادت كانت جهاداً و يجب بالنذر وشبهه

الفصل الثاني فيمن يجب جهادهم وهم ثلاثة اصناف

الاول اليهود و النصارى و المجوس و هؤلاء عيقاتلون الى ان يسلموا او يلتزموا بشرائط الذمة و هي قبول الجزية و أن

كسى كه خود از جهاد عاجز باشد واجب است با قدرت نائبي فرستد و آنكه عاجز نباشد هم میتواند نائبي فرستد يا خود برود. مادر و پدر ميتوانند فرزندان را منع كنند از جهاد و در اين صورت بر فرزند حرام است.

مستحب است مرابطة يعنى در مرز كشور اسلام اقامت كردن و مستعد دفاع كفار بودن و حد مرابطة از سه روز است تا چهل روز و ماندن بيش از اين جهاد محسوب است و ظاهراً اين حكم در زمان غيبت امام عليه السلام نيز ثابت است براى امادگى دفاع اگر چه در زمان غيبت جهاد مشروع نيست اما دفاع مشروع است و ماندن بيش از چهل روز هم جايز است مرابطة گرچه باصل اسلام واجب نيست اما بنذر و شبه آن واجب ميشود.

فصل دوم - در اينكه جهاد با كه واجب است.

باسه صنف مردم جهاد واجبست : اول يهود و نصارى و مجوس يعنى زردشتيان . جنگ با اينان بايد كرد تا اسلام آورند

لَا يُؤْذُوا الْمُسْلِمِينَ وَأَنْ لَا يَنْتَظِرُوا بِالْمُحْرَمَاتِ كَشْرَبِ الْخَمْرِ
وَأَنْ لَا يَحْدُثُوا كَنِيسَةً وَلَا يَضْرِبُوا نَاقُوساً وَأَنْ يَجْرِيَ عَلَيْهِمُ
أَحْكَامُ الْمُسْلِمِينَ فَإِنْ التَّزَمُوا بِهَا كَفَّ عَنْهُمْ وَلَا حُدٌّ لِلْجَزِيَةِ
بَلْ بِحَسَبِ مَا يَرَاهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا تُؤْخَذُ مِنَ الصَّبِيَّانِ وَ
الْمَجَانِينِ وَالْبُلَهِ وَالنِّسَاءِ وَيَجُوزُ وَضْعُهَا عَلَى رُؤُسِهِمْ وَأَرَاضِيهِمْ

یا مطیع حکومت امام (ع) شوند و رعیت او گردند و امام با آنها
شرایطی خواهد کرد که آنها را شرائط ذمه گویند و چون کفار
این شرائط را بپذیرند آنها را کافر ذمی گویند .
البته تعیین این شرائط با خود امام علیه السلام است و بعضی
از آنها بر حسب اختلاف اوقات مختلف میشود اما بدو چیز
ناچار باید ملتزم شوند یکی قبول جزیه است یعنی دادن
مالیات سرانه و دیگر آنکه احکام دولت اسلام را بپذیرند و از جمله
شرایط است که مسلمانان را آزار نکنند و آشکارا مرتکب محرمات
اسلام نشوند و عبادتگاه تازه نسازند و ناقوس نزنند و علامه در قواعد
یا زده چیز شمرده است .

چون شرائط امام علیه السلام را بپذیرند با آنها جنگ نباید
کرد و مال و جان و عرضشان در پناه امام علیه السلام محفوظ
است و رعیت او محسوبند .

جزیه حد معین ندارد بلکه هر اندازه امام صلاح بداند
سرانه بگیرد یا از زمین و از کودکان و زنان و دیوانگان و سفه

ولو اسلموا سقطت ولومات الذمى بعد الحول اخذت من
تركتہ ويجوز أخذها من ثمن المحرمات و مستحقها
المجاهدون وليس لهم استيناف بيعة ولا كنيسة في دار الاسلام
ويجوز تجديدهما ولا يجوز ان يعلو الذمى ببنائه على بناء
المسلمين و يقر ما ابتاعه من مسلم على حاله ولا يجوز ان
يدخل المساجد

نبايد گرفت و چون مسلمان شوند جزیه ساقط ميشود
حضرت امير المؤمنين عليه السلام بر فقير در هر سال دوازده
درم جزیه قرارداد و بر متوسط بيست و چهار درم و بر غنی
چهل و هشت .

چون جزیه سالانه است اگر ذمی پس از تمام شدن سال از دنیا
رفت ميتوان از ترکه او برداشت و اگر در بين سال بميرد چیزی
بر او نيست. جزیه را ميتوان از قيمت محرمات گرفت مانند
شراب و خوک که پنهان بفروشد و مصرف آن مجاهدانند و اگر
مجاهد نباشد فقرای مسلمانان.

ذمی در کشور اسلامی موافق عهده که امام با او بسته
باشد نميتواند معبد نو بسازد اما آنکه موجود است ميتواند تعمير
يا تجديد کند و جايز نيست عمارتی بلندتر از عمارت مسلمانان
بنا کند اما اگر عمارت بلند خريد امام عليه السلام او را مجبور
بخراب نميفرمايد. جائز نيست داخل مساجد گردند و بنظر

الثانی من عدا هؤلاء من الکفار یجب جهادهم ولا یقبل منهم الا الاسلام ویبدء بقتال الاقرب والاشد خطراً وانما یحاربون بعد الدّعاء من الامام او من نصبه الى الاسلام فان امتنعوا حل قتالهم ویجوز للمهادنة مع المصلحة باذن الامام علیه السلام ویمضی ذمام آحاد المسلمین وان کان عبداً

میرسد این حکم عام باشد و شامل زمان غیبت هم بشود و مانند سایر شرائط ذمه نیست و فقها گویند اهل ذمه در حجاز سکنی نگزینند و در حرم مکه عبور نکنند و حرم در حکم مسجد الحرام است . کافر ذمی که بشرائط امام علیه السلام عمل نکند امام علیه السلام میتواند با او جهاد کند تا قهراً ملتزم شود و از شرائط ذمه تخلف نکند

صنف دوم از کسانی که با آنها جهاد باید کرد کفارند غیر یهود و نصاری و مجوس . از آنان غیر اسلام پذیرفته نمیشود هر چند جزیه قبول کنند و ذمی یعنی رعیت حکومت اسلام نمیشوند در جهاد ابتدا بکفاری باید کرد که بشهر امام نزدیکترند و آنها که خطرناکتر باشند . آغاز جنگ وقتی مجاز است که آنها را دعوت به اسلام کنند اگر نپذیرفتند جنگ توان کرد . اگر چه با کفار غیر کتابی عقد ذمه نمیتوان بست اما عهد صلح جائز است اگر امام مصلحت داند و آنها را معاهد گویند و در این صورت موافق عهدی که بسته اند مال و جان شان محفوظ

لاحاد المشركين ويرد من دخل بشبهة الامان الى مأمنه ثم
يقاتل ولا يجوز الفرار إن كان العدو على الضعف من المسلمين
الا لمتحرف لقتال او متحيز الى فئة ويجوز المحاربة بسائر

است . اگر يك فرد مسلمان ولو بنده باشد مشرکی را پناه دهد
و در زنهار خویش گیرد او نیز ایمن است و سایر مسلمانان باید
رعایت عهد او کنند و در شرائع فرمود یکتن مسلمان تاده مشرك
را میتواند پناه دهد و اگر مشرکی بشبهه امان بکشور اسلامی
درآمد و چنان پنداشت کسی متعرض او نخواهد شد نیز در امان است
و جان و مال او محفوظ و بر امام علیه السلام است او را آگاه کند
باشتباهش و بوطنش یا جایی که مأمن او باشد باز گرداند و بعبارة
دیگر کشتن کافر یا مشرك جائز نیست مگر آنکه خود دانسته
تن بخطر دهد .

از این جا حکم مشرکین که برای تجارت و مقاصد دیگر
ببلاد مسلمانان می آیند معلوم میگردد چون بامید ایمنی داخل
میشوند و معتقدند جان و مالشان محفوظ خواهد بود و اگر امام
علیه السلام ظاهر بود آنان را بوطنشان باز میگردانید و اکنون
که امام حاضر نیست بشبهه ایمنی مال و جانشان محفوظ است
و عبور از بلاد اسلامی را برای هیچ يك از اصناف کفار ممنوع
نشمردند مگر حرم مکه زادهای الله شرفاً و در حجاز سکنی
گرفتن آنها ممنوع است نه عبور کردن .

انواع الحرب الا لقاء السم في بلادهم ولو تترسوا بالصغار او النساء من المسلمين ولم يمكن الفتح الا بقتلهم جاز ولا يقتل النساء و إن عاون الامع الضرورة ومن اسلم في دار الحرب حقن دمه وولده الصغار من السبي وماله من الاخذ مما ينقل و يحول وامما الارضون والعقارات فمن الغنائم ولو اسلم العبد قبل مولاه وخرج فك نفسه

گریختن از جنگ جائز نیست وقتی که دشمن دو برابر باشند یا کمتر و اگر از دو برابر بیشتر باشد جائز است .
کسی که از میدان جنگ کناره گیرد برای آنکه از جای بهتر حمله کند یا بفوجی از مجاهدان ملحق شود با کی بر او نیست .
جنگ بهر گونه آلت و سلاح جائز است مگر بزهر و نظیر آن است جنگ میکروبی در عهد ما و گازهای قتال که دشمن بر آن مطلع نمیشود و تحرز و فرار از آن ممکن نیست و غیر جنگیان را نیز تلف میکند
زنان را نباید کشت گرچه مجاهدان را در جنگ یاری کنند مگر با ضرورت .

کسی که در دارالحرب مسلمان شود خونش محفوظ است و فرزندان نابالغ او را با سارت نمیتواند برد اما زمین و مال غیر منقول او غنیمت است و اگر بنده پیش از مولای خویش اسلام آورد و بتواند از دارالحرب بگریزد و به مسلمانان پیوندد آزاد میشود .

الثالث البغاة وهم كمل من خرج على امام عادل ويجب قتالهم مع دعاء الامام او من نصبه على الكفاية الى ان يرجعوا وهم قسمان من له فئة فيجهز على جريحهم ويتبع مدبرهم ولا يقتل اسيرهم ولا يحل سبي ذراري الفريقين ولا نسائهم ولا اموالهم

صنف سیم - باغیان هستند یعنی آنان که بر امام حق خروج کنند و از اطاعت او بیرون روند. جنگ با آنان واجب کفائی است بدعوت امام و باید نبرد کرد تا بفرمان آیند و آنان دو قسمند، یکی آنکه صاحب دعوت و رؤسای آنان در میدان جنگ نباشند مجروحان شان را باید کشت و هم اسیران و دنیال فراریان باید رفت و گرفت تا بجماعت خود ملحق نشوند دویم آنکه بیرون میدان نبرد گروهی نیست و بیم آن نمیرود که بازماندگان با آنها ملحق گردند مجروح و اسیر اینها را نباید کشت و دنیال فراریان نباید رفت و بهر حال هیچیک از این دو قسم مالشان را نمیتوان بنفیمت گرفت و زنان و فرزندان شان را نباید اسیر کرد. در زمان غیبت باغی تصور نمیشود و آنچه حکم باغی گفتند حکم زمان ظهور امام علیه السلام است برخلاف دو صنف دیگر که بعضی احکام مشرکین و یهود و نصاری در عهد ما نیز جاری است چنانکه گفتیم گرچه جهاد با آنها فعلاً مشروع نیست .

الفصل الثالث فی قسمة الغنائم جميع ما یغنم من بلاد الشریک یشرج منه ما یشرطه الامام علیه السلام کالجعائل والرضخ والاجرة وما یصطفیه الامام علیه السلام ثم یخمس الباقی و اربعة الاخماس الباقية ان کان مما ینقل و یحول فللمقاتلة و من

فصل سیم - در تقسیم غنائم

غنائم جمع غنیمت است هر چه از مال کفار حربی بچنگ آید و بقر گرفته شود نه بحیله، میان مقاتلان تقسیم باید کرد اما پیش از تقسیم مصارف زیرین را باید از آن جدا کرد: اول جماله که امام برای انجام دادن ~~پاره کارها~~ ^{پاره کارها} مقرر فرموده، مانند راه نمائی لشکر و نشان دادن افراد دشمن و امثال آن، دیگر انعام بکسانیکه سهمی در غنیمت ندارند یا سهمشان از مقدار زحماتشان کمتر است و آنرا رضخ گویند. سیم اجرت نگاهداری و حمل و نقل غنائم و وزن و امثال آن چهارم - صفایا یعنی اموال پر قیمت مانند جواهر گرانبها و اسب راهوار و هر چیز نفیس که ملوک بخود اختصاص میدهند چون اگر بشکنند و میان لشکر تقسیم کنند از قیمت میناقتد و متعدد نیست تا بهر فردی برسد و اگر یکی را بدان ترجیح دهند موجب نفاق و نزاع لشکریان است آنرا امام برای خود بر میدارد و البته در مصالح عامه مسلمانان صرف میکنند. پنجم خمس غنیمت از آن امام است و چهار قسمت باقی از اموال منقول را

حضر القتال وان لم يقاتل خاصة للراجل سهم وللفراس سهمان
ولذى الافراس ثلاثة ومن ولد بعد الحيازة قبل القسمة اسهم
له وكذا من يلحقهم للمعونة ولا يفضل احد على غيره لشرفه
ولشدة بلائه و يقسم ما يغنم فى المراكب هذه القسمة ولا
يسهم لغير الخيل والاعتبار بكونه فارساً عند الحيازة لا بدخول
المعركة ولا نصيب للاعراب وان جاهدوا و الأسارى من

میان مقاتلان و حاضران میدان جنگ تقسیم باید کرد هر چند
متصدى جنگ نشده باشند . پیاده را يك سهم باید داد و سوار را دو
سهم و فرزند اشکری را که پیش از قسمت کردن متولد شود
يك سهم باید داد و آنکه اسبان بسیار دارده سهم و نیز هر کس
برای اعانت مجاهدان آمده باشد پیش از قسمت غنیمت اگر چه
جنگ پایان یافته و غنیمت جمع شده نیز سهمی میبرد و کسی را
بیشتر ندهند اگر چه شرف و رتبه او بیشتر باشد یا رنج بیشتر برده
باشد مقصود از سواران که دو سهم میبرند اسب سوار است نه
مرکوب دیگر و آنکه وقت جمع غنیمت سوار بوده مقصود است هر چند
با اسب نبرد نکرده باشد و آنچه از غنیمت با کشتی و قایق گرفته
شود نیز در همین حکم است و برای صاحب کشتی سهمی
جدا نیست و اعراب چادر نشین را نباید داد اگر چه در جنگ شرکت
نموده باشند یعنی از آنها که دعوی اسلام میکنند و معنی آن را نمیدانند
اسیران جنگ آنچه زن و طفل نابالغ است مانند سایر

الاناث و الاطفال يملكون بالسبي والذكور البالغون ان
 اخذوا قبل ان تضع الحرب اوزارها وجب قتلهم ما لم يسلموا
 و يتخير الامام بين ضرب اعناقهم وقطع ايديهم وارجلهم
 من خلاف ويتركهم حتى ينزفوا ويموتوا وان اخذوا بعد
 انقضاء الحرب لم يجز قتلهم ويتخير الامام بين المن والفداء
 والاسترقاق . واما الارضون مما كان حيا فللمسلمين كافة
 ولا يختص بها المقاتلون و النظر فيها الى الامام عليه السلام
 ولا يصح بيعها ولا وقفها ولا هبتها ولا تملكها على الخصوص

غنائم تقسیم میشوند و مردان بالغ اگر هنوز جنک برپا باشد و
 اسیر گردند کشته میشوند مگر اسلام آورند و اگر پس از فرو-
 گذاشتن سلاح باشد کشتنشان جایز نیست و امام مخیر است از
 آنها مالی فدا بگیرد یا بیفدارها کند یا ببندگی نگاه دارد.

اما زمین های کفار چند قسم است:

اول- زمینی که در هنگام فتح آباد بود اختصاص بمجاهدان
 ندارد بلکه متعلق بهمهمه مسلمانان است و اختیار آن با امام و این
 گونه زمین گرچه بتحقیق در زمان ما معلوم نیست چون نمیدانیم
 کدام يك هنگام فتح اسلام آباد بود و کدام بمدار آن آباد گشت
 اما میدانیم غالب اراضی عراق عرب و بعضی نواحی شام از این
 قبیل است ، امام این زمین هارا به مردم واگذار میکند نه
 بعنوان اجاره بلکه بعنوان قبالة و مردم قبول میکنند که بر حسب

بل یصرف الامام حاصلها فی المصالح والموات وقت الفتح
 للامام عليه السلام ولا يتصرف فيها الا باذنه هذا حکم الارض
 المفتوحة غنوة و اما ارض الصلح فلا ربا بها ولو باعها المالك

مساحت خراجی بدهند یا از محصول سهمی بنام مقاسمه که امام
 در مصالح مسلمانان صرف کند مالک این زمین ها گرچه عامه
 مسلمانانند اما هر کس در تصرف او است و امام با او گذاشته باعتبار
 بنا و عمارت و اشجار و ریشه مالکند و اگر زمین زراعت باشد
 باعتبار تصرف و اولویت و در حقیقت مالک ثانوی زمینند در طول
 مالک اول نظیر آنکه گویند همه زمین های کشور متعلق بپادشاه
 است یعنی از آن خراج میگیرد و از دشمن حفظ میکند و هر قطعه
 نیز مالک خاص دارد و کسی نمیتواند تصرف را از ملکش بیرون کند
 و درخت و بنا و ریشه او را تباه سازد و اگر مزاحم آنها شود غصب
 کرده و مالکان باعتبار تصرف و عمارت و امثال آن میتوانند
 بفروشند و ببخشند و وقف کنند اما اصل رقبه زمین را نمیتوانند
 خرید و فروخت و غالب روایات که در احکام غصب و معاملات و
 وقف اراضی و غیر آن وارد شده و از راویان عراقی و ناظر
 بزمین های عراق است نسبت بهمین مالکیت ثانوی و حق تصرف
 است و ما شرح و تفصیل آنرا در حواشی وافی نوشته ایم (مجلد
 ۱۱ که جزء جلد سوم است صفحه ۱۲۸)

دویم زمین های بائر که هنگام فتح مالک نداشت تا با مسلمانان
 جنگ کنند یا صلح ، و این اراضی از انفال است که ذکر آن

انتقل ما علیها من الجزية الى رقبته ولو اسلم سقط ما علی
ارضه ایضا و ملکها علی الخصوص ولو شرطت الارض للمسلمین

در خمس گذشت

سیم زمین صلح که چون کفار نیروی اسلام را دیدند و در
خود تاب مقاومت نیافتند راضی شدند بصلح که در سال خراجی
به بیت المال بدهند و اراضی ملک خاص آنها باشد و این زمینها
را میتوانند بفروشند و بخرند و وقف کنند و هر گونه تصرف آنها
متملق برقبه زمین است اما نظیر زمین های مفتوح العنوه باید
خراج دهند و غالب زمین های ممالک اسلام از این قبیل است
و از فتوح البلدان بلادی و سایر کتب سیر معلوم میشود که بلاد
ایران از خوزستان و جبل یعنی کوهستان غربی و حلوان یعنی
پل زهاب تا آخر خراسان آن زمان یعنی کاشغر و سرحد چین
و ثبت به صلح فتح شده و غالب اهالی متمهد شدند هم جزیه
سرانه بدهند و هم خراج زمین مگر بعض نواحی اصفهان که
بجزیه تن ندادند و بخراج زمین راضی شدند و علامه رحمه الله
تعالی زمینی فرض کرده است که جزیه داشته باشد اما خراج
نداشته باشد و فرمود اگر مالک این گونه اراضی که البته کافر ذمی
هستند زمین خود را بفروشند جزیه برعهده فروشنده میماند
و بر خریدار که مالک تازه زمین است چیزی نیست و اگر فروشنده
مسلمان شود جزیه از او هم ساقط میشود و فرمود اگر در شرط

كانت كالمفتوحة و اما ارض من اسلم عليها اهلها طوعاً
فلا ربا بها وليس عليهم سوى الزكوة مع الشرائط و كل ارض
ترك اهلها عمارتها فللأمام ان يقبلها و يدفع طسقتها من

صلح قید کنند زمین مانند زمین قسم اول (مفتوح العنوه) خواهد
بود . و ما آنچه میدانیم . و در کتب فتوح آورده اند زمین صلح
براین وجه است که ملک صاحبان آنها باشد و سالیانه مالیاتی
بدهند اما آنکه جزیه ذمی را بزمین قرار دهند که پس از اسلام
ساقط شود معهود نبوده است . باری هر سه قسم زمین که شمردیم
در حکم و آثار مانند یکدیگرند امام از همه سالیانه مالی
میگیرد بعنوان خراج یا مقاسمه یا مال الصلح و انفال آباد شده
پس از فتح اسلام هم خراج دارد و هر سه قسم مالک شخصی دارد که
در زمین خود تصرف مالکانه میکند ، یا بتبع آثار و اولویت یا
بعنوان مالکیت رقبه زمین ، و در عمل میان آنها فرق نیست
قسم چهارم زمینی که صاحبان آن باختیار اسلام آوردند

مانند بحرین و بحرین در اصطلاح قدیم نواحی شمالی جزیره
العرب است مجاور خلیج فارس و خراج از این زمینها نباید گرفت
تنها از هر محصولی که زکوة دارد باید زکوة بدهند و آن زکوة
از خیرات است نه خراج دولتی چون بسته باختیار دهنده است
و اگر مدعی شود چیزی بر عهده وی نیست از او می پذیرند .

زمینی که صاحب آن ترك عمارت کند امام میتواند بدیگری

المنقبل الى اربابها و كل من احبى ارضاً مواتاً باذن الامام فهو أحق بها ولو كان له مال كان عليه طسقيها له والا فلا امام ومع غيبته فهو احق بها ومع ظهوره له رفع يده وشرط التملك بالاحياء ان لا يكون في يد مسلم ولا حريماً لعامر ولا مشعراً لعبادة ولا مقطوعاً ولا محجراً والاحياء بالعادة والتجبر لا يفيد التملك بل يفيد الأولوية .

و اگر گذارد تا آباد کند و در آمد آنرا گرفته به صاحبان زمین دهد و هر کس زمین بایری را آباد کند باذن امام بآن اولی خواهد بود و اگر معلوم شود مالک خاصی داشته اجرة المثل بمالك اول دهد و اگر مالک خاصی ندارد بامام دهد و هر کس در زمان غیبت بایری را آباد کند از آن اوست و چون امام علیه السلام ظاهر شود اختیار با امام است ،

هر زمین بایر را باین شروط میتوان احیا کرد و مالک شد . ۱- آنکه پیش از احیا مالک خاصی نداشته باشد . ۲- آنکه حریم ملک کسی نباشد . ۳- از مشاعر عبادات نباشد مانند عرفات و منی و مسمی . ۴- چهارم آنکه باقطاع کسی نداده باشند و اقطاع آن است که در عهد ما قبول میگفتند . ۵- آنکه کسی تجبر نکرده باشد یعنی شروع در آبادی و بسیاری از احکام آن در کتاب احیاء موات بیاید انشاء الله تعالی ،

الفصل الرابع - فی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر و هما یجبان عقلاً علی الکفاية بشرط اربعة: ان يعرف المعروف و المنکر و ان یجوز تاثیر الانکار وان لا یتظهر امارۃ الافلاح، و انتفاء المفسدة و المعروف قسمان واجب

خراج در زمان غیبت

خراج باید بدست امام معصوم برسد و بدست او در مصالح مسلمانان صرف شود، چون خراج ملک شخصی کسی نیست بلکه ملک دولت و حکومت اسلام و عامه مسلمانان است و غیر امام معصوم مجاز نیست در امور عامه اسلامی تصرف کند امر خراج نیز محول بامام است. ائمه ما علیهم السلام در زمان حضور تصرف خلفا و ولایه را مجاز شمردند در خراج و خود از شیعیان خراج زمین نخواستند و نگرفتند و چنانکه در کتاب متاجر خواهیم گفت خریدن و قبول کردن اموال خراج را از والیان مباح فرمودند پس اگر از این مهر چیزی بکسی رسد حرام نیست. و اما اموال آنان از غیر خراج اراضی غصب و مجهول المالك است.

فصل چهارم

در امر بمعروف و نهی از منکر

امر بمعروف و نهی از منکر بدلیل عقل واجب است و بدلیل شرع نیز، بوجوب کفائی بچهار شرط .

۱ - آنکه معروف و منکر را بشناسد . ۲ - آنکه احتمال

ندب فالامر بالواجب واجب وبالمندوب مندوب واما المنکر فکله قبیح فالنهی عنه واجب وینکراولا بالقلب ثم باللسان ثم بالید ولو افتقر الی الجراح ام یفعله الا باذن الامام والعدد لا یقیمها الا بامرہ ویجوز للرجل اقامة الحد علی عبده و ولده وزوجته اذا أمن الضرر وللفقهاء اقامتها

تأثیر بدهد ۳- آنکه نشانه پشیمانی و ترک منکرات از مرتکب نبیند ۳- آنکه مفسده در آن نباشد .

معروف دو چیز است واجب و مستحب و منکر یک چیز و آن حرام است ، امر بواجب واجب و امر بمستحب مستحب است اما نهی از منکر بهر حال واجب است چون منکر شامل مکروه نمیشود علامه چنین فرموده و اگر گوئیم نهی از مکروهات نیز مستحب است مانند امر بمستحب صحیح است اگرچه نهی از مکروه را منکر نگویند . در نهی از منکرات باید اول در دل انکار کند پس از آن بزبان آنگاه بدست و اگر کار بزخم و جراحت کشد جز بفرمان امام جائز نیست و بر علما واجب است تکالیف شرعی را بکسی که نمیداند تعلیم کنند و از مناهای تبری جویند جایز است مرد بر بنده و فرزند و زن خود حد جاری کند اگر از ضرر ایمن باشد . اما اگر زن و فرزند از آزار اولیای خود شکایت کنند نزد حاکم و ولی مدعی شود که حد الهی بر آنها جاری ساخته پذیرفته نمیشود مگر ثابت کند و فقها نیز در زمان غیبت با ایمنی میتوانند حد جاری کنند .

حال الغيبة مع الامن ويجب على الناس مساعدتهم واهم الفتوى
والحكم بين الناس مع الشرائط المبيحة للفتى ولا يجوز
الحكم بمذهب اهل الخلاف فان اضطر عمل بالثقة ما لم

آنچه وظائف امام است از دو قسم بیرون نیست یا
اموریست که میتوان تأخیر انداخت و تعطیل کرد تا
آنحضرت خود ظاهر شود مانند جهاد و نماز جمعه بوجوب
عینی و بعضی را نمیتوان تأخیر انداخت مانند حفظ مال صغار و
دیوانگان و قضا و مجازات دزدان و جنایتکاران . قسم دوم را
ناچار کسی باید مقصدی شود که هم حکم الهی را میداند و هم از
نواهی او پرهیز میکند لا جرم فقیه عادل در امور کلی که از وظایف
امام است و تعطیل نمیتوان کرد ولایت دارد و بر مردم واجب است
مساعدت فقهاء

فقهاء میتوانند در زمان غیبت فتوی دهند و حکم کنند و شرط
صحت حکم آنها همان شرائط صحت فتوی است چون حکم از فتوی
جدا نیست و فقیه کسی است که در احکام فقه صحت آنچه میگوید
خود بداند از قواعد و طریقه استدلال نه تقلید دیگری کند چنانکه
طبيب کسی است که صحت تشخیص و علاج و دستور خود را خود
بداند از راهی که طریقه طبیب است نه تقلید دیگری کند . و هكذا
سایر اصحاب فنون چنانکه در کتاب وقف گفته ایم . واجب نیست

يكن قتلا و يجوز الولاية من قبل العادل ولو الزمه وجب
و يحرم من الجائر ما لم يعلم تمكنه من الامر بالمعروف
والنهي عن المنكر ولو اكره بدونه جاز و يجتهد في انفاذ

فقيه مجتهد در همه علوم شرعی ماهر باشد مانند اصول دین و تفسیر و
حدیث و سیر و عربیت و قرآآت و اگر در فتوائی احتیاج باین
علوم باشد رجوع باساتید کند مانند علوم غیر شرعی از مساحت و
وهیئت و غیر آن

جائز نیست قاضی موافق مذهب غیر مذهب شیعه اثنی عشریه
حکم کند مگر مجبور شود بتقیه و بهر حال حکم بقتل کسی
که شرعاً مستحق قتل نیست نباید بدهد اگر چه خود او را بکشند
ولایت یعنی منصب گرفتن از امام معصوم جائز است بلکه

اگر امر فرماید واجب میشود اما از جانب غیر امام معصوم جائز
نیست مگر بدانند که میتوانند امر بمعروف و نهی از منکر کنند و
جماعتی از بزرگان اصحاب ائمه علیهم السلام که از طرف خلفا منصب
داشتند در کار خویش مستقل بودند نه مجری دستور امراء، نه ستمگر
بودند نه یاور ستمگران و آنها که مامور خاص امرا بودند
در زدن و کشتن و ظلم گروه دیگر بودند. اگر کسی را بقهر
بولایت وادارند جائز است اما باید بکوشد که حکم حق اجرا
نماید.

الحکم بالحق .

امور حسبيه

در دولت اسلام بدین نام اداره بوده وظیفه آن منع از مناهى در اداره حسبه برای هر يك از اصناف خلق مامورانى بودند بصیر در فن خویش که راه حيله آنها را میدانستند و وسائل داشتند برای کشف و آزمایش غش و تدلیس و گناه قضاة و امرای رانہی از منکر میکردند و تفصیل آن را در حاشیه کتاب وافی نوشته ایم (اول کتاب جهاد) و خواننده از دقت محاسبان و اداره حسبيه در دولت اسلام در شکفت میماند چونکه همه نکات صحی و غیر آن را رعایت میکردند باری امور حسبيه از توابع امر بمعروف و نهی از منکر است و اهل سنت در آن کتاب ها نوشته اند اما در مذهب شیعه تصنیفی نیافتم ما وردی گوید حسبه واسطه است بین قضا و مظالم . قضا در زمان ماکار عدلیه است و مظالم از وظائف نظمیه و حسبه غالباً راجع بشهرداری (بلدیة) . و در حدیث از امیرالمومنین علیه السلام است که واجب است امام را که عالم فاسق و طیب جاهل و مکاری بی سرمایه را باز دارد و ممنوع سازد

کتاب المتاجر

وفیه فصول الفصل الاول

في التجارة - وقد تجب اذا لم يكن للأُنسان معيشة
سواها وكانت مباحة وقد تستحب اذا اراد التوسعة على عياله
وقد تكره كالمحتكر وقد تباح بان لا يحتاج اليها ولا ضرر
في فعله وقد تحرم اذا كانت في محرم وهي اصناف

کتاب متاجر (۱)

ودر آن چند فصل است

فصل اول در تجارت

مقصود از تجارت در این فصل هر عملی است که از آن مال بدست
آید خواه بداد و ستد و خواه باجیری و کار یا مزارعه و مساقات
یا تولی مناصب حکومت و غیر آن و بحث در اینجا از نظر دین و
مسئولیت عند الله است یعنی انسان چکند در تجارت که در پیشگاه

(۱) نزدیک سی صفحه از اول متاجر را طلاب و متمرنان
فقه نیکو بخاطر دارند مطابق مذهب استاد الفقهاء المتأخرین
و شیخ اعظم المتبحرین الشیخ مرتضی الانصاری قدس سره چون
کتاب مکاسب که تا این حد در بردارده میخوانند و اگر پاره
مطالب ما را با هر کوزات خاطر خویش که مقتبس از مکاسب است
مخالف بینند خرده نگیرند که بنای این کتاب بر قول مشهور
و مذهب علامه رحمه الله و شرح کتاب او است.

الاول يحرم التکسب ببيع الاعيان النجسة كالخمر
وکل مسکر و الفقاع و الميته و الدم و الکلب الا کلب الصيد
المـاشية و الحائط و الزرع و الدهن النجس للاستصباح به تحت
السماء. الثاني يحرم التکسب بالالات المحرمة كالعود

حق تعالی مقصر نباشد و در فصول دیگر بحث از نظر دنیوی است
که بسبب عقد و پیمان چه حقی برای مردم در برابر یکدیگر ثابت
میشود و انسان چه کند در تجارت که حقش ضایع نشود.
تجارت و کسب مال با حکام پنجگانه منقسم میگردد: واجب،
مستحب مکروه، مباح، حرام، تجارت واجب است شرعاً بر کسی که راه
معیشت، غیر آن نداشته باشد بشرط اینکه بشغل حرام اشتغال نرزد
و گاه مستحب است مثل آنکه خواهد بر نفقه خواران و زیر دستان
کشایش دهد و معاش آنان را فراخ تر سازد گاه مکروه است مانند
احتکار و گاه مباح است مثل آنکه حاجت بآن نداشته باشد و از
آن ضرری نه بیند و گاه حرام و آن چند قسم است.
اول - کسب مال از اعیان نجاسات یا مایعات متنجس که قابل
تطهیر نیست مانند شراب و مسکرات دیگر و آب جو و مردار و
خون و سگ خواه بخرد و فروش یا دلالی یا حمل و نقل و هر نوع
استفاده که متعلق بدان باشد و بعضی معتقدند هر نجاستی که تصرف
و انتفاع از آن جائز باشد خرید و فروش و تکسب بدان هم جائز
است و بعضی گویند استثنای منحصراً به چند نجاست معذور است مانند

والمزمار والاصنام والصلبان والالات القمار كالشطرنج والنرد
والاربعة عشر الثالث يحرم التکسب بما يقصده المساعدة
على الحرام كبيع السلاح لاعداء الدين والمساكن الممحرقات
والحمولة لها وبيع العنب ليعمل خمراً وبيع الخشب ليعمل
صنماً ويكره بيعهما على من يعمل ذلك من غير شرط

بندۀ کافر و سک شکاری و گله و پاسبان باغ و زراعت و روغن
متنجس برای روشن کردن چراغ ذیر آسمان و شاید بتوان گفت که
نجاست خود علت منع نیست بلکه علت منع آنست که نوعاً نجاسات
منفعت مباح ندارند *مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی*

دوم - کسب مال بآلات لهو و حرام مانند عود و نی و بت
و صلیب و آلات قمار مانند نرد و شطرنج و اربعه عشر (نوعی قمار
است) و حرمت شامل ساختن و اجرت تعمیر و دلالی و نقل و خرید
و فروش و غیر آن می شود .

سیم - کسب مال که مقصود از آن مساعدت حرام باشد
مانند فروختن سلاح بدشمنان دین و اجاره خانه و دکان
و مرکوب برای محرمات و فروختن انگور تا از آن شراب
بسازند یا چوب ثابت بتراشند و مکروه است فروختن بکسی که
شغلش اعمال حرام باشد اگر شرط نکند البته عملی که جز فائده
حرام ندارد اگر کسی مرتکب شود قصدش غیر اعات نیست مثلاً
دزدی برای شکستن در و خراب کردن دیوار آلتی بخواهد یا

الرابع ما لا ينتفع به يحرم التكبسب به كالمسوخ التبرية
كالقردة والدب والبحرية كالجرى والاسلاحف والظافى
ولا باس بالسباع

الخامس يحرم التكبسب بما يحرم عمله كعمل

قاتلى براى كشتن بيگناهى شمشير طلبد و كسى باو دهد و بگويد
قصد مساعدت حرام نداشتن البته غلط کرده است .

چهارم - هر چه فائده حلال و مشروع ندارد تبسب بآن
حرام است مانند بوزينه و خرس و امثال آن كه مسوخ گویند
و مانند ماهى هاى حرام و سنك پشت و ماهى در آب مرده اما
خرید و فروش درندگان جائز است چون از پوست آنها انتفاع
توان برد و حرمت معامله این حیوانات تعبد نیست پس اگر در
بعضى بلاد و اوقات منافع مشروعى براى آنها تصور شود خرید
و فروش آنها جاساز است مانند پروردن و فروش موش براى
آزمایش داروها و تحقیق جراثیم بیماری چنانكه در عهد ما معمول
است و مى توان گفت بعض نجاسات هم نیز همین حكم دارد مانند
خون براى تزریق بمجروحان .

پنجم - كسب از هر عمل حرام و نامشروع مانند مجسمه
ساختن و بعض علما هر گونه نقاشى و تصویر حیوان جاندار را

التصور المجسمه والغناء لغير العرس والنوح بالباطل ولا باس
بالحق وهجاء المؤمنين وحفظ كتب الضلال و نسخها لغير
النقض وتعلم السحر والقيافة والكهانة والشعبدة والقمار

حرام شمرده اند اما بسیار بعید است. دیگر مطربی کردن حرام
است مگر آواز خواندن زن در عروسی بشرط آنکه آلوده با
معاصی دیگر نباشد و بعضی گویند دائرة بی زنگ نیز جائز است.

نوحه خوانی در مجالس عزا که رسم قدیم بود و در زمان
ما خطبا اوصاف میت را بر منابر می گویند و در مدح و ستایش وی
مبالغه میکنند اگر دروغ و باطل گویند و شغل و منصب نامشروع
اورا بستانند و مشروع جلوه دهند حرام است و اگر حق گویند
باکی نیست.

دیگر آنکه بشعریا نشر هجاوید گوئی مردم و بدان کسب
معاش کنند.

حرام است حفظ کتاب ضلال و هر چه مردم را از دین خدا
وراء حق باز گرداند و فحشا و منکرات را ترویج کند، از تالیف و
نشر آن کسب معاش کردن حرام است اما نگاه داشتن برای رد و نقص
جائز است دیگر از مکاسب حرام اضرار مردم بجادوگری است و اثبات
نسب بقیافه و کشف جرائم بکهان است اما بشعبده یعنی چشم بندی و حقه
بازی و تردستی معاش کردن و هر چه از آن ضرر به مسلمانی نمیرسد
و جرم یا جنایتی بر کسی ثابت نمی کند و موجب اتهام و بدنامی

والغش وتزین الرجل بالمحرم ثم وزخرفة المساجد والمصاحف
ومعونة الظالمین علی ظلمهم واجرة الزانية .

کسی نمیشود مانند رمالی و دعا نویسی و جن گیری و احضار ارواح
و طلسم سازی و کف بینی و فال گیری و امثال آن گرچه دلیل بر
صحت آن نباشد حرمت آن هم مسلم نیست
دیگر از محرمات قمار است و غش یعنی پنهان ساختن
عیب و تدلیس یعنی کالائی را چنان سازند که به از آنچه
هست نماید . دیگر سلمانی که مردان را بزینت حرام
آرایش دهد مزدش حرام است بلکه مشاطگی زنان هم
اگر بعمل نامشروع باشد حرام است چنانکه مردم مشاطگی
زن کند. زرا اندود کردن، ساجد و تذهیب اوراق قرآن و جلد آن
حرام است و مزد آن نامشروع و صورت جاندار نیز در مسجد کشیدن
حرام است گرچه مجسمه نباشد و بعضی مطلق نقش و نگار را حرام
شمردند اما سیره برخلاف آن است و پیوسته در دیوار مساجد را
بکاشیهای منقوش و غیر آن می آراستند و تذهیب قرآن از قدیم
معمول بود و نهی از آن محمول بر کراهت است و گفتند مساجد را
از بیرون شاید بتوان زرا اندود کرد چون جزء مسجد نیست
و شهید در دروس مطلقاً همه را مکروه شمرده است و باید ساختن
ظروف و طلا نقره را نیز ذکر کنیم چون حفظ و نگاهداری آن
را حرام میدانند .

السادس ما يجب فعله يحرم التكتسب به كاجرة تغسيل
الموتى وتكفينهم ودفنهم والاجرة على الحكم والرشافيه

دیگر از محرمات اعانت ظالم است در ظلم اما اعانت در غیر
ظلم حرام نیست و فقها ولایت یعنی تصدی کارهای حکومت را از
طرف ظالم جائز شمرده‌اند و بعضی اعانت ظالم را در کار مباح جائز
شمرده‌اند حتی در ساختن مساجد و علامه فرمود اعانت آنها در ظلم
جائز نیست پس ولایت هم مشروط به آن است که مرتکب ظلم
و محرمات دیگر نشود و اعانت در حرام نکند.

دیگر از مکاسب حرام اجرت زانیه است و دلالتی کردن و منزل
اجاره دادن و هر گونه باری آنها در عمل زشت.

ششم - مزد گرفتن بر واجبات حرام است مانند غسل
دادن اموات و کفن و دفن و مانند اجرت بر حکم و رشوه اما جائز
است از بیت المال برای قاضی سهمی مقرر داشت و همچنین برای اذان
و آن را رزق گویند و فرق رزق و اجرت آن است که اجرت بر عمل
است و رزق برای منصب پس اگر یکماه هیچ محاکمه نکند رزق
برای منصب باو میدهند. اجرت گرفتن برای صنایع و حرف و اعمال
مشروع هر چند واجب کفائی بلکه عینی باشد جائز است و سیره
مستمره بلکه ضرورت همیشه بر آن دلالت دارد اجرت گرفتن
برای واجبات که نفی از آن با جرت دهنده نمیرسد صحیح نیست

و یجوز اخذ الرزق من بیت المال و کذا الاذان

مانند آنکه کسی برای نماز خواندن و روزه گرفتن خودش اجرت بگیرد چون سفهی است و برای مستحبات نیز جائز نیست مثلاً برای نماز شب خواندن و اگر بدهنده منفعت دنیوی یا اخروی برسد جائز است مانند آنکه قرآن بخواند و نماز گذارد و روزه بگیرد برای اموات چون حج نیایی بسیره و روایات ثابت شده و دیگر عبادات با حج فرق ندارند مگر اینکه حج برای زنده عاجز صحیح است بنیابت و عبادات دیگر جز برای مرده نافع نیست. و از این جا معلوم می گردد که اجرت در عبادات نیایی منافعی قصد قربت نیست و هر که خدا را مخاطب قرار دهد و حاجت بخواهد از او عبادت محقق شده است گرچه مراتب ثواب نسبت بداعی که او را برانگیخته و نسبت بمقدار معرفت او بتوحید و اصول دین متفاوت می باشد و نمی توان مراتب تقرب را احصا کرد. در اصطلاح کلام بهره که از عبادت بنائب میرسد ثواب نام دارد چون بمقتضای عدل الهی مستحق آن است و آن بهره که بمنوب عنه میت یا غیر میت میرسد تفضل نام دارد چون اگر خدای تعالی با او بهره ندهد ظلم نکرده است، صلاح کلی و شخصی دین و دینداران است که کار دینی برای مزد نکنند که هم از جهت شخصی زیان دارد چون کسی که دین را برای دنیا خواهد دنیا در نظرش با ارزش تر از دین است و خسارت آخرت جبران پذیر نیست و هم از جهت مصلحت کلی دین مضرات چون اگر دین برای فائده دنیوی نباشد اشخاص غیر لائق خود را دیندار و عالم جلوه نمیدهند و تباهی نمیکنند

و اما المكروه فالصرف وبيع الاكفان والطعام
والرقیق والذباحة والصياغة والحجامة مع الشرط والحياكة
واجرة الضراب واجرة تعليم القرآن ونسخه و كسب
القابلة مع الشرط

هر يك از مكاسب محرمه كه نام بردیم مانند شراب
فروختن واجرت زانیه و غش و اعانت ظالم چون معامله بر آن
واقع شود باطل است و پولی كه بدست می آید حرام مثلاً کسی
شیر آمیخته با آب را ندانسته بخرد رضای او منوط و معلق
بوده است بشیر خالص و چون شیر خالص نبود رضادر واقع محقق
نگشت و مانند معامله فصولی است كه اگر پس از آگاه شدن
اجازه داد صحیح است . اجرت زانیه را نیز بارضا میدهند
امانه مجانی بلکه در مقابل عملی كه شرع آن را تجویز نفرموده
ورضای او معلق بر حرام است .

كسب مكروه مانند صرافى و كفن فروشى و سلاخی و بنده
فروشى و فروش هر نوع خواربار چون در معرض احتكار است
وزرگری و حجاءت با شرط اجرت و نساجی و اجاره دادن تر
برای جهانیدن بر ماده و گرفتن اجرت برای تعلیم قرآن و نوشتن
آن و قابله گى با شرط اجرت و چون احتیاج بشخصی پیدا کنند
و رفع حاجت واجب شود كراهت رفع میشود .

علامه فرمود آنچه سلطان یعنی دولت بنام مقاسمه و زكوة
می گیرد حلال است اگر چه حق او نباشد و مقاسمه مالیاتی است

ما یاخذہ السلطان باسم المقاسمة والازکوة حلال
وان لم یکن مستحقا له وجوائز الظالمین حرام ان علمت
بعینها والاحلیت ومن امر بصرف مال الی قبیل وعین له ام
یجز التعدی والازاله ان یتناول منه مثل غیره اذا کان
منهم علی قول .

الفصل الثانی فی آداب التجارة يستحب التفتقہ

که به نسبت محصول می گیرند و خراج نسبت بمساحت زمین
و مقصود اینجا هر دو است و چون یکی از شعب معیشت مردم کار
های دولتی است و مال دولت خراج است یا زکوة پس آنچه
بعنوان رزق و مواجب و شهریه و امثال آن بکسی دهند، اگر
مستحق خراج باشد یا زکوة بروی حلال است

جائزه که سلطان بکسی دهد هم مباح است مگر حرمت آن
را بعین بدانند و دهندگان خراج و زکوة بسلطان نیز بری الذمه
می شوند، در خراج بی شبهه و در زکوة اگر بمصرف مشروع
برسد و اگر دهند زکوة ندانند گیرنده درجه مصرف می کند
احتیاط شدید آن است که خود بدهد چنانکه در کتاب زکوة
گفتیم .

اگر مالی بکسی دهند تا بمصرف معین برساند یا میان گروهی
تقسیم کند و خود از آن گروه باشد می تواند سهمی بردارد مگر
آنکه لفظ دهندہ دلالت بر آن داشته باشد که حتما بدیگری دهد ،

فیها لیعرف صحیح البیع وفاسده ویسلم من الربوا وان یسوی

فصل دوم

در آداب و مستحبات تجارت

مستحب است تاجر مسائل تجارت را نیک بداند تا بیع صحیح و فاسد را بشناسد و از ربا سالم ماند و بنا بر این کسی که نادانسته تجارت کند گناه نکرده است. دانستن حرام و حلال واجب است اما دانستن صحیح و فاسد واجب نیست اگر جاهل مقصر فعل حرام کند گناهکار است و اگر معامله فاسد کند گناهکار نیست و اگر گوئی پس این همه تفصیل و احکام و اقسام معاملات و شناختن صحیح و فاسد آن برای چیست گوئیم مقصود از دانستن احکام معاملات دو چیز است یکی آنکه انسان بارتکاب گناه نزد خدا مسئول نباشد و در آخرت عقاب نداشته باشد دیگر آنکه مالکیت وی بر اموال خودش ثابت و مستقر و مطمئن باشد که دیگری حق گرفتن و مزاحمت او نداشته باشد و غرض اول مهمتر است و هر کس باید سه اصل را بداند و مراعات کند تا مسئول عند الله نباشد اول آنکه بداند مال هر کس بی رضای صاحب آن برد دیگری حرام است و بارضای او مباح، دوم آنکه هر کس مال دیگری را که مجاناً باو نبخشید تلف کند ضامن است. سیم آنکه طلبکار میتواند از مال مدیون که زبردست او است طلب خویش را بردارد یا برضای مدیون یا آنکه بداند اذن خواستن از او ممکن نیست. هر معامله فاسد که حرام نباشد و منتهی باین سه اصل شود عقاب ندارد، چنانکه با اطفال که بدانی اولیای آنها راضی هستند معامله کنی مکروه است

بین المبتاعین و یقیل المستقیل و یشهد الشهادتین عند العقد و یکبر الله تعالى و یاخذان ناقص و یعطى الراجح و یکره مدح البایع و ذم المشتري و کنمان العیب و الحلف علی البیع و البیع فی المظلم و الربح علی المؤمن و علی الموعود بالاحسان و السّوم بین طلوع الفجر و طلوع الشمس و أن یدخل السوق قبل غیره و معامله الادنین و ذوی العاهات و الاکراد و الاستحطاط بعد الصفقة و الزیادة وقت النداء و التعرض للمکیل

یا جنس کشیدن را وزن نکرده فروختی بارضا و پس از آنکه مشتری جنس را تلف کرده و ضامن و بدهکار قیمت شد پول آن را بفرامت تصرف کنی با اینکه معامله باطل است اما مسئول عندالله نیستی . مستحب است میان خریداران فرق نگذارد مگر آنکه در

ترجیح بمضی از آنان فائده دینی حاصل شود و هر کس پشیمان شود و خواهد اقاله کند یعنی معامله را برهم زند و نیز قبول کند و هرگاه عقد بیع کند شهادتین بگوید و تکبیر خدا کند و کم بستاند و افزون بدهد و کراهت دارد فروشنده متاع خود را مدح کند و مشتری مذمت و نیز مکروه است عیب مال را نکوید مگر غش شود که حرام است و مکروه است سوگند یاد کردن و معامله در جای تاریک و از مؤمن سود گرفتن و همچنین از کسی که وعده احسان بدو داده است، و معامله بین الطلوعین و نیز مکروه است پیش از همه بیاباز رفتن برای حرص و ربودن مشتریان و معامله با مردم پست که برای اندک چیز کار بمرافعه کشانند و معامله با مردم آفت ناک

والوزن عدم مع المعرفة والدخول على سوم اخيه وأن يتوكل
حاضر لباد وتلقى الركب ان وحده اربعة فراسخ فمادون
ويثبت الخيار مع عدم الغبن الفاحش والنجش و هو زيادة
من واطاء البايع والاحتكار و هو حبس الحنطة والشعير

در غير ضرورت اما ترحم و تصدق و مسامحه و محاباة جائز است و
نيز معامله با اكراد مكروه است شايد حكم خاص بدان عهد بود و
هللى داشت كه ما نميدانيم

مكروه است تقاضای تخفيف قيمت پس از معامله كه
باصطلاح امروز دبه ميگویند و نیز مكروه است در حراج هنگامي
كه صدای دلال بقیمت بلند است هنوز گفتار او تمام نشده کسی
بر قیمت بیفزاید بلکه باید چنان واضح و روشن زیادتى را بگوید
كه بی هیاو همه بشنوند و مكروه است کسی كه كیل و وزن كردن
خوب نمیداند متصدى آن گردد و اینکه کسی در معامله دیگری
داخل شود و مردم بومی و كیل معامله غریب شوند كه از شهر یاده
دیگر آمده و با اصطلاح امروز بار فروشی گویند و اگر در معامله
خود اجحاف و بی انصافی نکنند و غرضشان آسانی و رفاه متعاملین
باشد خوبست و مكروه است تا كمتر از چهار فرسخ پیش كاروان
باز رفتن و کالا را در بیابان از آنها خریدن و بشهر آوردن
اگر بیش از چهار فرسخ رود و مكروه نیست و اگر برای خریدن
از او نباشد بلکه برای هدایت كاروانیان بیابان و كاروان سرا
باشد نیز مكروه نیست و اگر از آنها بخرد و بجای دیگر برد

والتَّمْر والزَّبِيب والسَّمْن والملح للزيادة في الثمن مع
عدم غيره ويجبر على البيع ولا يسعر عليه .

نیز از این جهت مکروه نیست . و اگر غریب را مغبون کند
اختیار فسخ دارد و مکروه است کسی که خود خریدار جنس
نیست در حضور مشتری با بایع چنان نماید که خریدار است و
مال را ببهای گزاف، میخرد تا مشتری رغبت کند به خریدن
و این کار را در فقه نجش گویند بنون و جیم و شین نقطه دار
احتکار یعنی حبس گندم و جو و خرما و کشمش و روغن
و نمک بآمید گران شدن مکروه است و این جمله مثال است و مقصود
حبس هر جنسی است که عامه را بدان حاجت باشد در معاش ضروری
و کراهت آن گناه است که حاجت مردم از جای دیگر برآید و اگر
جای دیگر یافت نشود محتکر را مجبور باید کرد بفروش
اما نرخ برای او معین نباید کرد بلکه بهر چه رضای بایع و
مشتری باشد بفروشد زیرا که اجبار بنرخ معین و بی رضای مالک
معیشت مردم را تنگتر میکند و هیچکس حوائج مردم را بشهری
نمیبرد که بداند بزور از او می گیرند و شهید ثانی در شرح
لمعه فرمود اگر در تعیین قیمت اجحاف کند او را امر میکنند
بپائین آوردن اما نرخ تعیین نمیکنند .

الفصل الثالث فی عقد البیع وهو الإيجاب كقوله
بعنك والقبول وهو اشتریت وانما یصح اذا صدر عن مكلف

فصل سیم در عقد بیع

وآن عبارت است از ایجاب مانند اینکه بگوید فروختم
 و قبول که بگوید خریدم (رجوع بنکاح شود).

عقد در لغت گره بستن است و در فقه آنکه دو تن یا
 بیشتر در مقابل هم چیزی برعهده گیرند و عقد با خدا آن است
 که مردم در فطرت او را بخدائی شناختند و ملتزم گشتند فرمان
 او برند ، خدایتعالی فرمود اوفوا بالعقود احلت لكم بهیمة
 الانعام. پیمانها وفا کنید یعنی عهدی که با خدا بستید بانجام
 رسانید و فرمان او را اطاعت کنید چهار پایان مشهور را برای
 شما حلال کرد آنرا بر خود حرام نکردانید

راضی بودن دو طرف در معامله کافی نیست تا پیمان نبندند یعنی
 عهده جاری نسازند کسی که راضی است خانه را بقیمتی بفروشد و دیگری
 هم راضی است بخریدن. هنوز معامله انجام نگرفته است تا صاحب
 خانه بگوید فروختم و مشتری بگوید خریدم اگر بگوید راضی هستم
 بفروختن باز کافی نیست و اگر بگوید میفروشم نیز کافی نیست
 اگر مدتی گفتگو در خرید و فروش جنسی میان دو نفر جاری
 بوده ظن قوی به قصد خرید و فروش حاصل باشد باز کافی
 نیست چون قرینه مضبوط نیست و نمیتوان کسی را بدان ملتزم کرد
 باری بیلفظ صریح در انشاء که رجوع به آن قطع نزاع کند

مالك او بحكمه كلاب والجند والعتاكم و امينه والوصى
والوكيل ويقف عقد غيرهم على الاجازة ولو جمع بين ملكه
وغيره مضى فى ملكه و تخير المالك فى الاجازة والمشتري

هیچ معامله واقع نمیشود، دادن مال و گرفتن مال دلیل آن نیست
که خریدند و فروختند و معامله بی لفظ را معاطات گویند .
شرط صحت هر عقد است که دو طرف بالغ و عاقل و رشید
و مختار باشند و از روی قصد و رضا عقد معامله جاری سازند
و شرعاً ممنوع از تصرف نباشند مانند مفلس و مریض و باید خود
مالك مباشر معامله باشد یا کسی باذن او . ولی و وصی از طرف
طفل و دیوانه و حاکم شرع از جانب محجوران معامله واقع
میسازند . املاکی را که مالك آن شخص انسانی نیست مانند
محصول وقف و ااثات مساجد و مال خراج و زکوة و خمس پیش از مصرف
هر جا حاجت بمعامله باشد کسی که شرعاً حق تصرف در این امور
دارد مثل متولی وقف و عامل خراج و فقیه جامع شرائط عقد
جاری میسازد .

اگر بیگانه مال بیگانه را بفروشد فضولی است و موقوف
بر اجازه مالك و اگر مالك مال خود و دیگری را باهم بفروشد نسبت
بملك خودش صحیح است و نسبت بملك دیگری موقوف بر اجازه
اگر اجازه نداد معامله در سهم او باطل می شود و اگر مشتری
باین تبعیض راضی نباشد می تواند فسخ کند .

مع فسخ المالك الخيار ، ويشترط في المكيل والموزون
والمعدود معرفة المقدار باحدها ويجوز ابتياع بعض الجملة

اگر کسی دیگری را اجبار کند بر خرید یا فروش معامله
صحیح نیست و اگر بعد از آن راضی شود صحیح است و تجدید
عقد لازم نیست و اگر بجهت روزگار باشد مانند فقر و احتیاج
و بیماری یا بجهت شرعی مانند ادای دین و نفقه عیال و مصرف
حج، صحیح است

باید در عقد بیع غرر یعنی خطر نباشد چون پیغمبر
صلی الله علیه و آله از بیع غررنهی فرمود و این حکم در بیع شدید
تراست از معاملات دیگر زیرا که خریدار و فروشنده اصل مال
خویش را از دست میدهند و شارع نخواست کسی ناسنجیده و از
ارزش کار خود نیک آگاه نشده از مال خود محروم شود و ملزم
نفرمود ندانسته بضررتن دهد

فقهها گفتند متاعی که بترازو می کشند باید کشید
و آنچه پیمانه میکنند باید پیمانه کرد و شمردنی را باید شمرد
تا غرر نباشد چون کمی و بیشی قیمت بعض اجناس بکم و بیش
وزن یا کیل آن است مانند گندم و شیر و روغن که بهر نسبت مقدار
آن افزوده و کاسته شود نصف یا ثلث یا سه و چهار برابر، قیمت
نیز بهمان نسبت نصف و ثلث و سه و چهار برابر می شود برخلاف
بعض دیگر مانند اسب و فرش و جامه چون شاید اسبی ده برابر

مشاعاً اذا علمت نسبتہ و يجوز الاندار للظروف بما يقا ربها

اسب دیگر بیارزد اما وزنش کمتر باشد نوع اول را مثلی میگویند و باید کشید و پیمود و قسم دوم را مشاهده باید کرد و آنرا قیمی گویند و گاه باشد که مقدار و وزن در مالیت مؤثر است اما افراد از يك صنف و مقدار بسیار دارد میتوان بشمردن اکتفا نکرد مانند گردو و تخم مرغ و بعض میوه ها و هم می توان کشید بترازو و مصنوعات کارخانه ها که در عهد ما معمول است خواه وزن در آن دخیل باشد یا نباشد بعدد میتوان فروخت اگر وزن از عدد معلوم شود .

اگر مالیت جنسی بمساحت آن است نه بوزن آن مانند زمین و جامه و کاغذ و ریسمان باید بعدد فروخت با تعیین واحد مساحت مانند جریب و متر مربع و وزن در آن کافی نیست مگر عدد از وزن معلوم شود . و اگر هم هیئت در مالی دخیل است و هم مقدار ماده مانند ظروف مس و زیور زنان از طلا و نقره هم باید وزن آن معلوم شود و هم هیئت مشاهده گردد

همه این احکام برای رفع غرر است و بیع غرر شبیه قمار است و با اصطلاح عامه دل بدریا زدن یا ریسک در معامله جائز نیست با این حال اگر جنسی را با این غرر خرید گرچه معامله باطل است اما تصرف در متاع و پول حرام نیست چون رضای دو طرف احراز شده و علتی برای حرمت غیر راضی نبودن مالک نیست و اگر يك عوض در دست یکی تلف شد ضامن است و عوض دیگر که

و یشرط فی کل مبیع ان یکون مشاهداً او موصوفاً بما یرفع الجهالة فان وجد علی الوصف والا کان له الخيار ولو افنقرت معرفته الی الاختبار جاز بیعه بالوصف ایضاً و یتخیر مع خلافه ولو ادعی اختباراً الی الافساد جاز شرائه فان خرج معیباً اخذ ارشه وإن لم یکن له قيمة بعد الکسر اخذ الثمن

در دست دیگری است ملک اومی شود به نیت تملک در عوض آنچه داده است زیرا که قصد مجانی نکرده بود .

جائز است مقداری مشاع از مجموع را بفروشند بشرط آن که وزن یا کیل و عدد مجموع را بدانند و نسبت آنچه می فروشند بکل نیز معلوم باشد نصف یا ثلث یا غیر آن و جائز است چیزی را با ظرف وزن و کیل کنند و برای ظرف چیزی بکاهند که نزدیک بواقع باشد .

هر کالا که بفروشند باید مشاهده کنند و صفات آن را بعین به بیند یا اوصاف آن را بگویند بحدی که مقدار مالیت آن معلوم شود تا اگر مشتری جنس نادیده را موافق اوصاف یافت فيها و اگر نخواست فسخ کند .

اگر دانستن اندازه مالیت متاعی محتاج بامتحان باشد و امتحان آن را فاسد کند مانند تخم مرغ و خربزه جائز نیست با تبری بفروشند یعنی فروشند فساد آنرا هیچ بعهدہ نگیرد چون غرر است بلکه باید جنس را بوصف صحت بخرد اگر پس از شکستن چنان معیوبش یافت که هیچ قیمت نداشت مشتری

ولا يجوز بيع السمك في الاجمة ولا اللبن في الضرع ولا ما في بطون الانعام ويجوز لو ضم معها غيرها ولا ما يلقح الفحل ويجوز بيع السمك في فاره وإن لم يفتق وبيع الصوف على ظهور الغنم ولا بدان يكون الثمن معلوماً قدرأً ووصفاً

می تواند همه بها را پس بگیرد اما اگر ارزشش بسبب عیب کمتر شده اما بی قیمت نهاده بود تفاوت قیمت را که ارزش گویند بستاند و در این جا اگر فروشنده تبری بسته و بشرط آنکه عیب را بگردن نگیرد فروخته باشد مشتری حق ارزش ندارد و تبری او صحیح است .

جائز نیست مالی که مقدارش معین نیست بفروشد مثلاً بگوید هر چه ماهی در آبگیر است یا هر چه شیر در پستان حیوان و هر چه بره و گوساله که در شکم گاو و گوسفند یا هر گره که از نر معلومی بعمل آید فروخته هیچک صحیح نیست علامه فرمود مگر آنکه مالی معلوم و معین که مقدار مالیتش را میدانند بان ضم کنند اما بمقتضای اصول و قواعد شرعی با این ضمیمه نیز معامله صحیح نیست چون غر است یعنی خطر دارد مانند قمار و بسا یکی از طرفین آنچه تصور می کرد از این مجهولات بدست می آید بدست نیاید و پشیمان شود و روایتی که ضمیمه را تجویز کرده ضعیف است و پیغمبر صلی الله علیه و آله در روایت مشهور از بیع غر نهی فرمود .

جائز است مشک را در نافه فروختن نشکافته هر چند

بالمشاهدة او الصفة ولا يجوز أن يبيع بدینار غیر درهم نسیئة ولا نقداً مع جهل نسبه اليه ويشترط أن يكون مقدوراً على تسليمه فلا يصح بيع الا بق منقرداً ولو ضم اليه غيره صح ولا

مجهول است اما بروصف صحت می خرنند و اگر فاسد در آمد خیار فسخ دارند و جائز است پشم را که بر گوسفند مشاهده می کنند بخرند چون معلوم است بشرط چیدن فوری تا با آنچه پس از این میروید آمیخته نشود

چنانکه متاع فروختنی باید معلوم باشد بهای آن نیز باید معلوم باشد بوزن یا شماره و بعین مشاهده کنند یا بوصف معین سازند اگر احتیاج باشد . و جائز نیست مال را بفروشد نسیه بیک دینار طلا منهای یک درهم نقره زیرا که نسبت نرخ این دو بیکدیگر در زمان آینده معلوم نیست و پیوسته در بازار تغییر می کند اما اگر نقد بفروشد وهم اکنون نسبت آنرا بدانند جائز است و اگر ندانند بنقد هم جائز نیست و باید دانست که مردم قصد همان نرخ میکنند که در بازار معلوم است اگر چه خود ندانند و در دانستن این مقادیر علم شخصی لازم نیست چنانکه غالب معامله کنندگان سکه طلا یا نقره می خرنند و باید وزن آنرا بدانند اما نمیدانند و همین که در بازار معلوم است کافی است و اگر در شهر بیگانه جنسی را بسنگ ناشناخته بخرند مانند ایرانیان در بلاد عربی بحقه و وقیه و ربع معامله کنند و ندانند نسبت این مقادیر با آنچه می شناسند چه اندازه است کافی است چون در بازار معلوم است

الطیر فی الهواء وکل بیع فاسد فأنه مضمون علی قابضه ولو
 علامه صنعة أو صبه فزادت قیمته رجع بالزیادة ولو نقص

و مشتری بتقریب میداند

شرط است کالای فروختنی و بهای آن هر دو قابل تسلیم
 باشند یا در تصرف آنکه باید با و تسلیم کرد بنا بر این جائز نیست
 بنده گریخته و حیوان گم شده را بفروشد تا مشتری خود آن را
 بجوید و بپاید چون غر راست .

و در روایتی آمده است که بنده گریخته را با ضمیمه
 می توان فروخت و فعلا حاجت باین مسئله نیست اما سایر اشیاء
 گم شده را با ضمیمه هم جائز نیست مگر خود مشتری بتواند آن را
 بچنگ آورد ، هر بیع بلکه هر معاوضه باطل موجب ضمان است چون
 هیچ يك از دو طرف معامله مال خود را بدیگری مجانی نداده است
 هر کدام که دیگری را مسلط کرده است بر مال خود برای آن کرد که
 دیگری هم او را بر مال خود مسلط کرده پس اگر مال در دست یکی
 تلف شود عوض آن ملك دیگری خواهد شد مثلا اگر جنسی را
 که باید بتر از و کشید نکشیده خرید البته معامله باطل است اما
 پس از تلف جنس قیمت آن ملك فروشنده می شود . خواه گران
 تر خریده باشد از قیمت المثل یا ارزانتر و این را ضمان معاملی
 گویند و از این قبیل است بیع معاطات بی لفظ صریح بقول مشهور
 وفقها گویند چون یکی از دو عوض تلف شود معامله لازم می شود

ضمن النقصان كالاصل واذا اختلف المتبايعان في قدر الثمن
فالقول قول البايع إن كان باقياً وقيل إن كان في يده وقول
المشتري مع يمينه إن كان تالفا وقيل إن كان في يده .

و عوض دیگر بملك دارنده آن درمی آید و گویند سیره مستمره از
اول اسلام تا کنون بر این جاری بود. نظیر این سخن را در اجاره
بی تعیین مدت نیز گوئیم بشرط آنکه دو طرف معامله بالغ و عاقل
و مختار و جامع شرائط صحت معامله باشند و گرنه ضمان ید است در مقابل
قیمت المثل یا اجرة المثل

هر گاه کسی مالی خرید بمعامله فاسد و در آن مال تصرفی
کرد که بهای آن افزود و فروشنده خواست آن را پس بگیرد باید
زیادتی را بخریدار بدهد مثلاً جامه اندوخته خرید و دوخت
و فروشنده خواست جامه را پس بگیرد باید آنچه از مال مشتری
بر آن افزوده شده جدا کند و بمشتری بدهد و اگر چیزی کاسته
شده باشد خریدار ضامن است چنانکه اصل جامه را ضامن است
و تفصیل آن در کتاب غصب بیاید انشا الله تعالی

و اگر فروشنده و خریدار در اندازه قیمت اختلاف کنند در روایت
آمده است که اگر جنس فروخته شده باقی است قول فروشنده مقدم است
که البته بهای بیشتر می خواهد و اگر تلف شده قول مشتری مقدم است و
بعضی گویند اگر هنوز جنس در دست فروشنده است قول او مقدم است و
اگر در دست خریدار است قول خریدار و فقها اختلافات دیگر هم ذکر

الفصل الرابع في الخيارات - واقسامها سبعة: الاول

خيار المجلس فمن باع شيئاً ثبت له وللمشتري الخيار ما لم يتفرقاً او يشترطاً سقوطه قبل العقد او بعده ولا يثبت في غير

کرده اند که احتیاج بذکر آنها نیست و چون در معاملات افعال دلالت بر مقاصد نمی کند از این جهت معامله بی انشای لفظی محقق نمی گردد پس اگر فروشنده بگوید مالی که بدست تو دادم فروخته ام بلکه دادم تا ببینی چگونه است و مشتری بگوید بمن فروختی و من قبول کردم قول فروشنده مقدم است .

فصل چهارم - خيارات

خيار یعنی اختیار بر هم زدن معامله و غالب فقها در بیع هفت قسم خيار شمرده اند .

اول - خيار مجلس - یعنی فروشنده و خریدار تا از يك ديگر جدا نشده اند حق دارند معامله را فسخ کنند مگر آنکه پیش از عقد یا در ضمن عقد یا پس از عقد خيار را اسقاط کنند و این خيار مخصوص به خرید و فروش است و در سایر معاملات نیست . اگر کسی بزور آنها را از هم دور کند خيار ساقط نمی شود زیرا که حقوق مردم بقهر دیگران باطل نمی گردد . اگر کسی وکیل در خرید و فروش باشد نه در فسخ، خيار مجلس ندارند بلکه خيار را موکل آنها است تا وکلا از هم جدا نشده باشند .

البيع. الثاني خيار الحيوان كل من اشترى حيواناً ثبت له الخيار خاصة ثلثه ايام من حين العقد إن شاء الفسخ فيها فسخ مالم يشترطاً سقوطه او ينصرف المشتري فيه فان تلف في هذه المدة قبل القبض او بعده فمن مال البائع مالم يحدث المشتري فيه حدثاً والعيب الحادث من غير تفرط لا يمنع

دوم خيار حيوان - هر کس حیوانی بخرد تا سه روز از

هنگام عقد می تواند آنرا فسخ کند و بفروشنده باز گرداند مگر شرط کنند که خيار نداشته باشد و اگر مشتری در حیوان تصرفی کند که مقصود از داشتن حیوان آن است خيار ساقط می شود مثلاً شتر و اسب را بار کند یا سوار شود یا گاو ماده را بدوشد مگر بقصد امتحان . و اگر دو حیوان را بایکدیگر مبادله کنند بقصد بیع برای هر دو طرف خيار ثابت می شود و اگر حیوان در مدت سه روز تلف شود بر عهده فروشنده است . و باید قیمت را بمشتری باز گرداند مگر مشتری آن را بکاری داشته یا در آن تصرفی کرده باشد و اگر حیوان را نزد مشتری آسیبی رسد و معیوبش کند بی تفریط مشتری، باز مانع فسخ معامله نیست. آخر مدت خيار ظاهر آ غروب روز سیم است نه خصوص ساعتی که عقد معامله در آن واقع شده هر چند سه شبانه روز بیست و چهار ساعتی نگذشته باشد مثلاً اگر روز پنجشنبه خریده باشد تا غروب روز شنبه خيار فسخ دارد چون متعارف در اجل و مهلت میان مردم این است و بعضی علما

الرد بالسابق. الثالث خيار الشرط وهو يثبت في كل مبيع اشترط الخيار فيه ولا يتقدر بمدة معينة بل لهما أن يشترطا ما شاءا بشرط أن تكون المدة مضبوطة و يجوز اشتراطه لاحد هما اولهما اول للمثالث واشتراط مدة يرد فيها البايع الثمن ويرتجع المبيع فان خرجت ولم يأت بالثمن كاملا ازم البيع والنلف من المشتري في المدة والنماء له



چیزهای دیگر گفته اند و این خيار خاص بيع است و در معاملات دیگر جاری نیست.

سیم - خيار شرط در هر بيع و معامله دیگر می توان شرط خيار کرد تا مدتی معین و مضبوط بسته بقرارداد فروشنده و خریدار و مدت غیر مضبوط صحیح نیست مثلاً تا اواخر پائیز و اوائل بهار و سرخرمن و برگ ریزان و می توان خيار برای هر دو طرف، قرارداد یا یکطرف یا برای اجنبی و جائز است شرط خيار برای فروشنده تا مدتی معین یا قید آنکه اگر قبلاً بها را نقد حاضر کرده و تسلیم مشتری نماید فروشنده معامله را فسخ کند نه اول فسخ کند پس از آن بهار یا آورد، و در خيارات دیگر می تواند اول فسخ کند و بعد از آن عوض را حاضر کند، این همان بيع شرط معروف است که بدان وسیله از ربا فرار می کنند و اگر معلوم شود دو طرف قصد خرید و فروش نداشته اند البته بيع واقع نشده چون عقد تابع قصد است و حکم بيع چنانکه علامه فرموده آن است که

الرابع خيار الغبن وهو ان يبيع بدون ثمن المثل او يشتري
 باكثر منه ولا يعرف القيمة بمالا يتغابن الناس فيه فيختار

منافع ملك از آن مشتری باشد کم یا بسیار و تلف و خرابی ملک
 نیز از مشتری باشد) بنا بر این اگر خانه را ببيع شرط داد و پولی
 گرفت تا یکسال و خانه در مدت سال خراب شد یا غاصبی تصرف
 کرد یا بسیار از آن شده به بر عهده صاحب پول است که قرض داده
 نه بر عهده صاحب خانه و تعمیر خانه نیز بر عهده اوست و اگر خانه
 منفعت بسیار داشته باشد باید به مشتری یعنی قرض دهنده داد و اگر
 این احکام بر آنها ناگوار بود در نظر آنها نامناسب آید دایل آن
 است که فروخته اند و اگر نه تحمل این امور بر کسی که خانه اش
 را با خيار غبن یا شرط دیگر فروخته باشد عجیب و ناگوار نیست.

چهارم خيار غبن - فروشنده که بکمتر از نرخ بازار

بفروشد یا مشتری که به بیش از آن بخرد مغبون است و خيار فسخ
 دارد بدو شرط: یکی آنکه ندانسته معامله کند و دیگر آنکه کمی
 و فزونی بیش از اندازه عادت باشد. و بعضی پندارند غبن تا خمس
 قیمت موجب خيار نیست و با اصطلاح بازاریان تا تومانی دوهزار
 عفو است اما حق آن است که علامه و دیگر فقها گفتند غبن حد معین
 ندارد در پاره معاملات بازرگانی تومانی یکشاهی و نیمشاهی
 نیز غبن است و موجب خيار چون برخلاف عادات آنها است و در
 بعضی تا يك ثلث نیز غبن نیست.

المغبون الفسخ. الخامس من باع شيئاً ولم يقبض الثمن

باید دانست که در شرع و عرف تفحص از نرخ و رعایت نفع خریدار بر عهده فروشنده نیست و مراعات نفع فروشنده هم بر عهده خریدار نیست مگر یکی بر عهده دیگری گذارد و اوقبول کند پس اگر مشتری تعیین قیمت عادلانه را بر عهده فروشنده گذارد و او خیانت کند و بیش از نرخ بها بستاند بروی حرام است و روایات در این بسیار آمده مانند «غبن المسترسل سحت» آنکه کار خود را بتو گذاشت و مغبونش کردی مصداق آیه واقع گشتی که فرمود **واكلهم السحت** چون این معامله بغير رضای مشتری واقع شده برخلاف آیه کریمه که فرمود **والان تكون تجارة عن تراض** (تجارت باید با رضای دو طرف واقع شود) و هر معامله که بی رضای مالك باشد مانند فضولی یا فروش اجباری منوط با اجازه مالك است اگر پس از اطلاع از غبن اجازه داد صحیح است و اگر نداد باطل. اگر خریدار بفروشنده واگذار نکرده باشد و خودش بی تحقیق و تفحص بخرد و مغبون شود تقصیر از خود اوست اما اختیار فسخ دارد و اگر آگاه نشد و فسخ نکرد بها بر فروشنده حرام نیست و هر جارضای مشتری مبنی بر فریب و غرور فروشنده باشد مانند غش در حقیقت راضی نیست و پول بر فروشنده حرامست مگر آن را اظهار کند و مشتری اجازه دهد.

پنجم - اختیار تاخیر - اگر کسی مالی خرید و بها نداد و شرط

لاسلام المبيع. ولم يشترط التاخير لزوم البيع ثلثة ايام
فان جاء المشتري فهو احق بالسلة وان مضت كان للمبايع
الفسخ ولو تلف السلة كانت من مال البايع على كل حال
وما لابقاء له يثبت الخيار فيه يوماً، السادس خيار الرؤية
فمن اشترى موصوفاً غير مشاهد كان للمشتري خيار الفسخ اذا
وجده دون الوصف ولو لم يشاهده البايع وباعه بالوصف

تاخير نکرد و غائب شد باید فروشنده تا سه روز صبر کند اگر مشتری
نیامد و قیمت را نداد می تواند فسخ کند و بیعانه کافی نیست. اگر
متاع در مدت سه روز تلف شود ضمان بر فروشنده است اما غالباً مشتری
متاع را از فروشنده گرفته چون بیند پول همراه ندارد باز بدست
اومی سپرد تا پول بیاورد در این صورت ضمان بر مشتری است و باید
پول باييع را بدهد و اگر متاعی سه روز نمی ماند مانند میوه
و گوشت و سبزی يك روز نگه دارد یا تا آن مدت که فاسد نشود
و سه روز یا یکروز تا غروب آفتاب مراد است چنانکه در خيار
حيوان گفتیم.

ششم - خيار رؤیت - هر گاه چیزی را بوصف خریدند یا فروختند
و مطابق نیافتند اگر بهتر از آن باشد که وصف کرده اند و فروشنده آگاه
نبوده او خيار فسخ دارد و اگر پست تر بود مشتری. هر گاه اوصاف
مبيع پنهان باشد و فروشنده بداند مبيع دارای آن اوصاف نیست
باید بگوید والا غش کرده است و معامله چنانکه در غبن گفتیم حکم
فضولی دارد.

و ظهر أجود كان الخيار للبائع. السابع خيار العيب وسيأتي
والخيار موروث والمبيع اذا تلف قبل القبض كان من مال البائع
وإن تعيب تخير المشتري بين الرد والامساك بالارش.

الفصل الخامس - في العيوب وهو كل ما زاد او نقص
عن المجرى الطبيعي فان اطلق المتبايعان البيع او اشترطا
الصحة اقتضى الصحة وإن تبرءا من العيوب فلا ضمان

هفتم - خيار عيب - در فصل پنجم ذکر میشود

مسئله ۱ - خيار اربث برده میشود و مقصود غیر خيار مجلس
است و خيار بشرط مباشرت

مسئله ۲ - متاعی که فروخته انداگر پیش از تسلیم بمشتري
تلف شود از مال فروشنده است و اگر معيوب شود مشتري مختار
است همان را با تفاوت قیمت قبول کند یا فسخ کند

فصل پنجم

در عيوب

البته هر مالی را برای غرضی حیات می کنند اگر کم و بیشی در آن
باشد که نتوان مطابق عادت در آن غرض بکار برد عیب است
در بیع و هر معامله دیگر خواه شرط صحیح بودن مال بکند یا
نکند معامله حمل بر صحیح و سالم میشود و اگر فروشنده قبل از

وبدونه اذا ظهر عيب تخير المشتري بين الرد والامساك
بالارش ما لم يتصرف فان كان قد تصرف او حدث فيه عيب عنده
ثبت الارش خاصة ولو علم بالعيب ثم اشتراه فلا ارش ايضاً
ولو باع شيئاً صفقة وظهر العيب في احد هما كان للمشتري
الارش اورد^۱ الجميع لا المبيع وحده ولو اشترى اثنان صفقة
لم يكن لاحد هما رد^۲ حصته بالعيب الا اذا وافقه الآخر

معامله از عيب تبري جويد هر چه باشد بر عهده مشتري است
واگر تبري نجست و عيبی در آن بود مشتري مختار است آنرا
پس بدهد يعنى فسخ كند يا نگاه دارد و تفاوت قيمت را بنسبت عيب
بگيرد و اگر در آن تصرف كرد يا عيب تازه در دست خريدار
پديد آيد ديگر نمیتواند پس بدهد بلكه بايد تفاوت بگيرد و
آن را ارش گویند و اگر عيب مال را بداند و بخرد ارش هم
ثابت نیست .

هرگاه در يك معامله دو چیز با هم خريد و يکی معيوب
بود بايد هر دو را پس بدهد يا هر دو را نگاه دارد و تفاوت
بگيرد و نمیتواند معيوب تنها را پس بدهد و اگر دو نفر بشركت
يك متاع خريدند و معيوب در آمد نمی تواند يکی از آنها معامله
را فسخ كند و ديگری نگاه دارد بلكه می تواند ارش بگيرد و
اگر هر دو مشتري راضی بفسخ باشند می توانند پس بدهند.
تصرف كردن مشتري در متاع معيوب مانع از آن است كه

والتصرف يبطل رد المعيب الا في و طى الحامل فيردها
مع نصف عشر القيمة والحلب في الشاة المصراة فيردها مع
قيمة اللبن إن تعذر المثل ولو ادعى البائع التبري من
العيوب ولا بينة فالقول قول المشتري مع يمينه ولو ادعى

بتواند آن را رد کند. آنکه کنیزی خریده با او هم بستر شود
پس از آن او را آستین یابد، چون آستینی در کنیز عیب است می تواند
آن را رد کند با نیم عشر قیمت و اگر گوسفندی بظاهر پر شیر خریده
و دوشید و پس از آن دانست که آنرا مدتی ندوشیده بودند تا
پستان بزرگتر بنظر آید و گمان برند شیرش بسیار است مشتری
می تواند برگرداند اما شیری که دوشیده باید بفروشنده بدهد یا
قیمت آن را اگر مثل آن متعذر باشد

اگر فروشنده بگوید من هنگام معامله از عیب تبری جستم
و آنرا برعهده نگرفتم و مشتری منکر باشد قول مشتری مقدم
است با قسم

و اگر خریدار گوید مال پیش از معامله معیوب بوده و
فروشنده مدعی شود در نزد خریدار معیوب گشته قول فروشنده
مقدم است با قسم

خيار فسخ منحصر باين هفت نيست الا آنکه فقها غالباً
همين هفت را شمردند تا خيارات ديگر را بدان قياس کنند و از اين
خيارات هفتگانه سه خيار تعبدی است: خيار مجلس، خيار حيوان

المشتري تقدم العيب على العقد فالقول قول البائع مع يمينه

خیار تاخیر - خیار غبن و سه خیار دیگر بسبب نقص مقصود و سه خیار اول خاص بیع است و خیار غبن در همه معاملات مالی که مبنی بر مسامحه نباشد جاری می شود و یکی از خیارات تعبدی که خاص بیع نیست آن است که کسی مالی را بدیگری منتقل کرده باشد و آن دیگری مفلس شود و صاحب مال عین مال خود را نزد مفلس بپاید می تواند معامله خویش را فسخ کند و عین مال خود را بردارد و آنچه بازای مال خود از مفلس گرفته بود بدهد تا میان طلبکاران تقسیم شود.

شهید (ره) در کتاب لمعه چهارده خیار شمرده است. از جمله خیار تدلیس یعنی با بیع کالا را بهتر از آن که هست بنماید و مشتری را فریب دهد و دیگر خیار اشراط یعنی یکی از دو طرف در ضمن عقد بیع ملتزم بعملی شود، اگر انجام ندهد طرف دیگر حق فسخ دارد. و خیار تبعض صفة یعنی مشتری چیزی بخرد و همه آنچه خریده است بدست او نیاید و خیار شرکت و بالجمله در هر معامله که همه مدلول صیغه تحقق نیابد، آنکه بزیان اوست خیار فسخ دارد اما باطل نیست چون بسا مشتری بهمان که تحقق پذیرفته راضی باشد مثلاً زمینی را بعنوان آنکه هزار متر است خرید و معلوم شد کمتر است گاه باشد که با آن کمی بکار او نیاید و فسخ کند، گاه راضی باشد نگاه دارد

الفصل السادس في النقد والنسيئة والمرابحة
 اطلاق العقد يقتضى حلول الثمن فان شرطاً تأجيله مدة
 معينة صح ويبطل في المجعولة و كذا لو باعه بثمن حالاً

فصل ششم

در نقد و نسیه و مرابحه

چون در فروش نام نقد یا نسیه نبرند نقد باید شمرد و
 اگر مهلتی برای ادای قیمت معین کنند نسیه است و باید مضبوط
 باشد مانند روز چندم از ماه فلان و اگر مضبوط نباشد مانند
 سرخرمن یا برگه **بیزان** معامله صحیح نیست و معنی صحیح نبودن
 نسیه آن نیست که دو طرف معامله گناهکارند و برای ضبط نکردن
 مدت عاقبتشان می کنند یا فاسق می شوند یا تصرف مشتری در مالی
 که بنسیه غیر مضبوط خریده حرام است بلکه جائز است در آن
 مال تصرف کنند چون رضای مالک را بهمان مدت غیر مضبوط
 می داند و پول آن هم برای فروشنده حلال است و پس از اینکه مال
 تلف شد در دست مشتری واجب است قیمت معین شده را بفروشنده
 بدهد پس باطل بودن نسیه غیر مضبوط باین معنی است که متاع
 ملک مشتری نشده و باذن مالک تصرف او حلال است

اگر جنسی را بفروشد نقد بقیمت کمتر و نسیه بیشتر صحیح
 نیست نه باین معنی که نباید میان نقد و نسیه فرق بگذارد و اگر
 نسیه را گرانتر بفروشد معصیت کرده و پولش حرام است بلکه

وبازید مؤجلاً و اذا باع نسيئة ثم اشتراه قبل الاجل بزيادة او نقصان من جنس الثمن وغيره حالاً ومؤجلاً صح مع عدم

باین معنی که باید تردید در معامله نباشد، اگر تعیین کند که نقد میخرد یا نسیه میخرد و تصمیم معامله بیکى از آنها قرار گیرد صحیح است هر چند قیمت نسیه را بیشتر معین کند اما اگر با تردید جنس را ببرد و تعیین نکند که بهارا نقد خواهد پرداخت یا نسیه معامله باطل است بهمان معنی بطلان که در مدت غیر مضبوط گفتیم نه فسق و حرام بودن تصرف مشتری در متاعی که با تردید خریده است اگر کسی مال خویش را بفروشد نسیه و هنوز مدت پسر نیامده از همان مشتری عین آن مال را بیهای بیشتر بخرد یا بیهای کمتر بهمان نوع پول یا پولی از نوع دیگر نقد یا ب مدت، همه اقسام جائز است اما باید در معامله اول شرط معامله دویم را نکنند و این معامله و شرط را در اصطلاح روایات عینه گفته اند برون زینة و راهی است برای فرار از ربا چون کسی قرض خواهد مثلاً هزار تومان که پس از شش ماه هزار و صد تومان پس بدهد صاحب پول برای کار گشائی او متاعی از بازار باعتبار خود برای او نسیه میخرد یا از خود جنسی باو میفروشد نسیه شش ماهه بیک هزار و صد تومان و پس از آن از او همان جنس را میخرد به هزار تومان و نقد می دهد در نتیجه قرض خواه هزار تومان گرفته است تا پس از شش ماه هزار و صد تومان بدهد فقها گویند اگر

الشرط ولو اشتراه بعد حلوله جاز بغير الجنس مطلقا و به
 قيل لا يجوز مع التفاوت والاقرب خلافه ولا يجب دفع الثمن

در معامله اول شرط معامله دوم کرده باشد باطل است و اگر در معامله
 اول شرط معامله دویم نشده و ملزم بدان نباشد و بتواند آن
 مال را در بازار بدیگری بفروشد بهزار تومان یا کمتر و بیشتر
 اما بفروشد و بهمین صاحب پول بفروشد بدون آنکه ملزم باشد
 صحیح است و روایات بسیار بر آن دلالت دارد شرح آنرا در حاشیه
 وافی نوشته ایم بجای این کار گشائی در زمان ما سفته صوری
 معمول است.

اگر در مسئله بالا جنسی را که هزار و صد تومان نسیه
 خریده است پس از شش ماه بهزار تومان یا کمتر یا بیشتر بفروشد
 جائز است زیرا که توهم ربا در آن نمی شود چون قرض خواه پیش از
 گذشتن مدت حاجت بی پول دارد نه پس از مدت با این حال
 بعضی گفته اند اگر پس از سرآمدن مدت هم بفرد بهمان جنس
 پول با تفاوت مقدار جائز نیست و اگر بغير آن جنس بفرد
 یا بهمان جنس اما مساوی ضرر ندارد و علامه فرماید پس از
 سرآمدن مدت همه اقسام جائز است و حرمت منحصر بهمان است
 که توهم ربا می شود یعنی نسیه بفروشد بیشتر و فوراً از مشتری
 نقد بفرد کمتر.

واجب نیست مشتری پیش از آنکه اجل بسر آید قیمت

قبل الاجل ولا قبضه قبله ولو حل ودفع وجب القبض فلو امتنع وهلك كان هلاكه من صاحب الحق ولو اشترى نسبة وجب ان يخبر بالاجل اذا باعه مرا بحة فان اخفى تخير المشتري بين الرد والامساك بالثمن حالاً واذا باع مرا بحة نسب الربح الى السلعة لا الى الثمن ولو اشترى امعة صفقة بثمان لم يجزله بيع افرادها مرا بحة بالتقويم الا بعد

را پردازدوا گر مشتری بدهد بر فروشنده قبول آن واجب نیست و چون مدت بسر آید بر بایع و مشتری هر دو واجب است، این بدهد و آن بگیرد، و اگر نگرفت تلف از اوست

مرا بحة آن است که فروشنده مشتری را از راس المال یا آن اندازه که برای او تمام شده آگاه کند آنگاه سودی بر آن بیافزاید و اگر نسبه خریده است بگوید و اگر چند جنس با هم خریده است و میخواهد یکی را بمرا بحة بفروشد و برای آن قیمتی بتهمین معین کرده است نیز مشتری را آگاه کند و اگر آگاه نکرد یا دروغ گفت معامله حکم عقد فضولی و مکروه دارد چون مشتری راضی بدان نبوده و رضای او معلق بر امری است که تحقق نداشت اگر پس از آن آگاه شد و راضی گشت معامله صحیح است و الا باطل و پولی که گرفته بر فروشنده حرام است و مکروه است نسبت ربح به سرمایه دادن تا شبیه ربان شود بلکه نسبت سود بمتاع دهد مثلاً نگوید با تو مانی بکریا ل منفعت میفروشم بلکه

الاعلام .

الفصل السابع فيما يدخل في المبيع - من باع أرضاً
 دخل فيها النخل والشجر مع الشرط والأفلاو يدخل لو
 قال بعثتها وما أغلق عليه بابها ويدخل في الثدار الأعلى
 والأسفل إلا أن يستقل الأعلى بالسكنى عادة ولو باع نخلاً
 مؤبراً فالشجرة للمبايع ولولم يؤبر فالشجرة للمشتري ولا

بگوید جنس را بفلان مبلغ بیشتر میفروشم

علامه رحمه الله تولى و مناقصه را ذکر نکرده است یعنی
 فروش بکمتر از رأس المال یا مساوی آن چون تأدیر اتفاق می-
 افتد و تولى همان است که مردم گویند چیزی خریده بودم و
 معامله را بفلانی واگذار کردم و دروغ گفتن در اندازه رأس المال
 و شرائط نظیر آن است که در مرابحه گفتیم

فصل هفتم

در آنچه داخل مبيع است

هر گاه ملكى بعنوان زمین بفروشد و درخت خرما و غیر
 آن داشته باشد اگر شرط کنند درخت هم داخل است و الا فروش
 بزمین تنها تعلق گرفته است و اگر باغ بفروشد درخت نیز داخل
 است و اگر بگوید این ملك را با هر چه در بر آن بسته میشود فروختم
 باز درخت جزء مبيع است . اگر خانه را بفروشد همه طبقات
 را شامل است مگر در عادت هر يك از طبقات مستقل باشد . اگر

يدخل الحمل في الابتاع من غير شرط ولو استثنى نخلة كان له المدخل اليها والمخرج ومدى جرائدها من الارض .

الفصل الثامن - في التسليم - وهو التخلية فيما لا ينقل ولا يحول والكيل والوزن فيما يكال ويوزن والقبض باليد في الامتعة والنقل في الحيوان وهو واجب على البائع في المبيع

دخت خرما را بفروشد و شكوفه آنرا گردد نر زده باشند میوه مال بایع است و اگر نر زده باشند مال مشتری است
اگر حیوان آبستن را بفروشد بچه داخل نیست مگر شرط کند .

اگر باغی را بفروشد با استثنای يك درخت معامله صحیح است و فروشنده حق دارد داخل باغ شود و حاجت خویش حاصل کند از درخت خود و ملك او در زمین زیر شاخها در طول ملك مشتری است مانند مالکیت اشخاص در زمین مفتوح العنوة چنانکه در جهاد گذشت . توابع هر جنس که میفروشد تابع عرف و عادت است .

فصل هشتم - در تسلیم

تسلیم یا قبض آن است که دو طرف معامله مال خود را بقصر ف دیگری دهند . مال غیر منقول را خالی کردن کافی است و در آنچه بقرازو میکشند یا به پیماننه میسنجند کشیدن و پیماننه کردن و در کالاهای دیگر پیش دست طرف نهادن و حیوان را نقل

و علی مشتری فی الثمن و یجبران معالوا متنعاً و یجب
التسليم مفرغاً و یجوز بیع ما لم یقبض قبله الا ان یکون

کردن یعنی از جائی که ملک فروشنده است و مشتری حق ندارد داخل
شود بیرون برند بجائی که مشتری بتواند داخل شود و حیوان را تصرف
کند و بهر حال باید مشتری را آگاه کند . دلیل آنکه قبض در
این اشیاء باین معانی است آنکه تسلیم تکلیف بائع است و تکلیف
الهی در باره هر کس متعلق بفعل اختیاری اوست نه فعل دیگری
و بائع را مأمور به تسلیم فرمودند بآن اندازه که فعل و اختیار
اوست نه بفعل طرف معامله پس بائع باید طوری مال را آماده
کند برای تسلیم مشتری که او مانعی از تصرف نداشته باشد و
تصرف نکردن جز بمسامحه خودش نباشد . ملک غیر منقول را اگر
بائع از اموال خود خالی کند مشتری مانعی از تصرف آن
ندارد اما اگر خالی نباشد جائز نیست مشتری اثاث بائع را
از جای بردارد و محل آن را تصرف کند . مال کشیدنی و پیمان
کردنی تا وزن کرده و سنجیده نشود با مال فروشنده مخلوط
و مشاع است و مشتری حق تصرف ندارد اما پس از کشیدن جدا
می شود و مشتری مانعی از تصرف کردن آن ندارد مگر متاع در
درجائی باشد که وارد شدن مشتری در آن ممنوع باشد
و حیوان را نقل باید کرد چون نوعاً در ملک بائع است و
مشتری مجاز نیست در آنجا وارد شود اما اگر در جای مباح باشد

طعاماً فلا یبیعه الا تولية والقول قول البایع فی عدم النقصان مع حضور المشتري الكيل والوزن مع یمینه وعدم البینه وقول المشتري مع عدم حضوره ویصح فی حال العقد اشتراط ما یسوغ ویدخل تحت القدرة ولا یجوز اشتراط ما لیس

مانند بازار و میدان نظیر اموال منقول دیگر پیش دست مشتری گذارند کافی است و بهر حال باید مبیع از اموال دیگر بایع که فروخته خالی و جدا باشد و اگر دو طرف از تسلیم امتناع کنند حاکم می تواند مجبورشان کند

بعضی گویند مکیل و موزون را جایز نیست پیش از تحویل گرفتن بفروشند و علامه رحمه الله فرموده طعام را نمیتوان ارزانتر یا گرانتر فروخت یعنی غیر طعام گرچه مکیل و موزون باشد میتواند و اگر طعام را بهمان قیمت که خریده است بفروشد نیز می تواند و بعضی همه را مکروه می دانند

اگر مشتری ادعا کند مالی که تسلیم کردی از آن وزن کمتر بود که خریده بودم و فروشنده منکر باشد اگر هنگام وزن وکیل حاضر بوده قول فروشنده مقدم است و اگر حاضر نبوده قول مشتری مقدم است با قسم .

شروط

در ضمن عقد هر گونه شرط مشروع و مقدور صحیح است و شرط نا مشروع و غیر مقدور صحیح نیست مثل آنکه بگوید این کشت را میخرم بشرط آنکه سنبل برآورد این عقد غیر

بمقدور کصیرورة الزرع سنبلأ ویصح اشتراط العتق ولو
اشترط مالا یسوغ او عدم العتق او عدم اوطی الامة بطل

منجز است بلکه اگر بگوید اگر بثمر رسیده باشد خریدم نیز
غیر منجز است چون فروشنده قادر نیست کشت را بثمر
رساند و اگر بنده را بفروشد بشرط آنکه مشتری آزادش کند
صحیح است چون مشروع است اما بشرط آنکه آزاد نکند جایز
نیست چون مهمترین فائده بنده نزد شارع آزاد کردن آن است
و شرطی که منافی مقتضای عقد باشد نا مشروع است و دلیل آنکه
طرفین معامله قصد معامله نداشته باشند مثل آنکه نکاح دائم کند بشرط
آنکه هم بستر نشود و خانه بفروشد بشرط آنکه حق تصرف
در آن نداشته باشد چون قصد هیچ چیز با قصد عدم لوازم آن
جمع نمیشود ،

وفا بشرطی که ضمن عقد نباشد و آن را وعده می گویند
واجب است و خلف وعده حرام و موجب غضب الهی و عذاب
اخروی و آیات قرآن بر آن دلالت دارد اما حق مالی بآن ثابت
نمیشود مثل آنکه کسی نذر کند یا قسم یاد کند مالی را وقف کند
یا صدقه دهد با اینکه واجب است اما کسی پیش از وقف کردن
آن را نباید وقف بداند و پیش از صدقه دادن صدقه شمارد همچنین
اگر مالی را وعده دهد بمردمعینی بفروشد آن مرد حق ندارد آن
مال را ملك خود داند نظیر آنکه واجب است بر ولی دختری

الشَّروطُ وفي إبطال البيع وجه قوی* ولو شرط مقداراً فنقص

را بخواستگار همشان شوهر دهد و اگر نداد گناه کرده اما دختر زن او نمی‌شود و تفصیل آنرا جای دیگر گفته‌ایم

هر گاه در عقد بیع یا عقود دیگر شرط فاسد کند آن معامله از اصل باطل می‌شود نظیر عقد فضولی زیرا که رضای دو طرف منوط بآن شرط است و چون شرط حاصل نغده رضا نیز تحقق نیافته و اگر پس از اطلاع باز به عقد رضا دادند مانند فضولی بر رضای متاخر صحیح می‌شود. و پیغمبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع فرمود مال هیچکس حلال نیست مگر بطیب نفس و رضای او. نکاح علی‌المشهور از این حکم مستثنی است چون رضای زن بشوهر است و رضای شوهر بزن و مهر یا شروط دیگر از عوضین خارجند. وقتی آنها خود از یکدیگر راضی باشند شرائط دیگر مهم نیست باری نکاح در شریعت اسلام بمصلحتی از سایر عقود تعبداً استثنا شده است و بعضی گویند بشرط فاسد هیچ معامله فاسد نمی‌شود مانند نکاح و نیز گویند در روایت آمده است که بریره (بروزن شریفه میوه درخت اراک است) کنیزی بود و عایشه قصد خرید او داشت و فروشنده نمی‌خواست بفروشد مگر بشرط آنکه خود پس از فروش مولای کنیز باشد پیغمبر (ص) با عایشه فرمود بخر و این شرط قبول کن و پس از آن که خرید فرمود این شرط باطل است و معامله صحیح است و «والولاء لمن اعتق» مولای بنده

تخیر المشتري بين الرد والامساك بالقسط من الثمن سواء

کسی است که او را آزاد کند نه آنکه بفروشد و ما این روایت را صحیح نمی دانیم زیرا که علماء خائنة الاعین و اشاره بچشم را بر پیغمبر روا نمی دارند که یکی مراد او را بفهمد و دیگری نفهمد پس این گونه حیلت آموزی و فریب بطریق اولی لایق شان پیغمبر نیست و باید آنحضرت پیش از معامله هم فروشنده و هم عایشه را آگاه کند از بطلان این شرط نه عایشه تنهارا و طرف او را فریب دهد

و از روایت دیگر در کتاب مختلف مستفاد میشود که مالک پیشین بریره باوی مکاتبه کرده بود که دو مدت نه سال نه وقیه نقره بتدریج بمالک بدهد و آزاد شود و بریره از ادای مال فروماند و چون خدمت عایشه می کرد از او مساعدت خواست عایشه مال را برای او فراهم کرد بریره نزد مالک برد . مالک او گفت من قبول میکنم بشرط آنکه ولای تو از آن من باشد . بنا براین نه خرید و فروش بود و نه شرط صحیح یا فاسد و کسی که بنده را مکاتبه کرد پس از آزادی مولای او نیست مولا آن است که مجانی آزاد کند قربة الی الله و عایشه نیز مولای او نبود چون آزادش نکرده بود و اگر بریره را مولا عایشه میگفتند بمعنی پرستار و خدمتکار است نه آزاد شده و مولای شرعی

اگر شخصی چیزی بخرد مانند زمین و جامه بشرط ذرع و

كانت اجزاؤه متساوية او مختلفة فان اخذ بالقسط تخير
البائع ولواخذه بالجميع فلا خيار ولوزاد متساوي الاجزاء
اخذ البائع الزائد في تخير المشتري حينئذ ولوزاد المختلف
فالوجه عندي البطلان و يجوز ان يجمع بين بيع و سلف

مقدار معلوم و کمتر در آید مشتری حق فسخ دارد و می تواند هم
بنسبت کمی مقدار از بها کم کند و در این صورت شاید بایع راضی
بتبعض صفتقه نفوذ و فسخ کند

اگر بیشتر در آید فروشنده میتواند زائد را پس بگیرد و
و مشتری خيار تبعض صفتقه پیدا میکند. این حکم در صورتی است
که اجزای ملك در قیمت برابر باشند و اگر برابر نباشد نمیتوان
مقداری زمین بنسبت پس گرفت و باید اگر راضی نباشد همه را پس
بگیرد چون بفروش همه زمین راضی نیست و علاجی نیز برای جبران
ضرر او نیست و معامله باطل است ،

جائز است در يك عقد دو متاع بخرد یکی نقد و یکی سلف
یا نسیه یا دو متاع مختلف بخرند و معین نکنند چه اندازه از
قیمت در مقابل این متاع است و چه اندازه در مقابل متاع دیگر
و ازین جهت غرر نیست و اگر میان بیع و اجاره در يك عقد
جمع کند بی تعیین قیمت و اجرت مثلا ظرف فلزی یا زینت زنا نه
از طلا بوزن معین را با اجرت ساختن آن باهم بفلان مبلغ و
معین نکنند چه اندازه قیمت فلز باشد و چه اندازه اجرت کار

وبين المختلفين صفقة .

الفصل التاسع في الربو وهو معلوم التحريم بالضرورة من الشرع وهو بيع احد المثلين باعتراف زيادة عينيه كبيع قفيز بقفيزين او حكمية كبيع قفيز بقفيز نسيئة وشرطه اهران: الاتحاد في الجنس، والكيل او الوزن ويجوز

اگر کار مشخص و معلوم باشد و وزن فلز هم معلوم صحیح است

فصل نهم

در ربا

ربا در شرع اسلام حرام و حرمت آن فی الجمله از ضروریات دین است ،

ربا دو قسم است: ربا در قرض و ربا در معاوضه . و سخن اینجا در بیع ربوی است و ربای قرض در محل خود ذکر می شود انشاء الله .

ربا در بیع در دو صورت حاصل میشود: یکی آنکه دو مال هم جنس را مبادله کنند باز یادت در یک طرف، دوم نسیه و سلف در بعضی موارد .. و فقهای اسلام در تفصیل و اقسام آن ها اختلاف دارند .

در مذهب اهل بیت علیهم السلام دو مال که از یک جنس باشند و مکیل و موزون باشند (یعنی ترازو و پیمانه در سنجش آن بکار رود بتفصیلی که در اول بیع گفتیم) ربوی است و نباید بزیاده و کم معاوضه کرد اگر یک من کندم خوب بیک من و نیم

بیع المثلین متسا و یا نقداً و لا یجوز نسیئة و کل ربوی یجوز
بیعه بمخالفه نقداً متفاضلاً و نسیئة علی کراهیه و کذا غیر

از گندم پست تر معاوضه کنند ربا است اما اجناسی که کفیدنی
و پیمانه کردنی نیست مانند حیوان زنده و جامه و زمین و مصنوعات
دست انسانی که به نسبت سنگینی و سبکی ارزش آن بالا و پائین
نمی رود علی المشهور ربوی نیست و میتوان يك اسب را هوار را
بدو یا بوی بارکش معاوضه کرد و شیخ مفید رحمه الله در غیر مکمل
و موزون زیادتى را حرام دانسته است

اما ربا بسبب نسیه مطابق قول رسول صلی الله علیه و آله انما الربا
فی النسیه میان علمای ما اختلاف است مشهور آن است که در صرف یعنی
معاوضه طلا و نقره نسیه و تاخیر قبض جائز نیست و در غیر آن جائز است
و نیز گفته اند هر گاه جنس ربوی را بجنس خود برابر هم معامله کنند
مانند يك من گندم نقد بیک من گندم نسیه نیز ربا است. و بعضی گویند
ربای نسیه اختصاص بطلا و نقره ندارد بلکه دو جنس مخالف غیر طلا و
نقره را بیکدیگر مبادله نمیتوان کرد مگر نقد مثلاً گندم بپیرنج
و روغن بعسل و مبادله يك شتر خوب بدو شتر زبون و يك خانه
بزرگ بدو خانه كوچك و امثال آن همه باید نقد باشد و بعضی
گویند جنس ربوی را با غیر ربوی بنسیه میتوان معامله کرد
مثلاً يك گاو مبادله کنند بدو خروار گندم که گاو را نقد بدهد
و گندم را اول تابستان بگیرد .

الرَبْوَى الْأَنْ يَكُونُ أَحَدُ الْعَوَظِينَ مِنَ الْأَثْمَانِ وَالشَّعِيرِ
وَالْحَنْظَةِ جَنْسٍ وَاحِدُهَا وَ كَذَا كُلُّ شَيْءٍ مَعَ أَصْلِهِ كَالسَّمْسَمِ
وَالشَّيْرِجِ وَ كُلُّ فَرْعَيْنِ مِنْ أَصْلِ وَاحِدٍ كَالسَّمْنِ وَالزَّبْدِ

و آن نسیه که بی اشکال جائز است این است که جنسی غیر
طلا و نقره بطلا و نقره بفروشند .

و با در نسیه از آنجا پدید می آید که ارزش اموال و امتعه
بطلا و نقره سنجیده میشود و اگر کسی برنج را مثلاً بطلا یا نقره
بفروشد چه نقد و چه نسیه ، نقره در وقت معامله همان است که
پس از پایان مدت در وقت ادا تسلیم میکنند اما اگر برنج را با
گندم معامله کند ارزش گندم وقت معامله غیر ارزش آن وقت
اداست و شارع مقدس بدان راضی نیست که مالی بر عهده گیرند
و بیشتر یا کمتر ادا کنند .

جو و گندم يك جنس شمرده میشوند بتعبد شرعی و
بعضی گویند دو جنس اند .

هر چیز با اصل خود يك جنس است مانند گنجد و ارده و
دو چیز که از يك اصل گرفته شده است مانند روغن و کره و کره
خوب و بد ، نمیتوان آنها را به بیشتر و کمتر مبادل کرد بلکه
اصلاً مبادل آنها بجنس خود نمیشود و باید بپول مبادل کنند
چون مبادل روغن با شیر مساوی هم معقول نیست و با زیاده و
نقصان ربا است و بنظر چنان میرسد که فروع دو قسمند و شاید این

والجید والردي واللحوم تختلف باختلاف الحيوان وكذا
الادهان ولو كان الشيء جزافاً في بلد وموزوناً في آخر فلا كل

حکم درهمه جاری نباشد چون فروغ و اصول گاهی اختلافشان
در جوهر و ذات نیست مانند کنجد وارده که ارده همان کنجد
است کوبیده شده و روغنش با اجزاء دیگر در آمیخته بصورت
مایع درآمده و آرد و گندم و نان همچنین غیر اجزای اول نیست
و شیر و پنیر و روغن نیز آمیخته از آب و چربی و جنبیت است و
ماده که سبب مرغوبیت شیر است در روغن هم هست و آب و
زوائد دیگر نه ارزش دارد نه مقصود در معامله است و کسی که شیر
بدهد و روغن بگیرد البته بمساوی راضی نخواهد شد و بزیادتی
و نقصان نیز صحیح نیست زیرا که نمیداند آب و زوائد شیر
چقدر است و چربی آن چه اندازه و در هر خشک و تری نیز همین
حکم است مانند خرما ی تازه بخشک و انگور بکشمش . اما
فرعی که قلب طبیعت داده و ماهیتش مبدل گشته مانند سرکه
ظاهراً جایز باشد با شیر . مبادله گردد یا قره قوروت با پنیر
والله العالم .

گوشتها با اختلاف حیوان مختلفند و روغنهای گیاهی
تابع اصل خود مثل روغن زیتون و بادام دو جنس محسوبند و
مرحوم اردبیلی در بعضی احکام مذکور شبهه نموده است .

بلد حکم نفسه ولا يباع الرطب بالتمر وان تساويا ويكره
اللحم بالحيوان ولو باع درهماً ومدّ تمر بدرهمين او مدّين
صح ومن ارتكب الرّبوا بجهالة فلا اثم عليه ويعيد ما اخذ
منه على مالكة ان وجده او ورثته ولو جهل تصدّق به عنه

اگر جنسی را در شهری بکراف میفروشند و در شهر دیگر
بوزن و کیل مانند نمک و هیزم در هر شهر حکم خود را دارد و
شاید توهم شود وزن و کیل عهد شارع معتبر است چون حکم
تعبدی است و مبنای قول علامه رحمه الله بر آن است که کیل و
وزن منوط بزیادتی ارزش بزیادتی مقدار است نه تعبد چنانکه در
اول بیع گذشت و خرما می تر را بخرمای خشک نباید فروخت حتی
بتساوی و بعضی مبادله هیچ میوه تر را با خشک آن جایز ندانستند
و بعضی همه را جایز شمردند حتی خرمای تر بخشک و احتیاط
آن است که هر يك را بقیمت خود بطلا و نقره بفروشند و بخرند
و در خرما نهی خاص وارد شده .

مبادله گوشت ب حیوان از همان جنس مکروه است و بعضی
حرام دانسته اند .

اگر يك درهم را بایك وزنه خرما بفروشد بدو درهم صحیح
است و آن وسیلتی است برای گریختن از ربا .
کسی که ربا گرفته باشد ندانسته بر وی گناهی نیست و
آن زیادتی را باید بمالك بر گرداند و اگر مالك را نیابد بوارث
وی رساند و اگر او را نشناسد صدقه دهد از جانب وی اما اصل

ولاربوا بین الوالد وولده ولا بین السید وعبدہ ولا بین
الرجل والزوجة ولا بین المسلم والحربی و یثبت بینہ

سرمایه در مقابل مالی است که داده چنانکه خداوند تعالی فرمود
فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون ولا تظلمون .

معامله ربوی جنس بجنس که به عقد شرعی نباشد هم باطل
است چون رضای دو طرف معامله منوط بشرطی است که شارع
آن را امضا نفرموده و تصرف هر يك در مال دیگری مباح نیست
مگر بدانند با قطع نظر از معامله نیز بدان راضی هستند

قرض بی عقد شرعی اگر بدان صاحب مال بی ربا راضی
نیست در آن تصرف کنند نیز بر گیرنده قرض مباح نیست و اگر
نیت کند که زیادتى را ندهد باز مباح نیست و اگر نیت کند
مطلوب او را تبرعاً بدهد دور نیست مباح بودن تصرف چنانکه
امروز در وام از بانک ها معمول است .

ربا میان پسر و پدر مباح است و میان زن و شوهر و مولی
و بنده و مسلمان و کافر حربی همچنین اما میان مسلم و کافر
ذمی جایز نیست و بنظر میرسد گرفتن ربا از کافر ذمی نیز حلال
باشد و از همه کفار بتوان ربا گرفت گرچه غصب اموال آنان
بتوهم امان و شبهه جایز نباشد چون ربا نزد آنان بمنزله غصب
و ظلم نیست و بر احتى میدهند و میگیرند و مباح میدانند و توهم

وبين الذمّي . واما الصّرف فشرطه التقابض في المجلس
 فان تساوى الجنس وجب تساوى المقدار وإلا فلا ولو قبض
 البعض صح فيه خاصّة ولو فارقا المجلس مصطحبين ثم

أمان ياعهد آن را شامل نمیشود .

این مسائل همه حکم ربا در بیع است و حکم ربا در قرض
 پس از این ذکر میشود انشاالله تعالی .

حیله که در ربا بکار میبرند برای فرار از حرام اگر
 بقصد باشد صحیح است و اگر مقصود نباشد صحیح نیست چون
 العقود تابعة للقصد و اصحاب سبب بهمین علت هلاک شدند که
 حیله در حکم شرع بکار بردند و حیله صحیح آن است که از حرام
 اعراض کنند و بهلال حاجت خویش بر آورند .

صرف

یعنی مبادله طلا به نقره یا بالعکس اگر يك جنس
 باشد طلا بطلا و نقره بنقره باید در وزن مساوی باشند و اگر
 طلا بنقره باشد تساوی لازم نیست اما باید در همان مجلس عقد
 بدهند و بگیرند و اگر بعض آنرا قبض کنند معامله در همان بعض
 واقع میشود و در مابقی باطل و اگر باهم از مجلس بیرون روند
 تاجدا نشده اند تقابض میتوان کرد .

خاك وسنك معدن طلا را بطلا نمیتوان فروخت چون شاید
 طلای آمیخته با خاك معدن بیشتر باشد یا کمتر و همچنین

تقابضا صح و معدن الذهب يباع بالفضة و بالعكس
والدراهم المغشوشة اذا كانت معلومة الصراف جاز انفاقها
وإلا فلا إلا أن يبين حالها والمصاغ من الجواهرين ان
امكن تخليصه لم يبع باحد هما قبله وإلا يبع بالناقص

معدن نقره را بنقره نمیتوان فروخت . پول طلا و نقره باردار
اگر اندازه عیار آن معلوم باشد میتوان خرج کرد و اگر
معلوم نباشد جایز نیست مگر گیرنده را آگاه کند چنانکه علامه
فرموده است و بقاعده بر فرض آگاه کردن مشتری نیز جایز
نیست و البته شرایطی که در معاملات دیگر معتبر است در معامله
طلا و نقره هم معتبر است مانند تعیین وزن و صفات .

آلات و اسبابی که از نقره و طلا با هم مخلوط ساخته باشد
نمیتوان بنقره تنها یا طلای تنها فروخت مگر آنکه بداند این
نقره تنها یا طلای تنها از آن نقره و طلا که در ضمن آمیخته است
بیشتر است تا این زیادتى بهای جنس مخالف باشد و اگر مقدار
هیچیک را در ضمن فلز آمیخته نداند اما مجملا بداند طلای آن
مثلا کمتر از نقره است میتواند بطلا بفروشد و اگر بداند نقره کمتر است
بنقره بفروشد و باید وزن نقره که میگیرد از نصف وزن کل مبیع کمتر
نباشد و اگر میتواند مقدار هر يك را معین کرد بکشدن در آب بقاعده
که از ارشمیدس معروف است چنین باید کرد و در مفاتیح العلوم
طریقه آن مذکور است و اگر بداند طلا و نقره آن مساوی است

و مع التساوی یباع بهما

علامه فرمود بهردو بفروشد یعنی بمقداری طلا و نقره باهم تا طلای آن درمقابل نقره واقع شود و نقره درمقابل طلا و بنظر ما آلات ساخته که وزن مجموع را بدانیم اگر بدانیم وزن طلا و نقره باهم مساوی است ناچار وزن هریک را هم میدانیم که نصف مجموع است و اگر بطلای تنها یا نقره تنها بفروشیم بشرط آنکه وزنی بیش از نصف مجموع باشد صحیح است و شاید مقصود علامه ره نیز همین بوده است و یباع بهما یعنی بایهما اراده باری در دو جنس آمیخته بهم باید اندازه هریک يك را جدا دانست و الا غرر است مثلا طلای باردار که ندانند عیار آن چند است فروختن غرر است و گندم و جو مخلوط کسه ندانند جو و گندم هریک چقدر است غیر غرر است مگر چیزهای که صورت مجموع جنس دیگری محسوب است و ذاتا مرغوب باشد یا نامرغوب مانند طعام پخته و شربت و شیرینی ها که اجزای آن منظور نیست.

اوراق بهادار

در عصر ما اوراق بهادار که اطلاق خرید و فروش بر آن میکنند بسیار است مانند اسکناس و چك و سفته و تمپرست و اسناد خزانه و بلیط سفر و حواله اجناس و اجازه کار و غیر آن و بسیاری از آنها حکایت از منفعت یا حقی میکنند مانند تمپر و بلیط سفر و بعضی حکایت از مقداری طلا یا نقره میکنند بواسطه یا بیواسطه مانند چك و اسکناس و بعضی اوراق خود مقصود بمعامله است نه باعتبار حکایت مانند تمپر باطله تاریخی که بخود صورت و

نقش و تاریخ آن رغبت دارند و باضاف قیمت نوشته روی آن میخرند . بعضی کشورها پول خود را طلا یا نقره قرار داده اند و اسکناسشان حکایت از مقداری از آن میکند که دین است بر ذمه بانگی که آنرا امضا کرده و انتشار داده و بعضی دیگر پول خود را متفرع بر آن پول اول کرده اند و در زمان ائمه علیهم السلام اسکناس متداول نبود اما مك یعنی چك معمول بود (سند ذمه) و آنرا میخریدند و میفروختند و روایاتی در آن باب وارد است همچنین قبالة یعنی سند واگذاری املاك دولتی و برات و حواله خراج و امثال آن را معامله میکردند و شرح آنرا در حاشیه وافی نوشته ایم و حکم ربا در معامله این اوراق تابع مالی است که اوراق از آن حکایت میکند مثلاً بلیط سفر را که حکایت از استحقاق منافع مرکوب است در مدت معین میتوان به بیشتر یا کمتر فروخت اما چك که حکایت از مقداری طلا یا نقره میکند نمیتوان بزیادتی خرید و فروش کرد . و حکم صرف و تقابض در مجلس نیز تابع همان حکایت است . اگر ورقه را باعتبار نقش و تاریخ میخرند مانند تمبرهای باطله صرافی نیست و آنکه حکایت از منافع و اموال غیر طلا و نقره کند مانند بلیط و تمبر پست رائج و جوازهای دیگر نیز تقابض شرط نیست و اسکناس که حکایت از طلا و نقره میکند نیز معامله اش صحیح است زیرا که تقابض بعمل آمده چون بانك یا شرکتی که ناشر اسکناس است بمنزله وکیل

دارند گان اوراق است مانند کسی که بصراف گوید دراهمی که از تو طلبکارم بقیمت مبدل بطلا کن و بنام من سکه طلا بنویس و در روایت صحت آن وارد شده است. مالی که اسکناس حکایت از آن میکند ذخیره یا با اصطلاح امروز پشتوانه نیست زیرا که مدلول اسکناس مقدار کلی ثابت در ذمه است مانند دیون دیگر و پشتوانه برای اعتبار مدیون است زیرا که مدیون هر چه ثروت مند تر باشد اعتبارش بیشتر است.

پول سیاه از فلز غیر طلا و نقره موزون نیست با آنکه اصل فلز موزون است بلکه مقصود بمعامله نیست و ارزش آن با اعتبار حکایت از جزمی مسکوک طلا و نقره است مانند اسکناس و اگر کسی آنرا قرض کرده باشد وقتی که اعتبار داشته و بخواهد ادای دین کند وقتی که از اعتبار افتاده است کافی نیست و دینش ادا نشده و در این مسئله روایتی نیز وارد است و در حاشیه وافی گفته ایم.

بر حسب قرارداد مردم امضاء کننده اوراق بهادار مدیون دارند گان اوراق است و نمیتواند از تعهد ادای آن سرباز زند و نه میتواند کمتر از مقداری که تعهد کرده بپردازد و بعبارت دیگر اگر از بهای آن بکاهد مقداری از دین خود را ادا نکرده و اگر از اعتبار بیا نداد همه دین را انکار نموده کاستن از بهای پول رایج نزد مردم نوعی مالیات است که دولت بمقتضای مصالح مملکتی از مردم میگیرد و در عرف مردم حق دارد اما افراد رعیت غیر دولت حق کم کردن بهای اسناد خویش را ندارند مگر ورقه که بخود قیمت دارد مثل تمهر باطله

هر گاه دولت از بهای پول چیزی کم کند مالیات از

و تراب الصیـاغة يتصدق به و يجوز ان
يقرضه و يشترط الا قباض بأرض أخرى و ان يشتري
درهماً بدرهم و يشترط صیـاغة خاتم علی اشکال و لا ینسحب غیره

دو گروه مردم گرفته است یکی آنکه اسکناس دارد دیگر
طلبکاران پول، اما دارندگان اتمعه و اموال دیگر و صاحبان عین
طلا و نقره چیزی نپرداخته اند.

کسی که اسکناس سه تومانی قرض کند وقتی که معادل
سی مثقال نقره بود و آن هنگام ادا کند که معادل دو مثقال نقره
است کافی نیست مثل آنکه از اعتبار افتاده باشد و غالب مردم
نمیدانند چرا اوراق بهادار را معامله میکنند و پندارند خود مال است
و علت اعتبار و قیمت آن نمیدانند چنانکه مسكوك طلا و نقره را
بعدد معامله میکنند و وزن آنرا نمیدانند با آنکه موزون است
و شرح و توجیه آنرا در اول کتاب بیع گفتیم (در صفحه ۲۴۷)

خاك زرگری را تصدق باید داد بنیت آنکه اگر بالفرض
صاحبانش معلوم گردند از عهده آن برآید و اگر عادت بر تحلیل و
اعراض باشد میتواند آنرا اتملك کرد.

جایز است طلا و نقره را قرض دهند و شرط کنند گیرنده
در شهر دیگر کمتر پس بدهد و آنرا ربا نباید شمرد اگر چه گرفتن
در شهر دیگر مزیتی داشته باشد. جایز است يك درهم بد، از زرگر
بگیرد و بجای آن يك درهم خوب بدهد و شرط کند بجای
بهتری آن يك حلقه انگشتر برایش بسازد و این ربا نیست چون

الفصل العاشر - في بيع الثمار لا يجوز بيع الثمرة

قبل ظهورها ويجوز بعده وان لم يبد صلاحها بشرط القطع
أومع الضميمة أو عامين ولو فقد الجميع فقولان ولو ادرك

درهم خوب نقره بیشتر دارد و آن زیاده مزد زر گراست و نقره
در دو درهم با اندازه مساوی مبادله شده است و علامه (ره) فرمود
این حکم مشکل است و در غیر همین مسئله جاری نیست
صرافی در اصطلاح شرع خاص بمسکوک نیست بلکه معامله
طلا و نقره بهر صورت صرف است و شرط آن تقابض در مجلس و
باید بدهند و بگیرند.



فصل دهم = فروش میوه سر درخت

در آن بحث جدا گانه کردند چون میوه در معرض آفات
است درخت گاه میوه کمتر میآورد و گاه بیشتر و با اصطلاح فقها
معامله آن غرری است.

میوه را پیش از پیدا شدن نمی توان فروخت خواه هنوز گل
نداده باشد یا گل داده اما دانه نبسته چون همه گلها میوه نمیشود
باز همه میوه های ته بسته و چغاله شده بکمال و قابلیت مصرف
نمیرسند و بسیار میریزد و حشرات فاسد میکنند و چون از این
خطرها بگذرد و میوه آب بیفتد و برسیدن نزدیک شود و بتخمین
توان گفت باغ چه اندازه میوه مصرف شدنی دارد آن را در
اصطلاح فقها بدو صلاح میگویند و در آنوقت فروش آن جایز و

بعض البستان جازبيع الجميع و كذا يجوز بيع البستانين
اذا ادراك أحدهما وبيع الثمرة في اكمامها والزرع قائماً

صحیح است و در عرف باغداران زمان ما اجاره میگویند اما
مقصود فروش میوه است نه اجاره باغ . اگر میوه ته بسته اما
بصلاح نرسیده در فروش آن خلاف است .

علامه فرموده پس از ظهور و پیش از بد و صلاح میتوان
فروخت بیکی از سه شرط : یا همین که هست یعنی چغاله بفروشد
بشرط چیدن چون بهمان حال مصرف دارد و مقدار کنونی آن را
میتوان تخمین زد ، یا آنکه جنسی موجود با آن ضمیمه کنند که
در حقیقت این میوه های مجهول تابع آن ضمیمه معلوم شود
چون مجهول تابع معلوم باشد در بیع ضرر ندارد ، یا دو سال و
بیشتر بفروشد که اگر یکسال میوه نیامد سال دیگر جبران کند
و اگر هیچیک از سه شرط نباشد دو قول است و بنظر ما اگر چغاله
نارس و موجود را بفروشد معامله غرری نیست و شرط چیدن لازم
نمیباشد بلکه بسته برضای بایع است اگر خواست تقاضای چیدن
کند بر مشتری واجب است بچیدن و اگر تقاضا نکرد و درختان
را بقبض مشتری داد و مشتری نچید هر آفت که بدان برسد بر
عهده مشتری است نه بر فروشنده ، برخلاف آنکه میوه رسیده
بفروشد در حالی که چغاله است و در معرض آفات قرار دارد که
معامله خطری است و تخمین مقدار آن ممکن نیست و فروختن

و حصیداً و قصیلاً و علی مشتری قطعه فان تر که طالبه البایع باجرة الأرض مدّة التّبقيّة و للبایع قطعه و يجوز بيع الخضر بعد انعقادها لقطعة و لقطات و ما یجز أو یخرط جزء و جزات

دو سال یا بیشتر نیز رفع خطر نمیکنند پس آن نیز جایز نیست اگر میوه يك باغ رسیده باشد میتوان آنرا با میوه نارسیده باغهای دیگر با هم فروخت اگر میوه رسیده اصل مبیع باشد و نارسیده ها تابع و ضمیمه و همچنین بعض میوه يك باغ رسیده و بعضی هنوز نارسیده باشد همه را بفروشند .

بعضی میوه ها پس از رسیدن نیز معلوم نیست فاسد است یا سالم مانند گردو و بادام که گندیده و سیاه و پوک بسیار دارد و مقدار مصرف شدنی آن معلوم نیست آنرا میتوان بهمان حال خرید و بنا بر سلامت و صحت گذاشت و اگر عیب دید مشتری اختیار فسخ دارد .

جائز است کشت را سرپا فروخت خواه به درو رسیده باشد یا نرسیده یا قصیل بفروشد یعنی برای خوراك چهار پا یا چرانیدن آن و اگر مشتری قصیل خرید اما خواست بگذارد تادانه بندد و غله آن را بردارد بی رضای فروشنده حرام است و میتواند فروشنده اگر بخواهد از او مطالبه اجاره زمین کند یا آنرا بکند و زمین خویش خالی کند .

جائز است فروش سبزی و تره بار پس از آنکه گلهاته بسته و

وخرطه وخرطات و یجوزان یستثنی حصه مشاعه او نخلاً
 او شجراً معیناً او اوطالاً معلومه فان خاست سقط من
 اندازه آن بتخمین معلوم باشد مانند خیار و کدو و هندوانه و
 لازم نیست مانند میوه آب افتاده و نزدیک رسیدن باشد اما
 چیزهایی که چند بار می چینند باید معین کنند یک چین یا چند
 چین و سبزی مانند یونجه و اسپرس و جعفری و درختانی که برگ
 آن مصرف دارد و از شاخه جدا می کنند مانند برگ توت و چای
 هم باید معین کنند چند چین و اگر چین اول و دوم و غیر آن از
 جهت مرغوبیت فرق دارند باز لازم است تعیین آنچه می فروشند
 مثلاً چین اول بهاره یا چند چین پس از آن و جائز است میوه و
 سبزی را بفروشند و یک یا چند درخت استثنا کنند یا یک سهم مشاع
 مانند ثلث یا چهار یک برای فروشند بگذارند یا شرط کنند
 مقداری موزون برای وی و اگر آفتی رسد بهمان نسبت از استثنا
 کم میشود مگر آنکه درخت مشخص یا نخل مشخص را استثنا
 کرده باشد که اگر سالم ماند خاص فروشند است و اگر آفت
 تنها بآن یکی رسید بر مشتری چیزی نیست .

جائز نیست همه کشت یا سبزی جالیز را بکسی و اگذار
 کنند بمقدار معین از محصول همان جنس چون احتمال زیاده و
 کم و ربا در آن هست و هم جائز نیست میوه باغی را بکسی
 فروختن بمقدار معین از همان میوه و در اصطلاح فقها محاقله

الثمن با حساب به والمحاقله حرام و کذا المزبنة إلا العریة و يجوز ان يتقبل أحد الشريكين حصّة صاحبه بوزن معلوم ومن مرّ بشجرة نخل لا قصداً جازان یا کل من غیر استصحاب ولا اضرار . ❦

و مزبنة گوید و از این حکم مستثنی شده است آنکه کسی درخت خرما در خانه دیگری داشته باشد و آمد و شد او پیوسته برای رسیدگی درخت موجب زحمت صاحب خانه باشد جائز است صاحب خانه میوه آن را بخورد بمقداری معین و گوید آنچه تو توقع داری از این درخت عاید تو شود میدهم تا تو برزده بخانه من نیائی و آن را عریه گویند بوزن زکیه و ظاهراً درخت دیگر غیر خرما نیز همین حکم داشته باشد

جائز است میوه یاسبزی و کشت که میان دو تن یا چند تن مشترك است یکی سهم دیگران را قبول کند بمقدار معین از آن و ربانیست چون مبادل و معاوضه نیست بلکه شبیه قسمت است و قسمت را بیع نگویند و نوعی خاص از معامله مالی است که بشرع ثابت شده و بعضی علما گویند صلح است والله العالم و بهر حال اگر آفت رسد تحمل ضرر بر قبول کننده واجب نیست . و جائز است کسی که از کنار درخت خرمائی میگذرد و عمداً برای خوردن از آن سوی درخت نرفته بقدر حاجت بخورد اما زیان نرساند و همراه نبرد چون قرینه و شاهد حال بر رضای صاحب درخت دلالت دارد و اگر بالفرض شاهد بر رضا نباشد جائز نیست و درخت خرما با نیر آن فرق ندارد .

الفصل الحادی عشر - فی بیع الحيوان - كل حيوان

مملوك يصح بيعه و يستقر ملك المشتري عليه إلا الأبق منقرداً أو أم الولد مع وجود ولدها وإيفاء ثمنه أو القدرة عليه أو يكون العبد باللمشترى وإن علا أو ابناً وأن نزل أو واحدة من المحرمات عليه نسباً أو رضاعاً و كذا المرأة في العمودين فيعتق عليه أو ملكه أو يكون المشتري كافراً والعبد مسلماً أو يكون العبد موقوفاً أو ملك أحد الزوجين

فصل یازدهم - در فروش حیوان

غالب احكام این فصل در باره غلام و کنیز است و حکم دیگر حیوانات از آن معلوم میگردد :

هر حیوان مملوك را جائز است فروختن و جائز نیست بنده گریخته را فروختن و همچنین کنیزی که از مولای خود بچه دارد نمیتوان فروخت و آنرا ام ولد گویند بشرط آنکه بچه زنده باشد و قیمت کنیز را بمالك پیشین ادا کرده یا اگر ادا نکرده قدرت ادا کردن داشته باشد و اگر قدرت ادا ندارد مالك اول میتواند ام ولد را بمالك خود بازگرداند .

اگر کسی پدر خود را بخرد یا مادر یا اولاد خود یا یکی از محارم مانند عمه و خاله و خواهر نسبی یا رضاعی فوراً آزاد میشوند و ملك مشتری بر آنها مستقر نمی ماند .

بنده مسلمان را بکافر نباید فروخت و بنده که وقف

صاحبه استقر الملك وبطل النكاح ويجوز ابتیاع ابعاض
الحيوان المشاعة ولو شرط أحد الشريكين الرأس أو الجلد
بما له كان له بنسبة ماله لا ما شرط ولو امره بشراء حيوان
أو غيره بشركة صح و از مه نصف الثمن ولو شرط رأس
المال لم يلزمه وعلى البایع استبراء الأمة قبل بيعها بحيضة

خدمتی کرده اند فروختن جائز نیست و اگر شوهر زن خود را
بخرد یا زن شوهر را نکاح باطل میشود .

جزء مشاع از حیوان را میتوان خرید مانند ثلث اسب و
نصف گوسفند و خریدن جزء معین مانند سر گوسفند یا پوست آن
نیز صحیح است اگر حیوان کشتنی و مقصود کله و پوست پس از
ذبح باشد اما اگر فعلا قصد کشتن آنرا ندارند و بخرد که هر
وقت کشته شد تسلیم او کنند صحیح نیست چون غرر است
و پوست یا سر گوسفند در هر سن و وقت قیمتی دیگر دارد
و علامه فرمود اگر از دوتن خریدار حیوان یکی شرط کرد که
بآن مال که داد سر یا پوست را مالک باشد صحیح نیست و بنسبت
مال خود شریک است در بعض روایات ضعیفه نیز آمده است

اگر کسی دیگری را گوید حیوان یا چیز دیگر بخر و با
هم شریک باشیم صحیح است و نصف قیمت بعهده او است و اگر
گوید شریک باشیم اما سرمایه از من باشد و دست از تو که تیمار
کنی و پرستاری و در منافع و کرایه باهم شریک باشیم
و ضرر خاص تو باشد معامله لازم نیست تا بتراضی عمل میکنند

إن كانت تحيض و إلا فخمسة و أربعين يوماً ولو لم يستبرأ
 وجب على المشتري ويسقط في اليائسة والصغيرة والمستبراة
 وامة المرأة ولا يطاق الحامل قبلاً بعد مضي أربعة أشهر وعشرة
 أيام فان فعل عزل ولو لم يعزل كره له بيع ولدها ويستحب

سود آنها مباح است بحديث حجة الوداع (۱) و هر وقت
 پشیمان شدند قرار را برهم میزنند صاحب مال سرمایه را میگیرد
 و حیوان را او میگذارد یا حیوان را بر میدارد. کسی که کنیز میفروشد
 باید صبر کند تا حیض ببیند و بعد از آن با او هم بستر نشود تا
 بداند حامله نیست آنگاه بفروشد و آنرا استبرأ گویند و اگر حیض
 نه بیند چهل و پنج روز هم بستر نشود و اگر فروشنده استبرأ نکند بر
 مشتری واجب است و واجب نیست استبرأ یائسه که از سن
 حیض گذشته یا بسن حیض نرسیده باشد و کنیزی که يك حیض
 بر او گذشته و با او هم بستر نشده اند و کنیزی که مالکش زن است
 و با کنیز آستن هم بستر نباید شد و بسیاری گویند حرام است مگر
 چهار ماه و ده روز از حملش گذشته باشد و اگر شد عزل کند و
 آب بیرون بریزد و گرنه مکروه است فرزندان او را بفروشد .
 پس از خرید کنیز و غلام مستحب است نام او را تغییر دهند

(۱) حدیث حجة الوداع در نهاية الارب نویری باین عبارت

است . (جلد ۱۷ صفحه ۳۷۴) از ابن اسحاق صاحب سیره
 ان المسلمين اخوة فلا يحل لامرئ من اخيه الاما اعطاء من طيب
 نفس فلا تظلمن انفسكم . ذکر این حدیث چندین بار گذشت و
 خواهد آمد برای احکام بسیار والله ولی التوفیق .

تغییر اسم و اطعامه شیئاً من الحلاوة والصدقة عنه بأربعة دراهم ولا یریه ثمنه فی المیزان ویکره التفرقة بین الام والولد قبل سبع سنین ولو ظهر استحقاق الامة بعد حملها انتزعها المالك وعلی المشتري عشر قيمتها إن كانت بکراً وإلا فنصفه وقيمة الولد يوم سقط حیاً ویرجع بذلك کله علی البایع اذا لم یکن عالماً بالغصب وقت البیع و یجوز

و اول شیرینی بدو بخوراند و چهار درهم از او صدقه دهند (بیش از دو مثقال نقره) و جائی نایستد که بهای خود را به چشم به بیند .
جدا کردن مادر از فرزند پیش از هفت سال مکروه است و اگر یقین کند موجب تلف فرزند میشود حرام است و اگر کسی کنیزی بخرد و از مشتری حامله شود پس از آن معلوم گردد مالک او دیگری است غیر فروشنده و فروشنده غصب کرده باید آن کنیز را بمالک بازگرداند با عشر قیمت اگر باکره بوده است و نیم عشر اگر ثیبه بوده برای هم بستری با و و قیمت بچه نوزاد را آن روز که زائیده شده نیز بمالک بدهد و این غرامات را می تواند از فروشنده مطالبه کند مگر آن که خریدار هنگام معامله بداند کنیز غصبی بوده است

جهاد و لوازم آن وظیفه امام زمان است علیه السلام از جمله اسیر گرفتن غلام و کنیز و غیر امام در زمان غیبت این حق ندارد با این حال اگر بدانیم بنده را ظالمی بناحق اسیر کرده اما کافر حربی

شراء ما يسيبه الظالمون من اهل الحرب و كذا بنت الكافر
 وأخته وغيرهما من اقاربه ومن اشترى جارية سرقت من
 أرض الصلح ردّها على البائع واسترجع الثمن ولومات
 ولا عقب له رفعها إلى الحاكم ولو دفع إلى مملوك غيره
 الماذون ما لا يعتق نسمة ويحج عنه فاشترى أباه ثم ادعى
 كل من الثلاثة شرائه من ماله فالقول قول سيّد المملوك
 مع عدم البيّنة ولو وطىء الشريك جارية الشراكة حدّ
 بنصيب غيره فان حملت قومت عليه و انعقد الولد حرّاً

بوده است خریدن آن بر ما جائز است و اگر بدانیم از زمین
 صلح ر بوده اند باید بمالك برگرداند و اگر معلوم نباشد اصلاً
 بنده بوده یا آزاد را باسارت گرفته اند رها باید کرد و در این
 باب روایتی است برخلاف اصول فقها و بسیاری در آن تردید
 کردند بحث در آن مناسب نیست و همچنین درباره بنده ما ذون
 در تجارت که پدرش بنده بوده است و شخص سیم پولی ببنده
 ماذون داد که رقبه آزاد کند و نیابت حبشی بگیرد بنده ماذون
 پدرش را خرید و آزاد کرد و نیابت بهج فرستاد در روایتی
 وارد است و فقها از آن بحث بسیار دارند و تفصیل آن ضرور نیست.
 کنیز مشترك را جایز نیست یکی از شرکا بپوسد یا
 بهشوت نظر کند و اگر با او هم بستر شد بقدر نصیب شريك باید
 او را حدزد و اگر آبستن شد بچه که بیاورد آزاد است و باید پس

وعليه قيمة حصص الشركاء منه عند سقوطه حياً ولو اشترى كل من المأذونين صاحبه من مولاة ولا سبق بطل العقدان .

الفصل الثاني عشر - في السلف - وشروطه ذكر الجنس والوصف الرافع للجهالة و قبض الثمن قبل التفرق ولو قبض البعض صح فيه و بطل الباقي و تقدير المبيع ذي الكيل والوزن بمقداره و تعيين أجل مضبوط

از زائیدن بفرض بندگی قیمت کرد و سهم شرکا را از آن داد .
اگر دو بنده مأذون در تجارت یکدیگر را از مالکان خریدند
و معلوم نیست عقد کدام زودتر بوده است هر دو عقد باطل میشود .

فصل دوازدهم = در سلف

سلف و سلم بمعنی پیش فروش است . یعنی دادن قیمت نقد و گرفتن جنس پس از مدت و شرط است تعیین جنس با اوصافی که رفع جهالت کند و باید بهارا پیش از آنکه از هم جدا شوند تسلیم کند و اگر مقداری از آن تسلیم کرد بهمان اندازه صحیح است و باقی باطل و فروشنده خیال فسخ ندارد اگر چه تبعض صقه میشود یعنی همه معامله برای اتمام نمیکردد چون بگرفتند بعضی ثمن بدان راضی شده است مگر وقت گرفتن پول نداند و تا بشمرد و مطلع شود کم است مشتری از مجلس بیرون رود در اینصورت میتواند معامله را بتبعض صقه فسخ کند .

واجب است وزن یا پیمانه جنس را که میفروشند تعیین کنند و مدت مضبوط باشد چنانکه در نسیه گذشت و اگر سر وعده

و امکان وجوده وقت الحلول فان تعذر تخیر المشتري
 بين الفسخ والصبر ولو دفع من غير الجس برضاء صح
 ويحتسب القيمة يوم الاقباض ولو دفع دون الصفة أو أكثر
 او قبل الاجل لم يجب القبول بخلاف ما لو دفعه في وقته بصفة

آن جنس یافت نشود مشتری مختار است فسخ کند و یا بصبر راضی
 شود و اگر غیر جنس بدهد و مشتری راضی شود صحیح است و بقیمت
 همین وقت که جنس را میگیرد حساب میشود نه قیمت وقت معامله
 اگر فروشنده جنس را پیش از موعد تحویل دهد واجب
 نیست مشتری بپذیرد چه پست تر باشد چه بهتر اما سر وعده باید
 قبول کند اگر بصفتی باشد که شرط کرده اند یا بهتر و اگر پست تر
 باشد واجب نیست

متاعی که بوزن و پیمانه میفروشند مانند گوشت یا بدانها
 نمیفروشند مانند خانه و زمین و فرش و لباس و اختلاف در آن
 بعدی است که نمیتوان بوصف در آید بسلف فروختن جائز
 نیست چون هر جنس که فروشنده مطابق صفات مشروط بتواند
 تحویل دهد دارای انواع و افراد گوناگون و قیمت و مرغوبیت های
 مختلف است و اینگونه کالا را تا نبینند مرغوبیت آن را نمیدانند
 اما اگر بوصف بتوان ضبط کرد بطوری که بدان صفت هر چه یافت
 شود بهمان مرغوبیت باشد سلف فروختن آن جایز است مانند بافته
 های ماشینی و ظروف کارخانه .

أو ازيد منها فإنه يجب القبول ويجوز اشتراط ما هو سائغ ولا يجوز ان يشترط من زرع أرض بعينها أو غزل امرئة معينة أو ثمرة نخلة بعينها واجرة الكيال ووزان المتاع وبيع الامتعة على البائع واجرة الناقد ووزان الثمن و المشتري الامتعة على المشتري ولو تبرع الواسطة فلا اجرة ولا ضمان على الدلال في الجودة ولا التلف في يده اذا لم يفرط والقول قوله في التفريط مع اليمين وعدم البيئة وفي القيمة

هر شرط مباح در عقد سلف میتوان کرد اما نمیتوان از محصول زمینی خاص یا دست یافته زنی معین و خرمای درختی معلوم شرط کرد چون غرر است و شاید موجود نشود :

اجرت قباندار و بار فروش و دلالی که متاع را بر مشتری عرضه میکند بر فروشنده است و اجرت کسی که پول را صراف می کند و می شمارد و درست یا قلب بودن آنرا تشخیص می دهد و از طرف مشتری جنس بهتر را انتخاب و برای او دلالی می کند بر خریدار است و اگر دلالی کار تبرعی کند یعنی از او نخواسته باشند اجرت ندارد هر چند او قصد گرفتن اجرت کرده باشد .

اگر کالا یا بهای آن در دست دلال تلف شود یا مفقود گردد یا متاع پست و نامرغوب در آید یا پول قلب باشد دلال ضامن نیست مگر تفريط کرده باشد و اگر اختلاف افتد قول دلال مقدم و باید سوگند یاد کند که تفريط ننموده و اگر تفريط مسلم شود و اختلاف

لو ثبت التفريط . ☆

هذا آخر الجزء الاول من كتاب
تبصرة المتعلمين و يتلوه الجزء الثانى
اوله فصل فى الشفعة انشاء الله

در قیمت باشد باز قول دلال مقدم است و این احکام اختصاص
بسلف ندارد .

فهرست

صفحه	عناوین
۴	ترجمه مؤلف
۶	کتاب طهارت
۶	اقسام آبها
۱۱	وضو
۱۶	غسل
۱۹	حیض
۲۲	استحاضه و نفاس
۲۴	غسل اموات و احکام آنها
۳۳	غسلهای مستحب
۳۴	تیمم
۳۸	نجاسات
۴۲	کتاب صلوٰة
۴۳	اوقات نماز
۴۷	قبله
۵۰	لباس نماز گذار
۵۲	مکان نماز
۵۰	افعال نماز



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

صفحہ	عنوان
۶۶	مستحبات نماز
۶۷	مبطلات نماز
۷۰	نماز جمعہ
۷۳	نماز عید
۷۶	نماز آیات
۷۹	نماز مستحب
۸۲	سہو و شك
۸۹	نماز جماعت
۹۶	نماز خوف
۹۸	نماز سفر
۱۰۲	کتاب زکوٰۃ
۱۲۲	زکوٰۃ فطرہ
۱۲۳	خمس
۱۲۷	انفال
۱۲۹	کتاب صوم
۱۳۱	مفطرات روزہ
۱۳۵	اقسام روزہ
۱۴۲	معدوران از روزہ
۱۴۵	اعتکاف
۱۴۸	کتاب حج
۱۵۰	شرط وجوب حج



مرکز تحقیقات علوم دینی اسلامی

صفحه	عنوان
۱۵۱	انواع حج
۱۵۵	احرام
۱۶۱	کفاره‌های احرام
۱۷۳	طواف
۱۷۷	سعی
۱۸۱	افعال حج
۱۸۲	وقوف عرفات
۱۸۴	وقوف دزمشعر الحرام
۱۸۸	احکام منی
۱۹۶	اعمال بعد از عید
۲۰۱	عمره
۲۰۳	ممنوع شدن از حج
۲۰۷	کتاب جهاد
۲۱۵	غنیمت جنگ
۲۱۷	اقسام زمین‌ها
۲۲۲	خراج در حال غیبت
۲۲۲	امر بمعروف و نهی از منکر
۲۲۶	امور حسبه
۲۲۷	کتاب متاجر
۲۲۸	مکاسب حرام
۲۳۷	آداب تجارت



مرکز تحقیقات فقه و حقوق اسلامی

صفحه

عنوان

۲۴۱	شرائط خرید و فروش وصیفه آن
۲۵۰	خیارات
۲۵۶	احکام عیب
۲۶۰	نقد و نسیه
۲۶۳	مراجعه و خیر دادن از راس المال
۲۶۵	در تعریف قبض و تسلیم
۲۶۷	شرط در ضمن عقد
۲۷۲	بیع ربوی
۲۷۸	صرافی
۲۸۰	اوراق بهادار
۲۸۴	خرید و فروش سردرختی
۲۸۹	معامله حیوان
۲۹۴	پیش فروش - سلف



مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی